



بازرسی شد
۱۳۸۲

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: فلسفه سخن و آداب هیئت
مؤلف: محمد مصطفی استرآبادی
موضوع: فلسفه

بازدید شد
۱۳۸۲

۵۳۱۲

۵۳۱۲

بازرسی شد
۱۳۸۲

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: فلسفه سخن و آداب هیئت
مؤلف: محمد مصطفی استرآبادی
موضوع: فلسفه

بازدید شد
۱۳۸۲

۵۳۱۲

۵۳۱۲

بازرسی شد
۱۳۸۲

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: فلسفه سخن و آداب هیئت
مؤلف: محمد مصطفی استرآبادی
موضوع: فلسفه

بازدید شد
۱۳۸۲

۵۳۱۲

بازرسی شد
۱۳۸۲

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: فلسفه سخن و آداب هیئت
مؤلف: محمد مصطفی استرآبادی
موضوع: فلسفه

بازدید شد
۱۳۸۲

۵۳۱۲

۲۰۵۱

کتابخانه عمومی
مکتبہ دارالعلوم





کتابچه کبریا

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الواجب العجز بالذات و حسب الصفات سيما التي هي
الذات والواحد من جميع الجهات والعاقل في الافعال سيما
اجاده للمكنات والصلوة والسبح اشرف الانبياء محمد
سيد السادات و عا له الامثلة الذين هم شفعاء الخسرو سا
ثل دخول الجنات **ابجد** بن ميكيد خادم بائين مذهب
جعفری و شرع محمدی محمد جعفر استرآبادی که این رساله است
که فک مشحون است از برای نجات از دریای حیرت و اب
حیات کسالت از برای تشنگان وادی ضلالت و
بیمات که بغافل شاخ اعتر و طانی برادر دینی ایمانی
موفق بنو فوق الله حاجی عبدالله سلم الله نوشته شد
مشمول بر بیان اصول دین بر وفق اصول مذهب جعفری که
واجبت بر هر مکلف که آنها را بداند و در رد اعتقاد
غایب و بربان اقرار کند پس در این رساله نیز بابت که
در هر باب یک اصل است و در هر اصلی پنج فصل است و
بعد از هر فصل یک وصلت که بیان میکند جزئیاتی را که
مرتبت میشود بر اعتقادات دین و مذهب از احکام

دنیا

دنیایا و آخرت چون نجاست و طهارت و استحقاق
خلود در جحیم یا بهشت و مانند اینها این باید دانست اولاً
که اصول دین عبارتست از اعتقاداتی که بنای دین
برافت و بدون آنها دین محقق و حاصل نمیشود و بسبب
انها مکلف داخل در دین بهر احوال زمان میشود و احکام
اسلام چون طهارت و حرام بودن کشتن و غلاف مال و
مانند اینها بر این مرتبت میشود و اصول مذهب عبا
دست از اعتقاداتی که بنای مذهب جعفری و اثنا
عشری برافت و بدون آنها مذهب اثنا عشری حاصل
نمیشود و بسبب انها مکلف داخل در مذهب جعفری میشود
و احکام ایمانی خاص چون جواز شهادت کردن و قبول شهادت
نمون و زکوة دادن و مانند اینها بر این مرتبت میشود و
تعیین هر یک بعد از این انشاء الله معلوم خواهد شد و ثانیاً
انکه اصول دین پنج است و مختصر رساله نیست چنانکه بعضی
توهم کرده اند و عدالت و امامت را از اصول مذهب
شمرده اند زیرا که منکر مطلق عدالت که مقابل جبر و ظلم است
و منکر امامت مطلقه بسبب اعتقاد کردن انکه امامت
در دین بقیه نمیشود که واقع شود و نشد که مثل حواصند
از دین خارجند علی عدالت خاصه که مقابل جبر و قول
مخلی کردن عباد بر وجه اضطرار در افعال است و امامت
خاصه بر وجهی که اثنا عشری قائلند از اصول مذهب است

که بنای مذهب ایشان بر اینهاست و اختصاص مذهب
اشاعری دارد و جمیع اهل مذهب و صاحبان دین قائل
نیستند اول توحید است که کمال واجب الوجود بالذات
در ذات او در هم عدل است که کمال واجب الوجود
بالذات در افعال او و از این جهت عدل را از اصول
دین شمرده اند و سایر صفات کمال چون حیات و
علم و قدرت را که تعلق بکمال ذات دارند از اصول
دین جدا گانه شمرده اند زیرا که اینها از توابع توحید
میباشند که تعلق بکمال ذات دارند نه افعال سیم
نبوت است که ریاست الهیه است بکمال صلاهی از برای
بشر معصوم اعلم بر مکلفین در امر دنیا و دین چهار امام است
که ریاست الهیه است عامه بر وجه نیابت خاصه از
برای بزرگ معصوم منصوب علم بعد از رسول اکرم از جانب
سید المرسلین بر جمیع مکلفین دوام دارد و دین به جمیع
معاد است که زمان جزای عباد است و عهد ارواح و
اجساد است فصل اول در توحید است که اصل اول است
اصل توحید است بحسب معنی تصویری که عبارت است از
نسبت دادن مکلف واجب الوجود بالذات را بیکانگی از
جمیع جهات چون یکانگی جزئیاتی یعنی تعدد در افراد و
جزئیات واجب الوجود بالذات نیست و یکانگی در ذات صفات

ذاتیه

ذاتیه یعنی تعدد در ذات و صفات ذاتیه عین
میباشد و یکانگی را جزای عقلیه یعنی جنس که مابین
الاشترک است و در آن دو نوع یا بیش تر میکنند و فصل
که مابین الامتیاز است و بسبب اون هر یکی از دیگری
امتیاز پیدا میکند در ذات اونست و یکانگی را جزای
خارجیه که در مقابل اجزاء عقلیه است یعنی ماده و صفت
ندارد و یکانگی را جزای عنصریه که رتبه و غیره نیست
یعنی سر و گردن و دست و پا و مانند اینها ندارد پس مراد
از یکانگی آنست که شبیه ندارد و تعدد در واجب الوجود
بالذات نیست و بکثر در ذات اونست و جزء عقلی و خارجی
و عنصری ندارد چنانکه در صفات و افعال ما باشد
ندارد و در استخراج عبادت کردن از برای او شریک
ندارد و مراد این نیست که واحد از اعداد و یکی را جاد
است یا آنکه یکنوع از جنس است و محض تصدیق نیست
که مکلف در دل اعتقاد کند و بنیان اقرار کند که خدا
واجب الوجود بالذات است که صاحب جمیع صفات کمال
و جمال است و منزه از جمیع صفات نقص و صاحب
جلال است و صفات ذاتیه او عین ذات او است
واحد و یکتا است و بشوئیک ربی همنا است پس باید
دانست که کلام در بیان متعلقات این اصل در شرح فصل

واقع میشود فصل دهم در بیان اینست که از برای عالم صانع
وظاقت که واجب الوجود بالذات یعنی ذاتی که هستی او
ضرورت است و نیستی او ممنوع و محال است باین معنی که هستی او
از خودش است نه از دیگری زیرا که اگر از دیگری باشد لازم می آید
کرد در مرتبه تاثر آن دیگری نسبتی داشته باشد و الا لازم
می آید تحصیل حاصل و با وصف وجوب وجود ممنوع است و از
این ظاهر میشود که وجود او باید عین ذات او باشد زیرا
که اگر ذات و بر ذات او باشد اگر از غیر او باشد ممکن نخواهد
بود نه واجب و اگر از ذات او باشد پس اگر در حال تاثر
آن ذات هستی داشت تحصیل حاصل لازم می آید و اگر نیستی
داشت لازم می آید که چیزی نیستی دارد و از هستی غنی
ندارد هستی نچند و این مبدا همه عقل محال است پس باید
وجود خداوند عالم و هستی او عین ذات او باشد و ذات
او عین وجود بعضی منشا اثر باشد تا اینکه واجب الوجود بالذات
باشد و دلیل عقلی بر این مطلب که از برای عالم صانعیت واجب
الوجود بالذات که صاهیت ممکن کلی از عدم بوجو نمیتواند بیاید
مگر آنکه غیر او ایجاد کند او را زیرا که خود نمیتواند که خود را
ایجاد کند بواسطه آنکه اگر در حال ایجاد خود وجود داشته
باشد تحصیل لازم می آید و اگر نیستی داشته باشد لازم
می آید که چیزی که نیست باعث بشود با وجود مادی

ان

اینست

بودن هستی و نیستی بالنسبه بذات او ترجیح هستی بد
و این محال است بالبدیهه پس باید ایجاد کننده آن ممکن
غیر او باشد و آن غیر با واجب الوجود بالذات است
یا ممنوع الوجود زیرا که آن چیزی که مفهوم میشود از سه قسم
که ممکن و واجب و ممنوع است بیرون نیست و محال است که
ممنوع الوجود ایجاد کننده باشد زیرا که خود هستی ندارد
و هستی و محال است پس متعین است که ایجاد کننده
ممکن الوجود واجب الوجود باشد نه ممکن الوجود و نه ممنوع
الوجود پس مجموع ممکنات در هستی خود محتاج میداشند
بواجب الوجود بالذات پس اگر واجب الوجود که معروف علیه
وجود ممکن است موجود نباشد هیچ چیزی بوجو نخواهد
بود و این خلاف واقع و خلاف محسوس است و دلیل
نقلی بر این مطلب بسیار است از جمله الحق الیه الله الذی
خلق السموات و الارض یعنی خدا آن ذاتیست که خلق
کرد و ایجاد کرد آسمانها و زمین را و ایضا فرمود خلق الارض
من نطفه یعنی ایجاد کرد خداوند عالم انسان را از نطفه
منی و ایضا فرمود و لا انعام خلقناکم یعنی چهار بایان را
خلق کرد از برای شما و ایضا فرمود خلق کرد ما فی الارض جمیعاً
یعنی ایجاد کرد خدا از برای شما و ایضا فرمود خلق کرد ما فی الارض جمیعاً

هم چیزهای را که در زمین پیدا شدند و ایضا فرمود سبح
ایا انما فی الافاق و فی انفسهم حتی یبین لک انما الحق اولم
یکف بربک انما علی شئی قدر ید یعنی زود است که
بنام اینانرا چیزیها پیدا که علامت و نشانه اند بر هستی
خداوند عالم که ثابت اند و اطراف عالم که مصنوعات
الهی پیدا شدند و حاصل در نفسهای خود نشان نماند که ظاهر
شود برای ایشان این که خداوند عالم حق و ثابت است
ایا کافینیت که خدا بر هر چیز گواه است و اثران در همه
چیز موجود است و حاضر است و ایضا فرمود و انما یستلهم
من خلق السموات و الارض لیقولون الله یعنی هرگاه سزاوار
کنی از کفار که کسب که ایجاد کرد آسمان و زمین را هرگز
نمیگویند که خلق کرد آنها را خداوند عالم پس خدا موجود است
و صاحب هستی است و هستی بخشن است و از جمله انما
حدیثی است که مروی است از جناب امام جعفر صادق
که فرمود سمعت ابي یحیی عن ابيه ان رجلا قام
الی امیر المؤمنین فقال یا امیر المؤمنین بما عرفت و ربک
قال یفسخ العزائم و یفصل الخیثم لما ان همت حال سنی
و بن هشی و عزمت فخالف القضاء غری فعملت ان

المدر

ش
 المدر غیری یعنی شنیدم از پدرم که خبر میداد از یک
 که فرمود که مروی برخواست لبوی جناب امیر المؤمنین
 پس گفت یا امیر المؤمنین بجز خبر شناختی خدای خود را
 و ان حضرت فرمود شناختم خدا را بسبب فتح کردن و
 برهم زدن قصدها و شکستن و برهم زدن انجری که
 اراده کرد خلق او را یا غیبتی که هرگاه قصد بکنم خبر را
 حاصل میشود میان من و مقصود من و هر زمانی که غم خبری
 بکنم مخالف میکند قضاء خدا عزم مرا پس دانستم که تدبیر
 کننده اموها و تصرف کننده در آنها غیر من است و ان
 مرویت که نزد بنی که منکر خدا بود سؤال کرد از جناب
 امام جعفر صادق ۳ که ما الدلیل علی صانع العالم یعنی
 جنات دلیل بر اینکه از برای عالم صانع حضرت فرمود
 وجود ۴ لا فاعیل الا لی دلالت علی ان صانعها صانعها یعنی
 دلیل بر وجود خدا آثار است که دلالت میکنند بر اینکه
 مؤثر است که انفا از او صادر شده اند چون بناء که دلالت
 میکنند بر وجود بنا و مانند انفا و در این مقام اشاره
 بود دهری که دهر را ایجاد کننده اشیاء میدانند و هم
 جنس امثال ایشان چون زناده که منکر صانع اند و طایفه

از حکما و طبیعیین که طبیعت ممکن اثر مؤثر را نخواهد داشت
فصل اعتقاد بواجب الوجود بالذات از اصول دین است
و انکار آن کفر است و باعث نجات منکر و خلود در
جهنم است و سایر احکام شرعیّه است فصل سیم در بیان
این است که خداوند واجب الوجود بالذات صاحب جمیع
صفات کمال است بیان این مطلب آنست که صفات خدا
بر سه قسم است و از برای هر یک سه اسم است قسم اول
صفات ثبوتیه حقیقیه است که در معنی آنها سلب
و نیستی اعتبار ندارد و آنها ثابت اند از برای خدا نظیر
حقیقت ذات او بدون اضافه و نسبت بافعال و مخلوقات
او که از صفات ذات و صفات کمال نیز گویند و آنها در
این بیت مذکورند قادر و عالم و حی است و مرید و
مدرك هم قدیم و ازلی و اوست که صادق پس آنهاست
صفت میباشند که اصول اینها سه صفت میباشند
که آن قدرت و علم و جرات و اراده و ادراك و سمیع
بودن و مانند آنها از شعبه و جزئی علم میباشند و
قدیم بودن و ازلی بودن و ابدی بودن و سرمدی بودن
از شعبه حیوانیت و متکامل بودن و صادق بودن از شعبه
قدرت است و قدرت عبارتست از توانائی داشتن
بر ایجاد کردن هر چیزی که ممکن است بر وجهی که اراده

کرده است

کرده است و مراد را اینجا چیزیست که سبب ممکن و توانا
بر کردن هر چیزی و ترك کردن آنست چنانکه خواهد آمد
و علم عبارتست از دانستن چیزها خواه کلی و خواه جزئی
و خواه مجرد و خواه مادی و خواه ذات خود و خواه غیر
خود و مراد در اینجا چیزیست که مثلاً انکشاف اشیا و سبب
ظهور آنهاست از برای عالم چنانکه خواهد آمد و حقیقت
عبارتست از صفتی که باعث صحت متصف شدن موجود است
بصفت علم و قدرت و مراد در اینجا چیزیست که صحت انحصار
بعلم و قدرت است خواه ذات خواه صفت چنانکه خواهد
آمد و اراده عبارتست از علم بمصلحت فعل که باعث مثبت
و خواستن کردن آن است یا علم بمعده آن که مثبت
و خواستن ترك آنست باین معنی که اینجا چیزی که میکند با شعور
بمصلحت و قصد باین بجای می آورد و اینجا چیزی که ترك
میکند با شعور بمعده و با اراده و قصد ترك میکند
و ادراك عبارتست از علم بجزئیات محسوسه چون مبصر
که چشم دیده میشوند و مسموعات که بگوش شنیده
میشوند و مانند اینها و چون سمع و بصیر اولی و اقوی
و اظهر بوده اند اختیار سمیع و بصیر در ذکر نموده اند
قدیم بودن عبارتست از همیشگی بودن و ابدی بودن و
نداشتن و مراد از ازلی بودن آنست که ابتدائی ندارد

سبب

و از ابدی است که انتهای ندارد و از سرمدی است که
ابتداء و انتهاء ندارد و متکامل بودن عبارت از ایجاد
کردن کلام لفظی در زبان جبرئیل و درخت طریقیانند
اینها و مراد قدرت داشتن بر ایجاد کردن الفاظ و رو
است که دلالت میکند بر معانی که مقصود باشد
نیدن آنها بغير وصاف کردن عبارت از ایجاد
کردن کلامی که مطابق واقع است ~~نقص~~ صفات
ثبوتیه اضافیه است که در مفهوم آنها اضافیه
مخلوقات معتبر است که آنها را صفات فعل و صفات جمال
نیز گویند و آنها بیانند چون خالقیت و رازقیت
و رحمانیت و رحمت و جودیت و معانند آنها که در
اظهار میکنند و از آثار صفات ذات میباشند و
بر آنها میباشند و فرقی میان صفات ذات و صفات
فعل است که صفات ذات عبارت از صفاتی که جابر
نباشد ثابت کردن آنها با نقیض آنها از برای ذات
واجب الوجود بالذات چون علم و قدرت و حیوة زیرا
که جابریت اینکه گفته شود که خدا عالم است و عالم
نیست و قادر است و قادر نیست و حی است و حی نیست
هر چند بدو اعتبار باشد و صفات فعل است که جابر
باشد اثبات آن با نقیض آن از برای او بدو اعتبار
چون رازقیت زیرا که جابری است که گفته شود خدا رازق

موجودین است و رازق معدومین نیست و همچنین جا
یز است که گفته شود که خدا عدالت کرد و عدالت نکرد اینکه
که تفضل کرد نه اینکه ظلم کرد ~~نقص~~ صفات سلبيه
که در مفهوم آنها سلب او نیستی معتبر است و آنها را صفات
نقص و صفات حلال نیز گویند زیرا که ثبوت آنها با عین
نقص و احتیاج است و از صاحب جلال معلوم میشود
و ان هفت صفت است که در این بیت مذکور است
نه مرکب بود ~~نقص~~ صفات سلبيه
نه محل بی شریک است و معانی توغنی آن خالق و مراد
از مرکب چیزیست که اجزای عقلیه و خارجییه چون ماده
و صورت و دست پای داشته باشد که از جمله آنها جسم
که صاحب عرض و طول و عمق و اجزاست و مراد از جوهر
ذاتی است که در وجود خود احتیاج بمحل نداشته باشد
و بنفله بر پای باشد و محل عرض چون سفیدی و سیاهی
باشد و وجود او فایده بر ذات او نباشد و مراد از مرکب
است که دیدنی باشد بمختم دور یا یا خرت یا هر دو
مراد از محل است که چیزی در وی حادث شود خواه
عرض باشد و خواه غیر آن و مراد از معانی است که صفات
ثبوتیه ذاتیه زاید بر ذات او باشد و قائم بذات
بذات او باشد چنانکه ممکن احتیاج بواجب الوجود
بالذات دارد و عرض احتیاج بمحل و جوهر دارد پس غنی

علی الاطلاق هیچ گونه احتیاج به هیچ چیز ندارد و قائم بحد
 و مکان و محل نیست و محتاج بصورت و شکل در زمان نیست
 پس مرتب نیست و محل حوادث نیست چنانکه بیان این
 خواهد آمد و مقصود در این مقام این است که ذات
 واجب الوجود بالذات صاحب جمیع صفات کمال است در
 مقام ذات چنانکه صاحب جمیع صفات جمال است و در
 مقام فعل و ایجاد عالم و بعضی قائلند که ذات خداوند
 واجب الوجود بالذات صاحب صفات ذاتیه نیست
 بلکه ذات او قائم بصفات است باین معنی که بدون
 علم کار علم را نمیکند و بدون قدرت کار قدرت را
 نمیکند و هم چنین در سایر صفات تا اینکه معانی
 و محل حوادث بودن لازم نیاید و این قول باطل است
 چنانچه در مقام رفع شبهه ایشان وجه این ظاهر
 خواهد شد و حق اینست که ذات واجب الوجود
 بالذات صاحب صفات ذاتیه است بدلیل عقل
 و نقلی و دلیل عقلی اجمالی بر این مطلب است که بدون
 صفات کمال بودن نقص است و نقص مستلزم امکان است
 و واجب الوجود بالذات بودن منافات دارد و صفات
 ذاتیه مذکوره صفات کمال میباشند

که بعد

دنیا و آخرت چون نجاست و طهارت و استحقاق و
 درجه و پائینت و مانند اینها پس باید دانست که اول
 که اصول دین عبارتست از اعتقاداتی که بنای دین بر
 آنست که باعث نقص صاحب خود نمیشود ثبوت
 آن از برای خدا ممکن است زیرا که امکان ثبوت
 عبارتست از نبودن مانع عقلی و مثلی آن و در صورت
 مفروضه مانعی نیست چنانکه مخفی نیست و هر چه
 از برای خدا ممکن است لازم است ثبوت آن
 تا اینکه لازم نیاید پس این صفت ها لازم است
 که از برای خدا باشند و او صاحب آنها باشد
 و اینها اگر خداوند عالم قادر نباشد هر انچه در
 افعال خود محتاج خواهد بود بمعین که اعانت کند
 و رفع احتیاج کند و آن معین اگر واجب الوجود
 باشد لازم میاید تعدد واجب الوجود و آن باطل است
 چنانکه خواهد آمد و اگر ممکن باشد محتاج
 خواهد بود بواجب الوجود در اصل وجود پس
 لازم میاید که بیش از وجود خود موجود باشد
 تا اینکه اعانت کند واجب الوجود را در ایجاد خود
 و این بالبدیهه باطل است تا اینکه احتیاج دهن

ستافات دارد با واجب الوجود بالذات بودن
 و هم چنین خداوند عالم خلق کرد همه چیزها را بر
 وجهی که خلایق عیبی در آنها نیست که باعث فساد
 برهم خوردن کمال ابدان و اجساد ایشان شود
 و این بدون علم ممکن نیست و همچنین تخصیص
 دادن بعضی از اشیاء را بر زمان و بعضی دیگر را
 بر زمان دیگر بدون قصد و اراده ممکن نیست و در
 وقت که علم و قدرت ثابت شد حیوة نیز ثابت شد
 خواهد شد زیرا که غیر حق قادر عالم نخواهد بود
 بالبدیهه دلیل نقلی بر این مطلب بسیار است چنانکه
 خداوند عالم فرموده ان الله على كل شئ قدير یعنی
 بدو سست که خدا بر هر چیز قادر و توانا است و صاحب
 قدرت است نظیر وضع لفظ قدر و اسم فرموده ان الله
 سمیع علم یعنی شنونده و دانای صاحب علم است
 و اسم فرموده الله لا اله الا هو الحق القیوم یعنی خداوند
 عالم خدائی است که نیست خدائی بخلاف او که زنده است
 و بر پاکنند امر مخلوقات و اسم فرموده انما امره اذا
 اراد شیئا ان یقول له کن فیکون یعنی این است و حق این
 نیست که او خدا در وقتی که اراده کند چیزی را اینست

که میگوید

که میگوید بان چیز که موجود باشی موجودی
 و اسم فرموده و کلم الله موسی تکلم فرمود
 و حرف زد خداوند عالم با موسی حرف زد و
 مردیست که قال رجل للصادق علیه السلام یا بن رسول الله
 دلنی علی الله ما هو فقد اکثر علی الجادلون و حیرونی
 فقال له یا عبد الله هل رکت سفینه تخمک
 نعم قال فکل کمرت بک حیت لا سفینه تخمک
 و لا سباحة تخمک قال نعم قال فکل تعلق قلبک
 هناك ان شیئا من الاشیاء قادر علی ان یخلفک
 من و رطنتک قال نعم قال الصادق علیه السلام فذلک
 الشیء هو الله القادر علی الانجاء حیت لا منجی
 علی الا غاشة حیت لا معیت یعنی گفت مردی با
 امام جعفر صادق ای فرزند رسول خدا راه نجاتی
 کن و یا بر خدا که چه چیز است او زیرا که برون لب
 جد کرده اند جلد کنندگان و مرا سرگردان ستا
 خسته اند پس حضرت فرمود ای بنده خدا یا هرگز
 سوار کشتی کشتی عرض کرد بلی فرمود یا کشتی تو
 شکست در وقتی که کشتی دیگر نبود که نجات دهد
 تو و او شناگری نبود که بفریاد تو رسد غرض که بلی

فرمود ایاکتی تو شکست در وقتی که فرمود ایا
دل تو در آن وقت باینکه چیزی است که توانائی داد
که تو نجات دهد از آن بلا و در طرعی که در پیش
فرمود که اینچنینکه تصور کرده که او نجات دهنده تو است
او خدائی است که قادر و توانا است بر نجات دادن
در زمانی که نجات دهنده نیست و بزیر باید رسید
در جائی که فریاد رسی نیست و این مروت از جناب
امام رضا که فرمود ان الله هو العالم بالاشیاء
قبل الاشیاء یعنی بدستیکه خداوند عالم عالم و
دانا است بجهت چیزها پیش از ایجاد آنها بسبب آنکه
ذات خدا که علت تامه است از برای جمیع چیزها
معلوم خدا بعلم تام و علم حضوری بمعنی غایت نبود
معلوم از عالم و علم تامه بعلم تامه علت تامه است
از برای علم تامه معلومات پس خداوند عالم پیش
از ایجاد اشیاء عالم بود با آنها مثل علم با آنها بعد از ایجاد
انها بعلم حضوری بمعنی غایت نبودن علت معلوم
از عالم و این مروت از جناب امیر المؤمنین که فرمود
ولعله بکشی علم المصالح الخلق لکما فی الارض و المصا

لمصالحکم یا بنی آدم یعنی چون خداوند عالم و دانا
بجهت چیزهاست دانا است بمصلحتهای شما پس
خلق کرد از برای نفع شما هر چیزها را که در زمین
از جهت مصلحتهای شما ای بنی آدم و هم چنین است
سائر آیات و اخبار پس قول مخالف که ذات خدا را
صاحب صفات خیال نمیدانند بلکه نائب صفات را
میدانند چون تیم که نائب طهارت و طهارت را
میکند مخالف عقل و نقل است و توهم کردن اینکه
صاحب صفات بودن مستلزم اینست که ذات
خدا مخلی حوادث باشد یا اینکه واجب الوجود بالذات
و قدیم بالذات متعدد باشد توهم فاسد است
زیر که عین ذات بودن چنانکه خواهد آمد این
توهم متوجه نخواهد بود یا اینکه این قول مستلزم
اینست که ذات خدا در مرتبه ذات پیش از ایجاد
عالم ناقص باشد چون کسی که تیم داشته باشد که
در مرتبه ذات بی طهارت و باجاست است هر چند در
مقام فعل مثل وضو او میتواند نماز بکند ^{مصلحت حاصل}
اعتقاد کردن اینکه خداوند واجب الوجود بالذات
صاحب صفات کمال است نه نائب صفات از کمال

اصول دین با اصول مذہب است و منکران کاف و خارج
 الایمان نیست بلکه ناقص اسلام و یا ناقص ایمان
 ن است فصل ششم در بیان اینست که خداوند واجب
 الوجود بالذات که صاحب جمیع کمال و جمالات و منزله
 از جمیع صفات نقص است که افعال صفات سلویه و
 صفات جلال نیز میگویند چون مرکب بودن و مانند آن
 که مذکور شد و در این مقام رد بر چند طایفه است چون
 مجسمه که خداوند عالم را جسم میدانند کما الاجسام
 یا بنحوی بی محال و هم چنین حلولیه و اتحادیه که میگویند
 محلول کردن خدا در دل عرفاء یا خدا و دلیل بر این مطلب
 عقل است که موصوف بودن خدا بصفات نقص
 باعث احتیاج و امکان است که با واجب الوجود بالذات
 منافات دارد زیرا که مرکب بودن و جسم بودن و ما
 نند اینها مستلزم احتیاج با اجزاء و ترکیب کننده است
 و محتاج خواهد بود نه واجب الوجود بالذات و هم
 چنین اگر محل حوادث باشد متغیر خواهد بود و متغیر
 حادث خواهد بود و حادث ممکن خواهد بود و ممکن
 خدائی واجب الوجود بالذات نخواهد بود و نقلا ایات
 و اخبار بسیار است که چون قول خداوند عالم لا یدرکه الالبصار

وصل

بعضی

بعضی درک نمیکند و را چشمها و قول امام لا یحس
 و لا یحس و لا یدرکه الحواس و لا محیط به شی
 و لا جسم و لا صور و لا محیط و لا متحد به شی خدا
 و نه عالم انجمن دیده نمیشود و بدست درک کرده
 نمیشود و درک نمیکند و را حواس ظاهر و باطنه و ط
 نمیکند با و چیزی هوا و مانند آن و نه جسم و نه
 صور و نه خط و نه حدود مانند اینها که دلالت
 میکند که خدا جسم نیست و محال و حال و مانند اینها
 نیست اعتقاد کردن اینکه خدا جک الاجسام
 نیست از اصول دین است و منکران کافران و از
 خارج است و هم چنین اعتقاد کردن اینکه خداوند عالم
 در دل عرفاء محلول نمیکند و مانند اینها بیابا بر وجهی
 و اعتقاد کردن اینکه جسم لای محال ندارد و مانند
 اینها از اصول مذہب است و منکران از ایمان و منکر
 بیرونست نه از اسلام و دین فصل هفتم در بیان
 اینست که صفات ذاتیه واجب الوجود بالذات چون علم
 و قدرت و حیوة عین ذات اوست نه زاید بر ذات
 و در این مقام رد بر اشاعه است که صفات را زائد
 بر ذات میدانند و دلیل بر این مطلب عقل است

که اگر حیوة و علم و قدرة و مانند اینها عین ذات واجب الوجود
 بالذات نباشد لازم می آید نقض واجب الوجود بالذات
 در مرتبه ذات و نقض مستلزم احتیاج و امکان است
 و احتیاج و امکان یا واجب الوجود بالذات بودن متناقض
 دارد و این که قدرت متلازم عین ذات او نباشد بلکه زاید
 باشد خالی از این نیست که با واجب الوجود میباشد و ما
 ممکن حادث از جانب خود یا غیر خود پس اگر واجب الوجود
 باشد لازم می آید شرک و متعدّد بودن واجب الوجود
 این باطل است بدلیل عقلی و اگر خود او را ایجاد کرده باشد
 لازم می آید که بدون قدرت بر کاری کاری کرده باشد
 با اینکه پیش از قدرت قدرت داشته باشد و این نیز
 بالبدیهه باطل است و اگر از غیر او باشد لازم می آید
 احتیاج خداوند عالم بغير خود و این بالبدیهه باطل است
 و نیز غیر ذات بودن آن صفات صفت کمال است که باعث
 نقض صاحب خود نمیشود و هر چند این است از برای خدا
 ممکن است و ثابت است و لازم است و نفی حدیث شریف
 است از امام جعفر صادق علیه السلام که آن حضرت فرمودند
لم یزل الله عز وجل والعلم ذاته ولا معلوم والسمع ذاته
ولا مسموع والبصر ذاته ولا مبصر والقدر ذاته ولا

مقدور

ولا مقدور زیرا که حد شریفه لالت میکند که خداوند
 عالم همیشه بوده و صاحب علم بوده و علم عین ذات اوست
 نه اینکه ذات نایب علم باشد با اینکه علم زائد بر ذات
 او باشد و هم چنین سميع و بصر و قدرت و اینها
 که وارد شده است که از کمال توحید یعنی کردن صفات
 از ذات یعنی صفات ذاتیه او عین ذات اوست
 و جز جدا گانه نیستند که زائد باشند بر ذات او
 و هر کسی گوید که علم معنی دانستن و قدرت معنی توانا
 داشتن است و حیوة معنی زندگی داشتن است و اینها معنی
 مصدری میباشد و عرض میباشد پس چگونه
 ممکن است که عین ذات واجب الوجود باشند جواب
 گوئیم که علم و اطلاق دارد و معنی دارد یکی معنی دانستن
 و یکی معنا تکشاف اشیا و سبب دانستن و ظاهر شدن
 آنها و علم عین ذات بمعنی دوم است نه اول و هم چنین
 قدرت بمعنی معنا تمکن و توانائی بر کردن و نکردن عین
 ذات اوست و حیوة بمعنی معنا صحت متعین شدن
 بعلم و قدرت عین ذات اوست و چون بعضی اینها را
 منحصر در معنی غرض فهمیده اند تا نال شده اند که ذات

خدا ناسب صفات است و این خلاف عقل و نقل است
چنانکه اشاره بان شده است **فصل** اعتقاد کردن
باینکه صفات ذاتیه خداوند عالم عین ذات او است
و زائد بر ذات او نیست که این مولد از معانی نبوده
و واجب الوجود است از اصول **مذهب** و منکران
داخل در مذهب اثناعشری و جعفری نیست و مخدّر در
جهنم خواهد بود علی الظاهر در صورت نقص **فصل** پنجم در
بیان اینست که خداوند واجب الوجود جمیع صفاتی
و کمال واحد یکثاست بی شریک و بی منتهاست زیرا
که تعدّد واجب الوجود مفقودست از مفاهیم و مفهومی
با واجب آبا ممکن یا منتهی پس اگر تعدّد واجب الوجود واجب
باشد لازم می آید که واجب الوجود موجود نباشد زیرا
که متصور نیست واجب بودن تعدّد مگر آنکه لازم ماهیت
و جوّی وجود باشد و این مستلزم است که واجب الوجود موجود
نشود زیرا که وجود او در ضمن هر فردی است و در ضمن هر فرد
با وحدت است نه تعدّد و مدوّقی که تعدّد لازم است
نباشد باید و جوّی وجود که مستلزم آتیر نباشد و این با
بالبدیهه چنانکه معنی واجب الوجود بودن منافست
با معدوم بودن و اگر تعدّد ممکن باشد لازم می آید که فردی

الوجود

الوجود موجب حصول تعدّد است ممکن الوجود باشد و این
باطل است بالبدیهه یعنی معین شده که متعدد بودن و
جب الوجود متنع است پس واجب الوجود یکثا خواهد
بود و از برای آن مفهوم یک فردی شریک خواهد بود
و ایضا اگر از برای خداوند عالم شریک باشد لازم می آید
که مرکب باشد از جنس و فصل زیرا که هر آید از جنس
چیز نیست که در چیز در آن بحیث ذات خود شریک باشد
و هر آید از فصل چیزی است که باعث امتیاز هر یک از دیگری
باشد و تعدّد واجب الوجود مستلزم این نحو مرکبیت
و هر مرکب محتاج آبا جزاء جزاء غیر مرکب است و احتیاج غیر
منافی است با واجب الوجود بودن و هر جنس مرکب
مستلزم احتیاج است بکسی که مرکب کننده آنها باشد
و احتیاج منافی است با وجوب وجود و الله اگر واجب
الوجود متعدّد باشد خالی از این نیست که هر یک قادر
بر انحراف که میخواهند بکنند یا نه و اگر قادر باشد لازم
می آید در صورتی که یکی نخواهد زنده کی شخص را در زنده
و دیگری نخواهد در آن از در زمان که آن یک شخص
در یک زمان هر زنده باشد و هر زنده نباشد و این محال است
و اگر قادر نباشد محتاج خواهند بود و احتیاج

مستلزم امکانت و منافی است با وجود و وجود و ایضا
 جمیع انبیا و اوصیاء و اولیا و عظامه معین اتفاق
 کرده اند بر وجود صانع و یکا نگی و بودن او جامع صفات
 کمال و منزله بودن او از صفات نقص و اتفاق ایشان
 باعث قطع است بر اینکه ایشان خطا نکرده اند و صریح
 نیز نگفته اند چنانکه تو آمده قطع میکند و ایضا ظاهری
 شد معجزاتی که از طاقت بشر بلکه جمیع ممکنات بیرون است
 چون اثردها شدن عصا و شق القمر و زنده کردن مرده
 و مانند اینها که صا در شده اند از جمیع بغیرانی که ادعا
 کرده اند که ما از جانب خدائی که آمده ایم که واجب الوجود
 بالذات او واحد و یکتا است و دلیل است بر اینکه خدای
 یکتا موجود است که اینها را که فوق طاقت بشر است از برای تحقیق
 قول ایشان اظهار میکنند و موجود میکنند پس اگر خدا
 از یکی بیشتر میشد بایست اندیکوی نیز بغیری بفرستد
 از جانب خود که اظهار کنند که موجود و موجود است و نمی کند
 او باطل است و دلیل نفی بر این مطلب بسیار است چنانکه خداوند
 عالم فرمود الله لا اله الا هو الحی القیوم یعنی خداوند عالم یکتا
 و نیست خدائی بخرا که زنده و بر پا کننده امرها و ایضا فرمود

بدر
 آمده

ما من الا اله الا الله

و ما من الا اله الا الله یعنی نیست خدائی مگر خداوند عالم
 که یکتا است و ایضا فرمود لو کان فیها اله الا الله لفسدنا
 یعنی هرگاه در آسمان و زمین خداهای متعدده میشدند
 بجز خداوند و احد یکتا هر انیه فاسد میشدند آنها
 زیرا که سلسله ممکنات که از راه ارتباط بمنزله یکدیگر
 میباشند یا اینکه کلی ممکن احد است بمقتضای تاثیر یکی
 از خداهای که مستقل و علت تام میباشند باید
 موجود باشد و بمقتضای تاثیر دیگری که تعطیل
 در حق او بالبدیه محال است باید معدوم باشد
 پس نظام عالم بدون وحدت مانع عالم از نظام نخواهد
 یافت چنانکه هر دو پادشاه در مملکتی باشند باعث
 اختلال اوضاع اهل آن مملکت خواهند شد و ایضا
 فرمود و ما کان معه من اله الا الذی کل اله بما خلق
 و اعطی بعضهم علی بعض یعنی نیست با خداوند عالم خدائی
 زیرا که هرگاه خدائی میشد با او هر دو مستقل میشدند
 اینه میرد هر خدائی مخلوق خود را زیرا که دو علت
 تامه نباشند یا تحصیل حاصل کنند و اگر یکی مستقل
 باشد و دیگری محتاج باشد هر انیه بلندی خواهد

خواهد داشت ان قادر بران عاجز و ان عاجز معلول و
 محتاج خواهد بود و خدا نخواهد بود و انهم فرمود قل
 هو الله احد الله الصمد لم يلد ولم يولد ولم يكن له كفرا احد
 يعني بگوئى محمد كه خدا از هر چه بگفت است و خدا محتاج
 نيست و فرزند ندارد و پد زود ندارد و از برای
 امتاندى و شرى و شبيخى و ايات و اخبار
 در اين باب بسيار است **فصل** اعتقاد كردن
 بى كاللى خداوند و اجب الوجود بالذات كه رتبه است بر محسوس
 كه نزد انرا خالق خبر ميدانند و هر من را خالق شريف است
 و بر شر كين كه از بوى خدا ما را آفتاب يا انوار يا
 و غير اينها را شريك ميدانند و هم چنين كه انكه عزير
 ها باي را بى خدا ميدانند از اصول دين است و منكر
 اين كافرون و نجس و مخلف در جهنم است **باب دوم** در بيان
 اصل دو م است و ان عدل است بدانكه عدل بحسب
 معنى تصوي عبارتست از بودن افعال و اجب الوجود
 بالذات ميان افراط و تفريط و بجا اعتدال و بحسب معنى
 تصديقي آن است كه مكلف در دل اعتقاد كند و بزيان
 اقرا كند كه خداوند عالم عادل است و در جميع افعال
 كامل است و از ظلم منزّه و مبرا است و از قبح و شر و حرج

و

و معرّاست و جميع فعلهاى او نيكوست و با عرض وفا
 ثله ايت كه عايد به بندگان اوست و صاحب
 لطف بر بنده كان است و فعل او هر چه بر وفق مصلحت
 ايشانست و خلق كرد سنگان هر را با قدرت و اختي
 بدون تفويض و اجبار و در اين اصل نيز بخت فضل است
فصل اول در بيان اينست كه جميع افعال خداوند
 عالم حتى تكليف كردن به بنده كان حسن و نيكو ميديانند
 بحسب عقلى هر چند بعضى باشند و خالى از قبح و
 ظلم و شر و مديانند و زيرا كه عالم غنى محال است كه ظلم
 بكنند و زيرا كه ظلم فحشست و قبح را از روى اختيار كسى
 نميكنند كه محتاج باشد يا جاهل باشد و خداوند عالم
 نه جاهل است محتاج آونه جاهل بالبدعيه چنانكه در
 قران خداوند عالميان فرمود ان الله لا يظلم امتعا درهم
 يعنى بدستى كه خداوند عالم ظلم نميكنند مردمان را بجهل
 فقه و بغير فرمود ان الله لا يظلم الناس شيئا يعنى خداوند
 عالم ظلم نميكنند مردمان را بجهل قسم از ظلم و هر چه فري
 از افراد ظلم **فصل** اعتقاد كردن اين معنى از عدل

از عدل که مقابل جور است از اصول دین او منکر این
از دین پیرونت و کافر است و نجس است و مخلد در چشم
خواهد بود در صورت تقصیر **فصل دوم** در بیان
اینست که جمیع افعال خداوند عالم معلول است بفرضی
و قائله که عاقل است به بندگان در دنیا و آخرت
یعنی خداوند عالم هر کاری که میکند از جهت فائده می کند
که به بندگان عاید میشود در دنیا یا آخرت زیرا که
اگر چنین نباشد لازم می آید که فعل خدا عبت و لغو
باشد و این بالبدیه باطل است چنانکه خداوند عالم
در قرآن فرمود که وما خلقت الجن والانس الا ليعبدني
یعنی خلق نکردم جن و انس را مگر اینکه مرا عبادت کنند
و فرمود که خلق کردم برای شما انجس را که در زمین است بالانما
و ایضا فرموده است انما خلقناكم عبداً یعنی
ایا کما ان دارید که ما شما را عبت خلق کردیم چنین
نیت که کما کردید انهم فرمود وما خلقنا السموات
والارض باطلا ذلك ظن الذين كفروا یعنی خلق
نکردیم ما آسمانها و زمینها و انجسری که میان آنها
باطل و بی فائده زیرا که این کما نیت که کافرند

اصل این اعتقاد در است بر اشاعه منکر
غرضند از اصول مذهب **فصل سوم** در بیان
اینست که جمیع افعال خداوند عالم مترتب است بر لطف
که نزدیک کننده است بطاعات و دور کننده است
از معاصی و میان غرض المحمدم میشود زیرا که هر کس خداوند
عالم بر بندگانش لطف نکند و ایشان بجهل بمصلحت
و مفیده و حسن و قبح باقی بمانند مستعجلت
اخوت نخواهند شد و فعل خدا عبت خواهد شد
چنانکه خداوند عالم در قرآن فرمود و لو لا فضل
علیکم و رحمته یعنی چرا نباشد فضل خدا بر شما و
رحمت او و انهم فرمود ما برید الله ليجعل علیکم من
حرج و لکن برید لیطهرکم و لیتم نعمته علیکم
یعنی میخواهد خداوند عالم که بر شما حرج و مشقت
شدیده واقع شود بلکه اراده دارد که پاک کند شما
و تمام کند نعمت خود را بر شما و فرستاده پیغمبران
و نصب امام و وعده و وعید و ثواب و عقاب و
امثال اینها بر این مطلب شاهدند **فصل**
این اعتقاد نیز از اصول مذهب آورده بر
اشاعره است که وجوب عقلی را نیستند **فصل** در بیان

اینست که جمیع افعال خداوند عالم بروجداصل
بنده کانت و الا لازم میاید که خداوند عالم ان
خیزی که است تواند اثر مقتضی میدارد بر این
که بخت است و این نیز بالبدیهه باطل است چنانکه ساری
کردن میان است بلند نیز قیاس است بالبدیهه بل هرگاه
مصلحت نظام کلی بخاطر کند یا مصلحت نظام
جزء باجزای مصلحت نظام کلی و کلی مقدم خواهد بود بر مصلحت
نظام جزء با جزئی چون قطع انگشت از جهت حفظ باقی
بدن چنانچه از حدیث مفضل از جناب صادق علیه السلام
مستفاد میشود که عطا کردن اعضا از جهت منفعت است
و بقدر بعضی از آنها چون چشم و وضع آن در سر از
جهت اصلاح بودن است و هم چنین امر کردن بنور و
تراشیدن و ناخن گرفتن در هر هفته از جهت اصلاح
بودن آنها و **فصل** این اعتقاد از جهت اصول
مذهب است چنانکه معتقد اکثر امامیه این اعتقاد
کردن بعضی از متکلمین که اشغال بر مصلحت کانت
و اصل بودن ضرورت از نقص اعتقاد است
فصل در بیان اینست که خداوند عالم جمیع
بنده کانت را ایجاد کرد با قدرت اختیار بر کردن افعال خود

و نکردن

۹۷
و نکردن باین معنی که نه جبر است در افعال باینکه
عباد قادر بر ترک نباشند چنانکه اشاعره
میکویند و نه تقویض باینکه عباد مستقل با
در افعال و همه امور ایشان مقروض و واگذار شده
بایشان و محتاج نباشند بخداوند عالم بعد
از وجود چنانکه معتزله میگویند بلکه امر بین
الامرین و میان دو امر است ما میظنن که قلد
داشتن ایشان بر جمیع افعال در جمیع احوال
از جانب خداست و مباشرت و مجای آوردن
از ایشان است که بنده کانت میباشند چنانکه
مذهب امامیه است زیرا که اگر بنده محتاج
نباشد لازم میاید که فی تقصیر ایشان را عذاب
بکنند و ملامت کنند یا اینکه عذاب بجهنم و خسر
و قهر و عالم برون دروغ باشد و این خلاف
بدایه عقل و نقل است و نیز علت احتیاج
ممکن بواجب ممکن بودن او است و این همیشه
پس احتیاج نیز همیشه است که مستقل بودن

باطلست چنانکه خداوند عالم فرمود لا اکره فی الدین
یعنی در دین اگر اکره نیست و فرمود کل يوم هو فی شأن
یعنی در هر روزمان خداوند عالمیان در کاری و
و حالیت و معطل نیست و چنانکه مررت از جانب
جناب صادق علیه السلام که فرمود لا جبر ولا تفویض بل
امر بین الامرین یعنی در افعال و اخبار به بندگان
نه جبر است که فعل از خدا باشد و باین حال
ما را عذاب کند چنانکه اشیا عره میگویند و
نه تفویض است که خدا معطل باشد و ما متقل
ثا اینکه تقدیر واجب و عدم علیت امکان لازم
آید چنانکه معتزله میگویند بلکه او بندگان
میان این دو امر است که بعد خلیت هر دو است
و این اعتقاد از اصول مذهب است
و متکراین خارج از مذهب او مخلوق و در علم است
در صورت تقصیر **باب سیم** در بیان اصل علم است
که نبوت است بدانکه نبوت بحسب تصور
عبارت از خبر دادن بشو معصوم از جمیع گناهها

با حکام

با حکام خداوند عالمیان که متعلق با افعال
بندگان بوحی و مانند آن بعد از اثبات نبوت
با و یاست الهیه با الاصله در امر دنیا و دین و تکلیفین
کلی یا بعضا یا اینکه عبارت است از نبوت و دین و نبوت
یا کرد اینان خداوند عالم بشود و نورانی و غیره
دهنده و محبت حق است و حق است که مکلف در دنیا
اعتقاد کند و بیزایان اقرار کند که پیغمبر محمد بن عبدالله
پیغمبر حق است نبوی الهی و فرستاده خداست
بر سبیل لزوم عقلی نبوی بندگان با معجزات چند که
از جمله آنهاست معراج جسمانی و سبب التور و قرآن
مثل سایر پیغمبران که بعضی از او معجزات شده اند و
بندکان و بشو معصوم از جمیع گناهان است و او پیغمبر
است و دین او باقیست تا روز قیامت و از برای او
اذن شفاعت و در این اصل نیز پنج فصل است **فصل**
اول در بیان اینکه فرستادن رسول نبوی
نیکی و لازم است و در این فوائد بسیار است چون از شاد
بندکان نبوی انچه یک با عت استعداد و نعمت
آخرت و دلیل عقلی بر این مطلب است که مقصود

اصلی از خلق کردن بندگان و رسانیدن بنعم ابدی است
و این موقوف است بر تحصیل قابلیت و آن محتاج است به عزت
احکام الهیه و آن از همه نقصان عقلیهای مادر درک
احکام و عدم قابلیت ما از برای وقی و الهام موقوف است
فرستادن پیغمبری که بیان افکار کند بر روی که حتی
الهی تمام شود تا اینکه واجب شود بر بندگان تصدیق
ایشان زیرا که اگر چنین نباشد لازم میاید که فعل
خدا عدت باشد و این باطل است و دلیل نقلی آیات
و اخبار است چنانکه خداوند عالم فرمود لقد ارسلنا رسلنا
بالبينات و انزلنا معهم الكتاب ليقول الناس بالقسط
یعنی که بتحقیق فرستادیم پیغمبران خود را با معجزات
و علامات واضح و فرود فرستادیم با ایشان کتاب
و میزان را تا اینکه رفتار کنند مردمان بحق و عدل
و انصاف فرمود رسول الله ص و منذرین لئلا يكون
للتاس على الله حجة بعد الرسل یعنی فرستادیم رسول
لهائی که بشارت میدهند بهجت آخرت و عتاب
و بیم دهنده از عذاب جحیم و مانند آن تا آنکه
از برای مردمان حجت نباشد بعد از فرستادن
رسولها و انصاف فرمود ما ارسلنا من رسول الا بالبان

قوم

۱۹
قومه لیستین هم یعنی فرستادیم پیغمبران مکرر
قوم و تا اینکه بیان کند از برای ایشان آن
حکوم که احتیاج بان دارند و انصاف مریست
که جناب صادق بعد از سوال کردن از ذریقه
از راه اثبات انبیاء فرمود که چون اثبات
خالق حکیم کردیم دانستیم که از برای او وسطه
هائیک که راه نمائی میکنند بنده کان او را
بر مصالح ایشان که بان بقاء ایشان است و
در ترک آن فناء ایشانست و انها انبیاء میباشند
از جانب خدا که با دلایل و براهین و شواهد
چون زنده کردن مردها میباشند و صل
این اعتقاد از اصول مذهب است که رد است بر
اشاعره و جو عقلی قائل نیستند و متکبران از
مذهب خارج است و مستحق خلود در جهنم است
تقصیر علی الظاهر **فصل دوم** در بیان است
که باید رسول بشراشد و معصوم از جمیع گناهان

باشد در حال بیغمی و پیش از بیغمی خواه
 در حال عدم باشد و خواه در حال شهود بلکه لازم
 که از جمیع عیوب جسمانی و اخلاق ذمیمه
 و ذرات قبیه و مانند اینها که نفرت طبعی
 و خلاف و حیرت میشود منزله باشد تا اتمام حجت
 بشود زیرا که عصمت عبارت از صلاهی الهیه
 موهبه که مانع است از صدور فضیلت و عصیان
 در حال عدم و نیکیان بلکه تمام اعمالشان بر وجه
 اختیار و بسبب قوت عقل و طاعت و کمال اهتمام
 در طاعت و هرگاه آن بیغم صاحب این حالت
 نباشد اتمام حجت نخواهد شد و اعتمادی بحرف
 آن نخواهد بود و عرض الحقیقه خلقت حاصل نخواهد
 شد و هم چنین اگر بشر نباشد که محسوس شود زیرا
 که اگر چنین نباشد حیرت حاصل خواهد شد و
 باید بشر باشد تا آنکه اتمام شود چنانکه خلقت
 عالم فرمود و ما از سلیمان قلیل الارجال انوحی
 الیهیم یعنی فرستادیم پیش از تو بنوحی که مردمان
 بوده اند که با ایشان وحی فرستادیم و انبیا فرمود
 ولو جعلناه ملکا لجعلناه رجلا و المینا علیهم
 مایلیون

مایلیون یعنی هرگاه میکرد انیدیم ان رسول ملک
 هر آینه میکرد انیدیم او را بصورت مرد و هر آینه
 میشود بر ایشان هر انجیری که اشتباه در آن دارند و
 فرموده لایزال عهدی الظالمین یعنی غیر رسد رئیس
 کرد انیدیم من نظام که معصیت کار باشد و ایضا
 و کلا ففعلنا علی العالمین یعنی تمام انبیاء و افضیل
 دادیم بر تمام خلفاء که از جمله انهم ملوک و مفرین
 میباشد که بصریح ایه عصیان از برای ایشان نیست
 بل ایات و اخباری که هم صدور عصیان از ایشان
 باید حمل شود بر صدور تورات اولی که عصیان مفرین است
 هر چند حسنات بر او باشد **وصل** این اعتقاد
 که در بر سنیهاست نیز از اصول مذهب او انکار
 این که از جهت هموار کردن خطا و جور خلفاء است و
 خروج از مذهب و خلود در جهنم است در صورت نقص
فصل در بیان اینست که انصافها معجزه صدقه باشد
 یعنی فعل خارج از عادت و طاقت بشر که واقع باشد
 و سبب از سبب ارضی و سماوی نباشد و بیک تفصیل
 ان ممکن نباشد از او صادر شود که دلالت کند بر

و راستی و چنانکه آیه سابقه میماند و دلالت بر
 میکند زیرا که عصمت امری مخفی و معلوم نمیشود مگر
 بمعجزه مصدقه که بر طبق مدعا باشد تا دلالت بر صدق
 او چنانکه منطوق حدیث مروی از جناب صادق
 علیه السلام بواسطه اینکه اظهار معجزه در دست
 کاذب ادواتن باعث کراهت است و قیاس بلکه
 لازم است بر خداوند عالم که در صورت کذب مدعی نبوت
 ممکنه و مانند آن تکذیب آن کنند چنانکه نقل
 کرده اند که میله کذاب عوی بغیری میکرد و او
 گفتند که محمد برای کوریک چشم دعاء کرد چشم دیگری
 نیز بینا شد او نیز از برای شخص دیگر چشم کور دعا کرد
 آن چشم روشن شد نیز کور شد و نقل این را معجزه
 مکذبه گویند و چنانکه سحر سحرین فرعون را بعضای
 موسی اجل کرد **فصل** این اعتقاد از اصول
 مذهب بلکه اصول دین است که متعلق باصل نبوت است
 زیرا که بنای اصل دین هم این است که بجز نبی نیاید
 دست داد **فصل چهارم** در بیان اینست که محمد
 بن عبدالله بن عبدالمطلب این هائیم این عبد
 المناف بنعم بر خاست و معصوم از جمیع گناهان است

بروچی

بروچی که گذشت و صاحب معجزات است که از جمله
 انباء خواجه جبرائی و شوق القی و قرانت چنانکه خدا
 وند عالم فرمود و ما محمدا رسول قد خلت من
 قبله الرسل یعنی نبی محمد مکر رسول خدا که پیش از او
 رسوله آمده اند و رفتند و دلیل بر این مطلب این است
 که بنعم محمد بن عبدالله ادعای نبغری و نبوت
 ممکنه کرد و بر طبق ادعای خود معجزه مصدقه آورد
 و هر کس که ادعای نبوت ممکنه کند و بر طبق ادعای
 خود معجزه مصدقه آورد صادق است و بر حق است
 این بنعم ما بنعم بر حق است و اما اینکه بنعم ما ادعای
 بنغری کرد پس بنهای متواتره و متظافره و اتفاق
 مسلمین و کافین معلوم است و اما اینکه بر طبق ادعای
 خود معجزه مصدقه آورد پس بواسطه اینست که چندین
 فعلی که واقع بوده اند و تواتر از آوردن مثل آن یک
 و غیر آن عاجز بوده اند و بر خلاف عادت بوده اند
 مقارن ادعای بنغری بوده اند و بر وفق مدعای
 آن نیز کوار بوده اند از آن جهت جناب صادق
 اند و معجزات آن حضرت بر دو نوع بود اول داخلی
 دوم خارجی و داخلی چندین معجزه بود اول آنکه نور از
 آن معدن انوار بر در و دیوار میتابید و کاه و

مبارک و بلند میکرد انگشتان مبارکش مانند شمع
روشن میدادند دوم آنکه بوی خوش آن بزرگوار
در هر راهی که میکشید نادر و روز زیاده باقی
میمانند و از عرق انجناب جمع میکردند و بهترین
عطرها بود سیم آنکه چون در آفتاب می افتاد
اوسا سیه نبود و آب بر مر و سایه می افکند
چهارم آنکه از عقب میدید چنانکه از پیش
روی میدید پنجم آنکه در خواب و بیداری
یکسان میدید و میشنید و هم چنین غیر اینها
و اما معجزات خارجیّه پس نیز چندین معجزه
بوده اند اول معراج جسمانی چنانکه مرویت
که آن بزرگوار بعد از نماز عشاء در حجر اسماعیل
یا در خانه اتم هانی خوابیده بودند که ناگاه چرخ
نازل شد و براق آورد و آن بزرگوار را سوار کرد
و در بیت المقدس و اسمانها برد و عجایب اسمانها را
دید و بعد از این بالا رفت تا آنکه بسدره المنه
رسید و بمقام قاب قوسین رسید و علوم بسیار
بر او مکتوف گردید و بعد از این در همان شب نزول

فرمودند

فرمودند و در صبح آن روز حور ادا اهل که آن
که معلوم شده بود و ابو جمل و مانند او انکار کردند
اند و از سقوت و قندیل بیت المقدس سؤال نمودند
و انجناب جواب فرمودند و از زمان ورود ایشان
پرسیدند انجناب تعیین فرمودند و تمام مطابق
واقع شد **دوم** شق القمر است و عجلی آن
کیفیت آن چنانکه مرویت که در مکه در شب چهارم
ذی الحجه چهارده نفر از اصحاب عقبه انجناب
خواهش نمودند که ماه را در میان کنند پس انجناب
با امر الهی فرمودند که ماه دو بار شود پس ماه دو
بار شد پس منافقین خواهش کرده اند که دو
بار دو بار کند نیز دو باره نمودند پس انجناب
گفتند که ما فریون ما چون از شام بپایند از ایشان
خواهیم پرسید پس اگر ایشان نیز مثل ما دیدند
معلوم خواهد شد که از جانب خدات و آلاء حق
خواهد بود و چون آمدند و سؤال کردند آنها گفتند
که ما نیز چنین دیدیم **سیم** از معجزات قرآن آن
که باقیست تا روز قیامت و انجناب طلب معارضه
فرمود و جمیع فصحاء عرب که فصیح ترین جمیع فصحاء
اعصار و امصار بوده اند از آوردن بمثل آن بلکه

يك سوره كوچك ان عاجز شده اند با حوصلي كه در
تلاذیب الخناب داشتند و مقابلہ بیوف میگردند و حاله
بحروف نگوده اند زیرا كه از غایت فصاحت و بلاغت
ان و اشتمال بر نظم غریب و اسلوب عجیب بروی
كه هر فقره از ان هر گاه در میان كلام فصحی باشد چون
اعل و یا قوت و صفاتی نماید و عدم اختلاف اخبار
با مودعیه و انبیه و عدم ركك بالمره و اشتمال بر
معارف و ثباتی و مكارم اخلاق انشا بحیثیتی كه طایفه
عرب كه بعد از ظهور علم و ادب مشهور بوده اند از
بركت ان بوفور علم مغبوط گردیدند و جمیع بقاءات
زمان از غرابت ان متعجب و حیران بودند و لذا آورد
مثل ان عاجز بودند و بعد ازین نیز نیارده اند
چنانكه بتوان معلوم این معلوم است كه از جنس فعل شد
نیت و فعل خالق است كه از برای تصدیق نبی از فرمود
بی اكران حضرت پیغمبر حق غیب بود حق چنین امر بر
زبان او جاری نمود زیرا كه اضلال و واداشت
بر باطل لازم میامد و عرض الهی از خلق كردن عباد
حاصل نمیشد **مجموعه** از معجزات ان جناب
او در درخت چنانچه مرویت از جناب امیر
علیه السلام كه در خلعت الخناب بودم كه

كه جمعی از بزرگان قریش آمدند و گفتند كه ای
آقای بزرگ كودی كه هیچيك ازید را فوجین
ادعاء نكردند و ما از تو خواستیم میكفیم پس اگر
بعل آوردی خواهیم دانست كه تو پیغمبري و الا
معلوم میشود كه توسا حری و كذا بی بی الخناب
فرمود چه خواهی داد و اید و ایشان گفتند كه
بخوان این درخت را كه از ریشه كنده شود
و پیش روی تو ایستد پس الخناب فرمود كه خدا
قادر است بر همه چیزها پس كرد درخت پیاپی
خواهید آورد گفتند ای و آنحضرت فرمود
كه من خواهم نمودن چیزی كه میخواهید و لیكن
شما ایمان نخواهید آورد پس خطاب فرمود
بدرخت كه ای درخت اگر ایمان داری بخدا و روز
جزاء و پدیدن رسول خدا از ریشه كنده شو و پیا
پیش روی من بایست پس درخت از ریشه كنده
شد و مثل مرغ پرواز كن بخدمت الخناب آمد
و شاخه بالای خود را بر بالای سر الخناب گذا

و بعضی از شاخهای خود را بر دوش من گذاشت
 پس انقوم چون انحال دادیدند بزرگ شمر
 پس گفتند که او کن که نصف آن پیش تو بیاید
 پس او کرد نصف آن درخت احد بر وجهی
 که نزدیک بود که به بچه آن بزرگوار پس
 تعجب کردند پس گفتند بگو با بر نصف
 بزرگ در بوی نصف دیگر خود پس او کرد
 و برگشت پس من گفتم لا اله الا الله انی
اول مؤمن بک یا رسول الله و اول من
آمن بآل النجوة فقلت ما فعلت یا مر الله
تصدیقاً بنوئک و احلاً لک انک بمعنی
 بخت خدای بجز خداوند عام بدستی که
 اول کسی هستم که ایمان آوردم بتو یا رسول
 الله و اول کسی هستم که ایمان آوردم باینکه
 درخت کرده انجیر نوا که کرد یا مر خدا از رحمة
 تصدیق پیغمبری تو و بزرگ شمر من سخنان

توبی

تو پس آن قوم گفتند که تو ساحری کذابی
 اما تصدیق میکند تو را غیر از علی **پیغمبر**
 از معجزات خارجه اجناب زنده کردن مرده
 چنانکه مریدیت از جناب امام حسن عسکری
 که روزی آنحضرت فرمود که خداوند عالمیان
 برای هیچ پیغمبری امتی و معجزه ظاهر نکرد
 مگر برای محمد و علی مثل انها ظاهر کردند
 گفتند یا بن رسول الله مانند معجزات علی
 چگونه برای آنحضرت ظاهر شد از مرده زنده
 کردن و کور و بین را شفادادن و غیره آن
 با نچه در خانها آورده بودند و ذخیره کرده
 بودند حضرت فرمود که روزی محمد و علی
 در کوچه ای مکه راه میرفتند و ابو لهب از عقب
 ایشان میرفت و سنک بر حضرت رسول
 حانداخت و باهای آنحضرت را مجروح کرده
 بود و خون از قدم مبارکش جاری شده بود
 و ابو لهب فریاد میکرد که ای کدره قریش

این ساحر و دروغ گو تیس سنگ بر او بند
 و از او دوری کنید و از جادوی وی به پرهیز
 و با او باش و قریش را تحریم براید ای آنحضرت
 میکردند ایشان از عقب آنحضرت میآمدند
 و سنگ بر آنحضرت میانداختند و بر حضرت
 امیر المؤمنین ۴ میخورد پس یکی از آن کافران
 گفت یا علی تو پیوسته تعصب محمد را اظهار
 میکنی از جانب او جهاد میکنی و با آنکه هرگز
 جنگ ندیده در شجاعت نظیر خود نداری
 چرا در این وقت باری او نمیکنی حضرت ندا کرد
 ایشان را که ای و باش قریش من بی و خصم
 او کاری نمیکم اگر بفهماید خواهند یلجه
 خواهم کرد و پیوسته از عقب ایشان میرفتند
 و از بیت میرسایندند تا آنکه از مکه بیرون
 رفتند پس ناگاه دیدند که سنگها از کوه
 کودیدند بجانب آنحضرت کافران شاد شدند
 و در رفتند

و در رفتند و گفتند الحال این سنگها
 حضرت محمد و علی را هلاک خواهد کرد بنید
 و ما از شر ایشان خلاص خواهیم شد چون
 اجماع نزد یک آن دو بزرگوار رسیدند
 بقدرت خداوند جبار بخن در آمدند
 و گفتند السلام عليك يا محمد بن عبد الله
بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف
السلام عليك يا رسول الله و خير الخلق
اجمعين السلام عليك يا سيدا الوصيين
 و یا خلیفه رسول رب العالمین و چون
 کافران این حالت عرب را مشاهده کردند
 متحیر ماندند پس دو نفر از ایشان که
 کفر و عناد ایشان زیاده بود گفتند که
 این سحر بود و چون این را گفتند بقدرت
 رب العالمین و اعجاز انجناب ده سنگ

از آن سنگها بلند شد هر يك محاذی سر
کافران آمدند و بر سر ایشان میخورد و بلند
میشد و باز میکردید و بر سر ایشان میخورد
تا آنکه سرهای ایشان نرم گردید و مغز سر
ایشان از بینیهای ایشان فرو ریخت و جمیع
آن ده نفر هلاک شدند و بجهنم واصل شدند
و خوشایان ایشان زاری کنان آمدند و فریاد
میکردند که بدتر از مردم ایشان آن است
که محمد شادی خواهد کرد که با عجا ز او مرد
چون ایشان را بود اشتند جنازه های
ایشان بفریاد در آمدند که راست گفت محمد
و شما دروغ میگوئید پس جنازه ها بلند
و انحراف های را بر زمین افکندند و گفتند
ما بر نمیداریم این دشمنان خدا را که بوی
عذاب ببریم پس ابو جهم ملعون گفت آن
جنازه ها

۳۶
آن جنازه ها و آن سنگها همه از جادوی محمد است
اگر راست میگوید که اینها از اعجاز اوست بگوئید
تا دعا کند که خدا این مردم را از زنده کردن
داند چون کافران این سخنان بان سرور
رسانیدند یا علی فرمود یا علی شنیدی سخن
ایشان را بگو که چند جراحت از این زخمها
بتو رسیده است علی گفت یا رسول الله
چهار جراحت از این سنگها بمن رسیده است
حضرت رسول فرمود که بمن شش جراحت
رسیده است و آن کافران ده نفرند من
برای شش نفر دعا میکنم و تو برای چهار نفر
دعا کن تا خدا ایشان را باز بدینا برگرداند
پس دعا کردند همه زنده شدند و برخاستند
و گفتند ای کرده مردمان محمد و علی را شانی
عظیم و مرتبه بلندیت و دران مملکتها
که ما دران بودیم برای محمد شانی دیدیم
که بر کرسی نشسته بود نزد عرش و مثال
علی را دیدیم نشسته بود و کرسی چوب ملائکه

و اسماء و عرش و کرسی و ملائکه و مجاهدا بر کوه
 برآمده بودند و تعظیم ایشان می نمودند و هر جا
 که از خدا طلب میکردند ایشان را شفیع میکردند
 پس هفت نفر از ایشان ایمان آوردند و بانی
 برگزین و شفاعت خود باقی ماندند پس حضرت
 امام حسن عسکری فرمود که اگر خدا عینی را بر
 القدس مؤید کند ایند بدستیکه جبرئیل نازل
 شد در روزی که حضرت رسول عباد بر پیش مبارک
 کوفت و علی وفاطه و حسن و حسین را در عباد
 کرد و گفت خداوند اینها اهل منند من جنم
 هر که با ایشان در جنگ است و صلح با هر که با ایشان
 صلح است و دوستم با هر که با ایشان دوست است
 و دشمنم با هر که با ایشان دشمن است پس خدا وحی فرشتا
 که دعای تو مستجاب کردم پس آیه سلمه جانب
 عباد آورد است که داخل شود حضرت رسول ص
 فرمود که تو داخل در این جماعت نیستی هر چند
 که حال تو نیکو است و عاقبت تو نیک است پس جبرئیل
 گفت یا رسول الله مرا از اهل خود گردان حضرت

فرمود

فرمود که تو از اهل مائی جبرئیل گفت خست میشد
 که داخل عباد شوم فرمود بلی پس جبرئیل داخل
 عباد شد و چون ملکوت اعلی بالا رفت حسن
 و یحیی و نور و ضیاء و مضاعف شده بود ملائکه
 گفتند ای جبرئیل بر کشتی بخلاف آنچه از پیش ما
 رفته بودی جبرئیل گفت چگونه چنین نباشد
 و حال آنکه داخل اهل بیت محمد شدم پس ملائکه
 اسماء و مجاهدا و عرش و کرسی گفتند که سزاوار
 تر این شرف که یافته چنین باشی و حضرت
 امیر المؤمنین چون مجاهد میگردد جبرئیل در جانب
 راست او و میکائیل در جانب چپ او سرافیل
 در عقب و عزرائیل در پیش روی او میروفتند
 و هم چنین است سایر معجزات چون ناله کردن
 درخت خرما که پیش از بنای منبر انتخاب درخت
 خطبه خواندن تکیه بر آن میکرد و بیرون آمدن
 آب از میان انگشتان مبارکش بقصدی که عیالت
 بیاری را سیراب کرد و تسبیح گفتن سنک ریزه
 در دست مبارکش و فرو بردن زمین فضل او را
 که بوی مشک از آن میامد و پیر شدن مرگی که

شم

که آنحضرت بران سوار میشد و مانند اینها
 که این رساله کنجایش ذکرها را ندارد **وصل**
 این اعتقاد از اصول دین است و منکر این از جمله
 کافران و مخلد در جهنم در صورت نقصیر مانند
 این است **فصل پنجم** در بیان اینست که پیغمبر
 محمد بن عبد الله خاتم النبیین است و آخر پیغمبران
 و پیغمبری بر او ختم شده است و بعد از او پیغمبری
 نخواهد بود و دین او باقیست تا روز قیامت
 چنانکه صریح آیه شریفه است که فرمود و ما
 کان محمداً با احد من رجاکم و لکن رسول الله
 و خاتم النبیین یعنی نبیت محمد ابد ر
 هیچیک از شما ولیکن رسول خداست و آخر
 پیغمبران است ازیرا که خاتم النبیین است
 که ادعای کرد او را پیغمبر است النبوة بسبب
 معجزه و هر چیزی که چنین است حق است

والا لازم خواهد آمد محصیان و یانیان
 و یا جهل و یا نقص **وصل** این اعتقاد
 نیز از اصول دین است و منکر این کافران است **باب**
ششم در بیان اصل چهارم آنکه امام است
 بدانکه امامت بحسب معنی تصویری عبارت است
 از بشو بودن بشر معصوم از جانب خدا و
 رسول خدا بر مکلفین در امر دنیا و دین
 و بحسب معنی تصدیقی است که مکلف در
 اعتقاد کند و بزبان اقرار کند که علی بن
 ابی طالب با یارده فرزندان و که هر یک اعلم
 عصر خود بوده اند و بشر معصوم از جمیع کتایها
 بنند بعد از پیغمبر آخر الزمان امام بحق
 میباشند بر جمیع بندها کان و جانشین
 بلا فصل پیغمبر بحق بترتیب از جانب خدا
 و خاتم پیغمبران و واجبست بر جمیع مکلفان
 مودت و اطاعت ایشان در امر دنیا و دین

و امام اول علی بن ابیطالب امیر المؤمنین است
 و امام دوم امام حسن مجتبی است که بر بزرگ
 اوست و امام سیم امام حسین است که بر دیگر
 اوست و امام چهارم امام زین العابدین
 علی بن الحسین است و امام پنجم امام محمد باقر
 و امام ششم امام جعفر صادق است و امام
 هفتم امام موسی کاظم است و امام هشتم امام
 علی بن موسی الرضا است و امام نهم امام محمد
 تقی است و امام دهم امام علی نقی است و امام یازدهم
 امام محمد مهدی است که آخر امامان است و صاحب
 زمان است و زنده است و غایت او ظاهر خواهد
 شد و عالم را از کفر و ظلم پاک خواهد
 نمود و از عدل پر خواهد کرد بحمد الله جل جلاله
 و در این اصل نیز پنج فصل است **فصل اول**
 در بیان اینست که واجب بر خداوند عالم
 عقله که منصوب کند امامی که جان بینش

باشد

باشد بدلیلی که اشاره بان شده است فوق
 و در این مقام باید رد کرد بر جمعی که فایده
 بعدم وجوب نصب امام بلکه عدم جواز
 آن چون خوارج و امثال ایشان و دلیل بر این
 مطلب عقله اینست که نصب امام مثل نبی
 نبی لطف است و بسبب تمام شدن نظام دین
 و دنیا و بدو آن لازم میاید عدت
 شدن فعل خدا و آن قبیح است پس نصب امام
 واجبیت و عقله ایه شریفه است که مشتمل است
 بر اینکه علت فرستادن رسول بر ایشان
 امر مردمان است و رفتار بحق کردن آن و این در
 امام موجود است و مثل اینست قول خداوند عالم
 انما انت منذر و لكل قوم هاد یعنی اینست
 و جز این نیست که قرای محمد پیغمبر دهنده مبینا
 و انبرای هر گروه راه نمائ و از جمله کرده
 گروهی مینباشند که بعد از رسول الله مبینا
 پس از برای ایشان نیز هادی و راه نما باید باشد
 و حدیث شریفه که فرمود ما زالت الارض
 الا و الله فیها حجه یعرف الحلال و الحرام

وید عوالمی سبیل الله یعنی هدایت از برای خدا
در زمین حجت و راه غایت که مملکتها را بطلال
و حوام را و میخوانند بوی راه خدا و مانند آنها
که دلالت میکند بر اینکه نصب امام در شرع واجب
یا لازم است چون خدا مرئی از جناب علی بن الحسین
که فرمود لم یخل الأرض منذ خلق الله آدم من
حجة الله فيها ولو لا ذلك لم یعبدا الله یعنی
هیچ وقت خالی نخواهد بود زمین از حجت خدا
که ظاهر باشد یا غائب باشد که نفع دهد چون
افتاب زیر ابرو وصل این اعتقاد از
اصول مذهب است فصل دومی در بیان
که لازم است که امام بشر معصوم از گناهان باشد
چون رسول و منصوص باشد باینکه بیان
صریحی در امامت و از جناب خدا یا رسول یا هر
یا انجید در حکم اوست متحقق باشد چون کرامات
مصدق و باید که امام افضل از او باشد از غیر
خود از رعیت در علم و عمل و حفظ نظام دین

و دنیا

و دنیا زیر آله بدون عصمت اعتقاد و تمام حجت
نخواهد شد و بدون معجزه یا بیان صاحب
معجزه چون رسول عصمت معلوم نخواهد
شد و بدون علم امر دنیا و دین مختل خواهد
شد و ترجیح جاهل بر عالم و رئیس کورشدین
بر نورابر آلاست که عالم شر و فاضل شر
و بهتر باشد قیمت و این دو ابر طایفه از
سنتها و دلیل بر این مطلب نیز آیه لایزال
عهدی لایزالین و مانند آنست چون آیه من
یهدی الله لشیء لا اله الا الله یعنی ایا کسی هست که راه نما
میکند بوی حق سزاوارتر است از برای
اینکه متابعت او کرده شود یا اینکه کسیکه
راه نمائند نمیکند مگر اینکه دیگری او را راه
نمائی کند و چون آیه و ربك یخلق ما یشاء و
یختار ما کان لهم الخیر یعنی خدای تو
خلق میکند و اختیار میکند هر کس را که خواهد
از برای نبوت و امامت و نیت از برای خلق
اختیاری در اختیار کردن پیغمبر امام از

برای خودشان زیرا که احتمال خطا و اختیار مفید
 بجای اصلاح میرود و صریح و مرجح لازم میاید **صل**
و صل این اعتقاد نیز از اصول مذهب
 است و متکلمان خارج از مذهب او با تفصیر
 غلط درجهت خواهند بود و الله العالم **فصل پنجم**
 در بیان اینست که علی بن ابی طالب امام
 و منصوب و افضل از جمعیست و جانشین
 بلا فصل پیغمبر است بر وجه حق از جانب حق
 و رسول مطلق و این رجاست بر شیعیان و
 دلیل بر این مطلب آنست که علی بن ابی طالب
 بشر معصوم اعلم از غیر خود بود پس او را
 بود و ترجیح و جوح در امر دنیا و دین را
 با این طریق که افضل را رعیت و زیر دست
 در دین قرار دادن از برای بیت تدرع علم

و علی

و عمل قیحت و ترک لطف زیرا که نزدیک
 کردن بطاعات و دور کردن از معاصی و اتمام
 حجت بر وجه کامل حاصل میشود مگر بحسن شخصی
 و ایضا خلافت در عالم در قرآن فرمود فصلنا لعلنا
ندع انبائنا و انبائکم و نساءنا و ذرارینا و انفسنا
 و انفسکم یعنی بنمای محمد بنصاری بیاید
 مباحثه کنیم با این طریق که بخوانیم با خود و برها
 خود را که مراد حسن است و زنان خود را
 که مراد فاطمه است و کسانی را که بجای نفس و جا
 ما است که مراد علی است ابیطالب است از جهت اینکه
 خواندن و دعوت کردن خود معنی ندارد
 پس باید مراد علی بن ابی طالب باشد زیرا
 که با اتفاق شیعه و سنی در روز مباحثه
 غیر اینها با پیغمبر نبوده اند پس ایه دلالت
 میکند که علی بن ابی طالب مثل خود پیغمبر است
 پس باید علی بن ابی طالب مثل پیغمبر باشد در
 جمیع امور مگر آنچه چیزی که خارج نشده باشد

شد
 چون نبوت پس باید صاحب اختیار مردم با
 در امور دین و دنیا چون رسول الله چنانکه از
 تشبیه مطلق مستفاد میشود و افضلیت
 و اولویت و کمال قابلیت از برای دفع دشمنان
 دین بسبب قرب رب العالمین نیز مقتضی است
 که علی بن ابیطالب مقدم و اولی باشد و اسم
 فرمود این مهدی الی الحق الحق ان یتبع
 ام من مهدی الی ان مهدی یعنی یا کسی
 که راه نمائی میکند بسوی حق سزاوارتر است
 که اطاعت او کند یا کسی که چنین نباشد زیرا
 که باتفاق علی علم از دیگران بود و راه نمای تمام
 باشند و ایضا فرمود انما ولیکم الله ورسوله و الذین
 امنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة
 و هم را کعبون یعنی نیست و خراج این نیست که
 صاحب اختیار مردم دین و دنیا شما خداست
 و رسول او و کسانی که نماز میکنند و صدقه
 میدهند در حال رکوع که ان علی بن ابی طالب
 طالب است چنانکه روایت که سائل در مسجد

در سوال

۳۳
 سؤال کرد هیچکس و چیزی نداد و علی بن ابیطالب
 در رکوع بود اشاره فرمود و انکشر خود را پس
 داد و این در شان او نازل شد و هم چنین
 ایله یطهرکم و مانند اینها و انصار و کسب
 از جناب رسول که غدیر خم نزد یک بجفته
 که مؤمنی آمیان مکه و مدینه در حجت
 از حجة الوداع با مراد انما الله رسول بلغ ما
 انزل الیک بعد از چند امر سابق بر این و آن
 در زمانی که هوا بسیار گرم بود و مردم در راه
 بودند مردم را جمع کرد و از جمع نمودن سنگ
 بشکل منبر درست کردند و جامه برودیش
 افکندند و بالای منبر رفتند و فرمودند
 من اکت مولاه فخذوا علی مولاه یعنی کسی که
 من صاحب اختیار دین و دنیا می باشم پس
 این علی صاحب اختیار دین و دنیا می باشد
 پس این حدیث قطعی که انکار آن نمیتوان
 کرد و مانند این نیز دلیل است بر اینکه علی بن
 ابی طالب جانشین و خلیفه بلا فصل بنابر سخن

و از جمله بر بودن علی بن ابی طالب امام بر حق
 اینست که آن بزرگوار ادعای امامت کرده
 باینکه صاحب معجزات و کرامات مصلحت خد
 بوده است و از جمله آنها این معجزه است که بعد
 کور میشود که رویت پسند صحیح که در زمان
 خلافت هر قل که پادشاه روم بود چهار نفر
 از علم چهارمذهب که یکی ابراهیمی و یکی
 داوودی و یکی موسائی و یکی عیسائی بودند
 بعدینه فرستاد که بروید به پیشیند که این
 شخص که ادعای خلافت و جانشینی میند
 رسالت میکند آیا از لیاقت بهره و قابلیت
 نصیبی دارد یا اینکه اوست نبوت چون پیشتر
 سلیمان بدست اهرمن افتاده خلاصه
 کلام آنکه علمای اربعه روانه مدینه حجاز
 رسول شدند چون رسیدند و در روز نهار
 بعرس رسیدند بعد از آن دخول بجای
 آن ناقبول که اخل شده برای امتحان هر
 یک مسئله از کتاب خود در دل داشتند
 از آن مسی بدیجی نکرده سؤال نموده حضرت

از خواسته

از خواسته شی زده چون از جواب عاجز بودی
 نمیزد بعد از آن در جواب بعلما بنای عتاب
 گذاشت و گفت میباید لشکر بروم فرستاد
 و خاك آن مرزوبوم را بیاد فناداد هرناقل
 ازین گونه سوالات نامربوط نماید بریدن
 گفتند مصلحت و عتاب خطاب نیست اگر تو
 مسایل ایشان را بصواب جواب بگو و الا طربی
 جدال و قتال میبوی که لشکر روم و پادشاه
 ایشان چون محیط از امتناع مشت خسی عاجز
 نخواهد شد آن غاصب حق آئمه گفت ای
 یاران من مدت دوازده سال سعی کردم و
 سوره بقره را روان نتوانم کرد آیا از تحف
 و زبور و تورات و انجیل چه و توقی دارم با و
 گفتند چاره این عبارات و حل این مکمل
 از حلال مشاغل و محرمات و یا حل غالب هر
 غالب علی بن ابی طالب میباید کرد زیرا که
 چون مسئله بر آن نادران مشکل میشد بخت
 و اوست علم رسول میرفت و مقصی للرام بر می
 کشت و چون چاره ندید برخواست و روانه

خدمت د امام رسول کردید در آنوقت نصفای
 بجهه باغ و بستان با پیاری نخلستان مشغول
 بود که عمر وارد شد و عرض کرد که یا علی چای از
 روم آمده اند و سخنان فام بود چند میگویند
 که فهم آن نمیتوانم کرد انجناب فرمود تا مرید که میگوید
 که بغیر حق و بدون علم بجای رسول خدا می نشیند
 پس آن حضرت فرمود که علمای یهود و روم حاضر
 شدند و مردم مدینه هم از صغیر و کبیر بحاجه
 امام خبر کبر اجتماع نمودند پس انجناب اول
 اذان عالم که ملت ابراهیم داشت سؤال کرد
 که چه میگوئی سؤال کن انمرد گفت در صحیفه مثله
 ابرو من مشکل شده و از حل آن عاجزم هر کس
 وصی و جانشین محمد است میباید حلال مشکلات
 باشد و چون از این سؤال مرده سؤال
 میکنم یعنی عمر جواب مثله سباه خود را بما
 میفراید حضرت فرمود بخوان انجای صحیفه چون
 آن عالم بنیاد خواندن کرد جناب قضا اسرار
 حیدری گوار علی بن ابیطالب از دهن او گرفت

رسولی

و بنوعی از صحیفه میخواند که اگر حضرت ابراهیم
 در حیات میدبود اقرار میکرد که علی بهتر از من
 میداند و بنیکوتر میخواند آن عالم انکشت
 تحیر بدند آن گرفته چون مشکل خود را حل
 کرده دید مصر و کردید پس امیر مؤمنان
 فرمود که این جواب مثله تو یا میخوانی
 که معجزه بنمرد را بتو بنمایم عرض کرد که هرگاه
 چنین کنی احیای مذهب ابراهیم کرده پس
 حضرت فرمود که تا هیزم بسیار جمع کردی
 در آن زدند چون تا براه آتش بفلک بلند شد
 و آن قاسم جنت و نار بدون اکراه و اجبار بپای
 آتش رفت بعد سمت آتش که روی میکرد آتش
 بها حضرت کلثان میشد چون عالم ابراهیم
 مذهب آن معجزه از شاه مردان دید گفت
 قوی و ادرت نبوت قوی و ادرت علم محمدی
 پس عام داودی را طلبید فرمود بخوان
 تا به بینیم در جای زیور رمانده چون
 آن عالم بخواندن زیور آغاز کرد شاه ولایت
 از دهان او گرفته چنان بلخ داودی میخواند

که اگر داود میبود اقرار می نمود که علیه از من
میخواند پس حضرت بان عالم داودی فرمود
میخواهی بنمایم بتو معجزه پیغمبر تو عرض کرد همین
اندو دارم پس آنجناب اهلی برداشت و بدست
مبارک فیکله میکرد و ذره می ساخت داود
گفت پس موسائی را طلبید و فرمود بخوان
انجای تورا را که بر تو شکل شده چون عالم
یهودی بخواندن تورا آغاز کرد امیر مو
از دهن او کوفته بطوری میخواند که موی در
طور طاعتش کوپازبان تحسین کناده پس
آنحضرت فرمود میخواهی معجزه پیغمبر تو را بنمایم
عرض کرد که الاکرام بالا مقام پس آنحضرت بیلی
که در دست داشت افکند در حال ازدهائی
شد و دویم در روان کردید در آنوقت فرعون
ال پیغمبر غاصب حق علی فرار برقرار اختیار
کرد آنجناب دست دراز کرده اژدها را گرفت
همان بیل می نمود موسائی نیز تصدیق کرده
بکناری رفت بعالم عیائی را طلبید و فرمود

بخوان

بخوان انجای انجیل را که غیبی دانی چون عیسا
شروع بخواندن کرد آنجناب از دهن او کوفته
بنوعی انجیل را میخواند که عیسی گویا از دم
او زنده میگردید پس آنجناب فرمود میخواهی
معجزه پیغمبر تو را بنمایم عرض کرد که من هم
از وی اندارم پس آن مظهر الهی محی الحطام
بر سر قبر رکعت آمد و صاحبان قبر را فرمود
که قم باذن الله در دم قبر شکافته شد و مردی
پوسیده بجان شرفی خدمت امام را در یافت
خلافت بیکدفعه گفتند با امام الثقلین تویی
و ارث علم رسالت و عمر علیه التقریب گفت
لولا علی لهلك عمر و صل اعتقاد کردن بآنکه
علی بن ابی طالب خلیفه بلا فصل پیغمبر است
بوجه حق و از جمله اصول مذهب او منکران
خارج از مذهب او و مخالف درجهنم است و خود
تقصیر و زکوة دادن و اقدار کردن و مانند اینها
مطلقا صحت ندارد و غیر معتقدان داخل در
مذهب نیست فصل چهارم در بیان اینست که اما

که امام بعد از علی بن ابی طالب امام حسن است
 که پس از او است و بعد از او امام حسین است
 که پس از او است و بعد از او امام زین العابدین
 علی بن الحسین است و بعد از او امام محمد باقر است
 که پس از او است و بعد از او امام موسی کاظم
 است و بعد از او امام علی بن موسی الرضا
 و بعد از او امام محمد تقی است و بعد از او
 امام علی نقی است و بعد از او امام حسن
 عسکری است و بعد از او امام محمد مهدی
 که از امامان است و صاحب الزمان است و این
 است بر جماعت کبیرا که عتی از شیعه
 که از جمله آنها کبیرا اند که محمد حنفیه را
 بجای امام زین العابدین امام میدانند و از
 جمله ایشان زیدیه اند که زید بن امام زین العابدین
 را بجای امام محمد باقر امام میدانند و از جمله
 ایشان ناووسیه اند که بعد از امام جعفر صادق
 یا امام کاظم نیستند و از جمله ایشان و طحیه اند
 که عبد الله بن امام جعفر صادق را بجای امام موسی

کافهم

کافهم امام دیگر قابل نیستند زیرا که وجود
 از معصومین مذکورین منحصر در ایشان است
 ایشان معصوم نیستند لطف است و ترک آن
 مستلزم ترجیح و رجوع بر راجح است و ایضا قول
 خداوند عالم و کل قوم هاد یعنی از برای هر کس
 راه نجات دلالت بر این میکنند و ایضا امر است
 که چندی بحضرت حضرت رسول آمد و سوال
 کرد که وصی تو کیست زیرا که هر بنی را وصی
 لازم است حضرت فرمود نعم این وصی و الخلفه
 من بعدی علی بن ابی طالب و بعد سبطای
 الحسن و الحسین بتلوه تسعة من صلواتی
 الائمة الا برار قال یا محمد قسمی لی قال فاذا
 مضی فابنه علی فابنه محمد فاذا مضی محمد فابنه
 جعفر فاذا مضی جعفر فابنه موسی فاذا مضی
 موسی فابنه علی فاذا مضی علی فابنه محمد
 فاذا مضی محمد فابنه علی فاذا مضی علی فابنه
 الحسن و بعد الحجة بن الحسن بن علی فابنه
 اثنا عشر اماما علی عبد نقی و بنی اسرائیل
 قال فاین من مکاتم الجنة قال معی و فی رحمتی

قال اشهد ان لا اله الا الله وانك رسول الله
 واشهد انهم لا ولاء بعد ولقد وجبت
 هذا في الكتب المتقدمة وفيها عهد النبي
 موسى بن عمران الله اذا كان آخر الزمان يخرج
 نبي يقال له احمد خاتم الانبياء لا نبي بعده
 يخرج من صلبه الائمة الا برار عدد الاسباط
 يعني فرمود حضرت رسول مبعوثي كه وحي و
 جانشين من علي بن ابي طالب است وبعده از او و
 فرزندان من و حسين ميباشند وبعده از
 حسين نه نفر از صلب حسين ميباشند و
 گفت اسم ايشان را ذكر كن حضرت فرمود كه
 بعد از حسين علي بن الحسين وبعده از او فرزند
 او محمد بن علي وبعده از او فرزند او جعفر است
 وبعده از او فرزند او علي است وبعده از
 او فرزند او محمد است كه امام محمد تقی است
 وبعده از او فرزند او امام علي نقی است و
 بعد از او فرزند او امام حسن عسکری است
 وبعده از او فرزند او امام مجتهد بن الحسن است
 كه اينها دوازده امامند بعد از نبياء و
 رؤساء بني اسرائيل كه گفت كه مكان
 ايشان در جهت كجاست حضرت فرمود بامن

ميكند

ميباشند در مرتبه من پس همچو سلمان شد
 وگفت كه چنين خبر از موسي بيا رسيد وايضا
 مرويست از رسول خدا كه اشاره بامام حسين
 كرد و فرمود هذا ولي امام و ابن امام و اخو
 امام و ابوائمه تسعة تا بعصم قائمهم افضل
 يعني پس حسين امام است و پسر امام است و پدريه اما
 است كه عصم ايشان قائم ايشان است و افضل
 از ايشان است پس بايد راين مقام چند جز
 دانست اول آنكه امام دوم بعد از علي بن
 ابي طالب امام حسن مجتبي است كه پسر پرك
 اوست زيرا كه ان بزرگوار پسر معصوم اعلم
 عصر خود بود و مدعي امامت بود پس امام
 او بر حق است زيرا كه معصوم از عصيان و
 انچه ميكويد حق است وايضا اعلم فرج دارد
 بر غير اعلم و ترجيح غير اعلم بر اعلم در امر
 رياست دين و دنيا قبيح است وايضا معصوم
 سابق بر او اعني جناب بغير آخر الزمان
 و جناب علي بن ابي طالب تصريح بر امامت
 ان بزرگوار ادعای امامت كرده صاحب

و کرامت مصدقه بود چنانکه منقول است
 که وقتی جمعی از مردمان بحضرت امام حسن
 عرض کردند که چرا باید از معاویه این
 همه رنج و محنت کشید جواب فرمود که این
 در حقیقت محنت نیست چه اگر من و ما
 کم حق تعالی عواقب را شام و شام را عراق
 کرد اند و مرد رازن و زن را مرد کرد اند مردی
 از حضار از روی انکار گفت این کار که تواند
 کرد آن حضرت فرمود ای زن برخیز شرم نکنی
 که در میان مردان نشینی مرد چون متوجه شد
 خود شد دید زن شده کردیده و الت غری
 رفته و فرج بهم رسیده بعد از آن
 مرد را حضرت خبر داد که زن تو مردی شده
 با هم بنام خواهید رفت و در راه با تو مقاربت
 کند و فرزند خشتی از شما بهر خواهد رسید
 بعد از آن آنچه آنحضرت خبر داده بود
 جمیع واقع شده فرمودن آن گفتار ساطع و لا
 مع درید بعد از آن بخدمت حضرت آمده
 بجهت اینکه بحالت اول عود کند استدعای
 دعا نمود آنحضرت دعا فرمود باز چنانکه اول

و این

و اینها جا بر انصاری روایت میکنند که از
 امام محمد باقر شنیدم که جمعی از مردمان نزد
 حضرت امام حسن ۴ آمده اند و گفتند ما را
 عجایبی بفرما از آن عجایبی که از قدرت میدانی
 امام حسن ۴ فرمود که شما ایمان با امامت من
 دارید گفتند بلی دارم که تو حجت خدای
 و تورات لایل و معجزات بسیار است چنانچه
 بدرت را بود گفت شما بدو را امید شناسید
 گفتند بلی ما در صحبت وی بسیار بودیم
 امام حسن ۴ بوده که در آن خانه او بخت
 بود یک گوشه انفرادی کند گرد آمدند فرمود
 نگاه کنید چون نگاه کردند امیرالمومنین
 را دیدند گفتند و الله هذا امیرالمومنین
 بعد از آن گفتند که او را میباید که توفیر
 اوئی بحق و حجت خدای بر خلق و بدرت
 ما را از این عجایب بسیار نموده و در و
 آنکه امام سیم بعد از امام حسن تاجر الحائری
 و شفیع الکونین بن عبد الله الحائری است
 که بر دیکر است جناب علی بن ابی طالب است

زیرا که آن بزرگوار بشر معصوم و اعلم عصر خود
 مدعی امامت بود پس امامت او بر حق است
 زیرا که معصوم از عصیان و نسیان اخذ
 میگوید حق است و ایضا اعلم ترجیح دارد
 بر غیر اعلم و ترجیح غیر اعلم بر اعلم در امر
 ریاست دین و دنیا قید است و ایضا معصوم
 سابق بر او اعنی جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله
 و علی ابن ابی طالب و امام حسن و تضرع بر امامت
 آن بزرگوار کرده اند پس او امام بر حق است
 و ایضا آن بزرگوار ادعای امامت کرده و
 صاحب صحیفه و کلامت مصدق بوده چنانکه
 مولیت که روزی جوانی گریان بمنزل آبا
 عبد الله الحسینی حاضر شد حضرت فرمود
 باعث گریه ات چیست عرض کرد یا بن رسول الله
 ما درم امر روز و فوات غوده و قبل از آنکه وصیت
 کنند او را صوت دریافت و احوال او معلوم نشد
 و من از وی شنیدم که گفت من در وقت انزع
 روح و صیبت نخواهم کرد اما کسی ترا خبر خواهد

داد

داد و احوال من معلوم تو خواهد شد پس
 فرمود ای یاران بر خیزند تا بجانب انصاف
 رویم و محم ساری آن جوان غایب نبی حضرت
 با سار برد و نشان و محبتان روی بخانه آن بزرگوار
 نهادند چون بان خوانده داخل شدند آن
 بزرگوار هنوز بر فراش خود خوابیده بود
 حضرت امام حسین دست بد عا برداشت
 حیات آن زن که پسر از حق تعالی مثلث
 نمود در رسالت پسران بر خوات و بجای
 خود نشست کلمه شهادتین بر زبان جاری
 ساخت بعد از آن رو حضرت امام حسین بود
 و گفت ای سرور اولیا وای قدوه اتقیا چه
 مقصود داری از حیات من حضرت فرمود
 وصیت کن حق تعالی بر تو رحمت کند پسران
 گفت ای مولای من مرا اموال بسیار در فلان
 موضع مدفون است و نصف آن را نذر تو کرده
 و نصف دیگر از آن بر من است و اگر دانی که او از
 جمله محبتان آمال را تسلیم می کن و اگر او را محبت با
 تو نباشد نصف دیگر را بجز کسی صلاح دانی قیمت کن

ویرا که مخالفان را در اموال مؤمنان حق نمیدانست
 بعد از آن گفت یا بن رسول الله استدعا دارم
 که بر من نماز کنی و باز بر بستر خود تکیه کنی نمود
 گفت اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له
 و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و جان بحق تسلیم کرد
 بعد از آن حضرت بر او نماز کرد کذا ارد و در قبرستان
 بقیع دفن کرد سیم امه امام چهارم بعد از
امام حسین امام زین العابدین است که علی بن ابی طالب
 زیرا که آن بزرگوار بنوعصوم علم عصر خود بود و مدتی
 امامت بود پس امامت او بر حق است زیرا که معصوم از
 عصیان و ضلالت انچه میگوید حق است و اوصایا علم
 تو حجت دارد بر غیر علم و ترجیح اعلم بر اعلم در امر
 ریاست دین و دنیا قیست است و ایضا معصوم سابق بر او
 یعنی جناب پیر خواجه زین العابدین و علی بن ابی طالب و امام
 حسن و امام حسین تصریح بر امامت آن بزرگوار
 کرده اند پس او امام بر حق میباشد و ایضا آن بزرگوار
 ادعای امامت کرده و صاحب معجزه و کرامت مصدقه
 بود از آنجمله معجزه نمود که در برضه کسانده است
 چنانکه ابو خالد کاتبی روایت میکند که روزی
 محمد حنفیه مرا طلبید چون بخدمتش رسیدم

کشتن ماه

گفت یا ابا خالد میخواهم ترا بخدمت امام زین العابدین
 در مدینه فرستم مصلحت جوی می کنی گفت یا بن
 امیر المؤمنین هر چه امر کنی بجا می آید مدت دارم
 و مدتی است که شوق ملاقات و لقاء آن حضرت
 دارم پس محمد حنفیه گفت یا ابا خالد جو
 بده پس که دسی سلام فرمایان حضرت برسان
 و بگو که محمد ابن علی میگوید که بعد از امام حسن
 و امام حسین اولاد اکبر امیر المؤمنین منم
 و اولی یا مخرج خلافت منم باید که این امر را باین
 واکذاری و اگر کسی را قبول کنی در این دعوی
 حکم سازی تا در میان ما محاکمه نماید و این
 منافقه بقطع رسید ابو خالد روایت می
 کند که من بنا بر امر محمد بن علی متوجه مدینه
 گردیدم و بعد از شرف ملاقات حضرت امام
 زین العابدین بیغام محمد بن علی بعضی از
 حضرت رسانیدم حضرت فرمود یا ابا خالد
 بخدمت عجم مراجعت کن و بگو که امر امامت بخیر
 طلب نمودن و سعی کردن میسر نگردد و این را
 بجز ناسد الهی و اخبار حضرت رسالت نباه صورت
 ندارد و این امر حضرت رسالت نباهی عن روح
 داشته آنرا باداری باش تا بنگاه ابرم و بایکدیگر

ده

رو

به پیش حجر الاسود رویم و آن را حکم خود سازیم
 بر حقیقت هر کدام از ما که شهادت دهد
 امامت با و رجوع و مفوض باشد ابو طالب
 گوید بملکه امدم و رسالت آن حضرت را بده
محمد بن علی سائندم چون اندک صلی الله علیه و آله
 حضرت امام زین العابدین بجهت طواف کعبه
 کعبه بملکه شریف آورد پس آن حضرت
 با اتفاق محمد حنفیه پیش حجر الاسود آمدند
 و من در ملازمت ایشان بودم پس حضرت
 امام زین العابدین گفت ای عم اول تو
 سؤال کن که از من استی پس محمد بن علی پیش
 آمد و دو رکعت نماز بجای آورد و دست
 بد عابوداشت و از حجر الاسود طلب شهادت
 نمود بر طبق مدعی خود هیچ جواب نداد
 بعد از آن حضرت امام زین العابدین نزد
 حجر الاسود آمد و دو رکعت نماز بجای آورد
 و دست بد عابوداشت و از حجر الاسود طلب
 شهادت نمود بر طبق مدعی خود که بامر
 حضرت محمد بن علی حجر الاسود گشود در آمد و فریاد علی
 فصیح گفت یا محمد بن علی مرا امامت بده

و

علی بن الحسین باز کرد که حق سبحانه و تعالی
 اطاعت او را در او امر و نواهی بر تو و بر جمیع بند
 خود واجب گردانیده و امتثال امر او را بر
 کافه آدمیان واجب ساخته چون محمد
 حنفیه این شهادت را از حجر الاسود
 دست و پای آن حضرت را بوسید و گفت
 یا بن رسول الله مرا امامت بحکم الهی بمفوض
 و مرجوع او غیر از تو هر کس باشد از من امر منع
 مرد نیست که محمد حنفیه این دعوی را علی بن
 الحسین بجهت اطمینان قلب خود کردند نه از
 روی اعتماد و باعث وضوع حال بودند نه اظهار
 عناد و در روایت دیگر آمده که حجر الاسود
 بدین عنوان شهادت داد که ای محمد بن علی بن
 حجت خدات بر تو و بر جمیع آنچه در زمینها و آسمانها
 و بحکم الهی امتثال او را بر تو واجب کرده و کافه مخلوق
 لازم و بر عاتق تو است واجب و محتمل است پس محمد
 بن علی گفت سمعنا و طاعتنا یا بن رسول الله
 ای حجت خدای بر زمین و آسمان بجهت امر الله
 امام محمد بعد از امام زین العابدین امام محمد
 باقر است و از آن پس که آن بزرگوار را نبی معصوم

اعلم عرض خود بود و مدعی امامت بود پس ملک
 او بر حق است زیرا که معصوم از عصیان و نسیان
 آنچه میگوید حق است و ایضا علم توحید دارد و غیر
 علم توحید هیچ غیر علم بر علم در امر ریاست دین
 و دنیا صحت است و ایضا پدرش امام زین العابدین
 و سایر معصومین که سابق بر او بوده اند تصریح
 بر امامت آن بنکر کرده اند پس او امام بر حق
 میباشد و ایضا آن بنکر از ادعای امامت خود
 و صاحب حج و کرامت مصدق بود از ائمه این محضر
 که روایت که جلای از اهل شام هر روز بخدمت امام
 محمد باقر آمدی و بسیار دشمنی و کفری را محبت
 و دوستی با این جاسوس آورد و بعد از آن چند روز
 بنام مدد روزی شخصی خبر آورد که آن جوان شاهی
 پیمان بود و امر و زلفات نمود و وصیت کرد که شما
 بروی نماز کنید آن حضرت فرمود چون او را غل
 دهید و بر سر پیش گذارید از خبر دهید بعد از
 ساعتی خبر کرد که آنحضرت بر خواسته و ضوابط
 و دورگت نماز بجای آورد و روحی حضرت را
 برد و شش افکنده روانه شد و مادر خدمت او
 رفتیم تا بان مکان که آن جوان را بر سر برخواهند
 بعد ندر رسیدیم امام محمد باقر فرمود یا فلان بن فلان

ان جوان

ان جوان گفت لبیک یا بن رسول الله برخواست و نشست
 و شربت انی طلبید آنحضرت جوعه از آنچه خواسته
 بود باو داد و پرسید که احوال خود بگوئی گفت
 در آن شک ندارم که روح مرا قبض کردند و از آن
 اصوات شدم الحال اوازی شنیدم که هرگز از آن
 خوشتر اوازی بگوش من فرسیده بود که هاشمی
 گفت که روح این جوان را بنی او بدید که محمد
 بن علی او را در خواست کرده بعد از آن مدتها
 در حیات بود و ایضا بر روی که ابو بصیر روایت می کند
 که روزی بخدمت امام محمد باقر رفتم و گفتم
 شما و ائمه و رسول خدا شد گفت بلی که امام رسول الله
 وارث انبیا بود گفت بلی گفتم پس شما را دوست
 که مرده زنده کنید و تا بنیاد دنیا گردانید
 گفت بلی بنزدیک من بیا چون بنزدیک او رفتم
 دست مبارک بر چشم من مالید و من مدتها
 مدید بود که هیچ نمیگفتم بدم چون آنحضرت
 دست بر چشم من مالید افتاب در آسمان
 و زمزمه و خانه و هر که در آن خانه بود دیدم
 و ساعتی چنان بودم که گویا هرگز تا بنیادی را
 بحکم ندیده بودم پس فرمود یا اباج محمد دست
 میداری که هم چنین باشی در روز قیامت

تو باشد هر چه مردمان را خواهد بود از حساب
 و کتاب یا چنان باشد که بودی و بجا می
 غیر برست داخل شوی گفت باین رسول الله
 طاقت حساب و کتاب ندارم باین نایبانی
 و اخصی ترم باین دست برون من مالید خانه
 شد که بودم **نهم** آنکه امام ششم بعد
 از امام محمد باقر امام جعفر صادق بود و است
 زیرا که آن نزد کوارین و معصوم و اعلم عصر خود بود
 و مدتی امامت بود پس امامت او و جانشین
 زیرا که معصوم از عصیان و دنیا انچه میگوید
 حقاقت و ایضا اعلم تر حج دارد بر غیر اعلم و راجع
 غیر اعلم بر اعلم در امر ریاست دین و دنیا است
 و ایضا بگذشت امام محمد باقر و سایر معصومین
 که سابق بر او بوده اند تصریح بر امامت آن بزرگوار
 کرده اند پس او امام بر حق میباشد و ایضا
 آن بزرگوار ادعای امامت کرد و صاحب حجه
 و کرامت مصدق بود چنانکه بفرموده این
 ظبیان روایت میکنند که با جمعی گفتند زید
 امام جعفر صادق بودم که شخصی از آن حضرت
 پرسید که باین رسول الله فرموده که در قرآن
 حق سبحانه و تعالی خطاب بحضرت ابراهیم فرموده

که خدا

که خدا ربعة من الطیور فصره من الیک ثم اجعل
 کل جیل منهن اباً ان از یک جیل بودند یا از
 احنا من مختلفه حضرت فرمودند که میخواهید شما
 بنمایم گفت بلی باین رسول الله پس چهار مرغ
 طلبد طائوس و باز و کبوتر و غراب گفت
 ذبح فرمود سوهای آن مرغافرانند خود کذا
 باقی را با آن حضرت از استخوان و پوست وادار
 هم کوفته چهار حصه کردند و در چهار گوشه خط
 گذاشتند پس اول طائوس را از داد دیدم
 و دشه و ذره ذره از هر کجی از آنها جدا میشد
 و بهم میگوشت تا طائوس درستی ساخته
 شد و سرش بر تن پیوست بعد از آن غراب را
 اواز داد باز از هر کجی دشه و دشه بیکدیگری
 پیوست تا غراب درست شد و سرش به تن
 ملحق شد و کبوتر و باز نیز بهمین دستور بهم
 میپیوستند پس چهار مرغ زنده شدند و بعد
 از رخصت از مجلس حضرت بیرون رفتند
نهم آنکه امام هفتم بعد از امام جعفر صادق
 امام موسی کاظم بود و است زیرا که آن بزرگوار

بشر معصوم و اعلم عصر خود بود و مدعی امامت بود
 لیوا امامت او بر حق است زیرا که معصوم از عصیان
 و فسادانگهی میگوید حق است و انصاف ترجیح دارد
 بر غیر علم و ترجیح غیر علم بر علم در امر ریاست
 و ریاست دنیا و دین قبیح است و انصاف بدین امام
 جعفر صادق و سابق بر معصومین که سابق بر او بود
 اند تصریح بر امامت آن بزرگوار کرده اند پس
 او امام بر حق و انصافان بزرگوار را دعای امامت
 کرد و صاحب محجزه و کرامت مصدقه بود چنانکه
 مرویست که بعد از امام جعفر صادق عبد الله
 که بزرگترین فرزندان آنحضرت بود دعوی امامت
 نمود و روزی جمعی کشید و خلعت امام موهبت
 بودند و عرف عبد الله و امامت او را نزد
 آنحضرت مذکور ساختند آن حضرت فرمود
 ناهنرم بسیار آوردند و در سخن خنده میدادند
 و کسی را در وی عبد الله فرستاد و او را طلبید
 فرمود تا آنش بزان همه زدند و کوفتند غایب
 و غرض آنحضرت را نمیدانست و چون جمیع همها
 بسوخت حضرت برخواست با جامه و در آنی

که گویند

که پوشیده بود در میان آتش نشست و صحبت
 مشغول شد و بعد از ساعتی بیرون آمد و در
 خنجرهای خود را تکانیده بعد از آن خطاب نمود
 که اگر قوراکان است که بعد از من توبه انیشتی
 بر خیز و در این آتش ساعتی بنشین عبد الله
 از استماع این سخن و نکش متغیر شده برفت
و هفتم آنکه امام هفتم بعد از امام موسی
 کاظم علی بن موسی الرضا علیه التحنه و الثنا
 لیواست زیرا که آن بزرگوار بشر معصوم علم
 عصر خود بود و مدعی امامت بود لیوا امامت
 او بر حق است زیرا که معصوم از عصیان و
 فسادانگهی میگوید حق است و انصاف علم ترجیح دارد
 بر غیر علم و ترجیح غیر علم بر علم در امر ریاست
 دین و دنیا قبیح است و انصاف بدین امام
 موسی کاظم و سابق بر معصومین که سابق بر او
 بوده اند تصریح بر امامت آن بزرگوار نموده اند
 پس او امام بر حق میباشد و انصافان بزرگوار
 ادعای امامت کرد و صاحب محجزه و کرامت
 مصدقه بود چنانکه مرویست که چون عامر

شخص شاه کفر دین بنام حضرت امام رضا علیه
 ولی محمد خود کرد اینده مدتی باران بنارید
 جمعی از نزدیکان مأمون که از رحمت الهی جو
 فان غبار گشته حضرت امام رضا علیه زنده در کو
 بودند میگفتند که نا علی ابن موسی الرضا ولی
 عهد ما شده است خدای تعالی باران را از ما
 برداشته است یعنی بناریدن باران از شام
 اوست این سخن مجامون رسید بخاطرش
 گران آمد از آنحضرت استعدای باران
 نمود و مشغول او در حقه قبول یافته حضرت
 مود و شیشه با اتفاق اصحاب بصره ابرو
 رفتند و نظاره میکردند پس آنحضرت بمنبر
 برآمده بعد از حمد الهی دعا فرمودند که ای
 معبود بحق وای پروردگار مطلق تو عظیم حقی
 حق ما اهل بیت را پس تو سبب جنت خلاق
 تو بما چنانکه فرمودی وارزوند فضل و رحمت
 تواند بین اینجماعت را باران بپاشد ما را چنان
 بارانی که نافع باشد و فیض همه جا و همه کس
 برسد و دریا سینه و زیان رساننده نباشد

وای

دی باید که ابتدای باران ایشان بعد از آن باشد
 که از آنجا بازگشته بمنزل خود رسیده باشند
 و اوی گوید قسم بان خدائی که معصوم کرد
 محمد را بحق به بظری هر آینه تحقیق که بارها
 در هوا و ابرها بهم بافتند و بعد و برق
 بهم رسانیدند و امر و مان بحرکت درآمدند
 همانا میخواهند که باران خود را کذا و کنند
 پس حضرت امام رضا علیه فرمودند که بحال خود
 باشید ای مردمان که این ابر را برای شما نیست
 بلکه از برای فلان شهر است پس آن ابر گذشت بعد
 از آن ابر دیگر آمده که مشتمل بر غل و برق بود
 و یکم از زمان حرکت نمودند باز آن حضرت غم
 فرمودند که بحال خود باشید که این ابر از برای
 شما نیست برای فلان شهر است بعد از آن دیگر
 آمد حضرت فرمود ای مردمان این ابر را خدا
 تعالی از برای شما فرستاده پس شکر کنید خدای
 تعالی را بر تفضل که بر شما نمود بحال برخیزید
 و بمنزل گاه خود روید که این ابر بر شما اینها
 ده نوبت باران آنگاه بمنزله خود داخل شوید

ی

وای

بعد از آن خواهد آمد شما از خیر انچه لایق کرم
 کرم و بزرگی الله تعالی باشد پس آنحضرت
 از منبر پیرامد و مردمان باز گشتند و آن ابر
 نبی را در تائید طای خود رسیدند بعد از آن
 باران سختی بارید و وادیها و چمنها و غنچهها
 و بیابانها پر آب گردیدند و مردمان میگفتند
هئینما الولد رسول الله اکرامه الله عزوجل یعنی
 کوارا باد و پسرند رسول خدا اکرامت خدای
 عزوجل بعد از آن آنحضرت از منبر پیرامد
 جمع کثیری از آن خلق حاضر شدند و خطبه
 مشتمل بر وعظ و نصائح دل بدو ایراد
 نمود و ارضی موافقت دهائی مستمعان را
 بسیار آن سخنان احیاء نمود و از شهید
 ذکر خطبه مذکوره کام دل و زبان ایشان را
 شیرین و خوشگوار گردانید انقصه بدعی
 آنحضرت حق تعالی بیکت را در بلاد عظیم
 گردانید یکی از اقربای مامون که هوای دلی
 عهدی دوسر و خارجد امام ضاع و در جگر

داست

داشت بماند گفت با امیرالمؤمنین اعیدک
 با الله ان یكون نارنج الخلفاء فی اخر احوال هذا
 الشرف العظیم والفخر العظیم من بیت ولد النبی
 الحجت ولد علی یعنی استعاده میکنم بر شی
 توان حق تعالی که تو را بنهاده و نگاهدارد
 از اینکه نارنج خلفا شوی که مردمان گویند
 از خلفا مامون این شرف عظیم و فخر عظیم یعنی
 خلافت و پادشاهی را از خاندان عباسی
 بیرون کرده و بخاندان علی نقل نموده
 بتحقیق که با خود و منسوبان خود ششمی نمود
 که این ساحت را آوردی بتحقیق که بقدر
 و کم نام بود ظاهرش کردی و بت بود بلند
 مرتبه اش کردی و فراموش نمود مذکورین
 ساحتی و از این باب منخرافات که در کتاب
 عمود اخبار الرضا عم بتفصل مذکور است گفت
 مامون ملعون در جواب گفت که این مرد
 بنحمان بود از ما و مردمان را به بعت خود دعوت
 مینمود خواستم که انرا علی عهد خود سازم تا بر حق
 بسوی ما خواند و پادشاهی و خلافت را اعترا

دا

نمایند و آنان گمانیکه بوی کوبیده اند غنچه
 که انچه او دعا میکند در حق خلافت
 حق ندارد و آن مخصوص ما است و تسلیم
 که اگر آن راهچنان بحال خود و کذا بزم رخنه
 از او در کار ما بجزسد که انرا میدود و نشان
 ساخت و آمد بر ما از او انچه طاقت او را
 و در بزم اکنون دانستم که انچه کردم خطا
 کردم و بسبب عظمت او مشرف بهلاک
 شد بملکال قهاون در کار او جان نیت
 و محتاجیم که انده کی مرتبه او را نیت کنیم
 که استحقاق و اهلیت این امر را از و بعد
 ازین در باب او تدبیری کنیم که موافق
 بلدی او از ما منقطع و منقطع گردد ان
 مورد گفت یا امیر المؤمنین مبارک الله و تعالی
 او را بمن و کذا بزم که من انرا و اصحاب
 انرا ساکت میازیم و از قدر و مرتبه
 چیزی کم میکنم و اگر از توانایی نمیکردم
 و هیبت خود را نمیدادم و انرا فخر می
 او دیم در منزلت و مرتبه خودش و بر

و بعد

مردمان ظاهر شد که او را شایسته ولی
 عهدی که با و مفوض داشتند نیت مامون
 گفت هیچ چیز خوشتر ازین نزد من نیست ان
 ملعون از کجا و ابد و ان سینه جاک خنجر
 بغض و حسد گفت اعیان مملکت خود را
 و سران سپاه و قاضیان اخبار و فقهاء را بجمع
 ساز تا در حضور ایشان نقص او را ظاهر کنم
 تا بترابعت خفت و محظرت نیت او گردد
 و ان جماعت بدانند که انچه از اهانت و
 استحقاق از تو نیست به او ظاهر خواهد
 شد صواب و بیجا نیت این مامون ملعون
 فضل و اشراق رعیت را در مجلس سماع
 جمع کرده و خود نیز نشسته و امام رضا را
 در مرتبه که از برای او قرار داده شده بود
 نشاند پس ان ملعون لعین که مستحدم
 اهانت ان سالار دین شده بود شروع غوغا
 و باخضرت گفت که مردمان حکامتهای بسیار
 از تو کورند و وصف قریب از حد گذرانندند
 به مرتبه که اگر واقف شوی بر ان تبری خوا
 کرد و بر ایشان انکار خواهی نمود اول سینه
 دعا نموده و از حق سبحانه و تعالی یاری

باینکه حق مع بارانی فرستاد که وقت آن مقدر
 شده بود و از آن پیش و پس نمیشد انرا امتی باخته
 که بان کردن مباحات می افزای کو با سجزه نمود
 مثل ابراهیم خلیل که سرهای مرغها را بر دست
 گرفته و اعطای آنها را مستغرق بر سرکوها گذاشته
 بود طلبید پس تعجیل تمام آمدند و برهای خود
 پیوستند و بعد از آن بحرکت درآمده بآن حق
 تعالی پرواز نمودند و بارانی که عادت بیاریدن
 او جاری گشته قوسها را رنگی از دیگری که آن
 بدعی تو باریده باشد چنانکه خود عا کرده دیگر
 نیز عا کرده اند و در این دعا با تو شریک بوده اند
 از آنکه باریدن باران بدعی تو بوده نه بدعی
 ایشان پس اشاره بد و صورت شیر کرده که
 بر منند مأمون نقش کرده بودند و در محضرت
 کرد و گفت اگر راست میگوئی که باران بدعی
 تو باریده این دو صورت شیر را زنده کن و بر
 من مسلط گردان ان شحنة سیاست تھاری
 و صوحة قلزم سطح جباری اعنی علی ابن موسی رضا
 اذا سماع این سخنان غضبناك كشته بآنك
 بران دو صورت شیر زد که بکر بد این فاجر
 و طعمه خود سازید و از عین و اشرو آب تلکنا

بیکباران دو صندوق شیر عظیم شد از جای خود
 آن ملعون خون گرفته را گرفتند و اعضای او را
 در هم شکستند و در هم کوفتند و خوردند و دهان
 های خود را لبیدند آن قوم از آن مستحضر شده نگاه
 میکردند خون شیران از کار آن ملعون فارغ
 شدند و روی حضرت امام رضا کردند و عرض
 کردند یا ولی الله فی ارضه چه میفرمائی ما را بخواه
 با و کردیم باین نیز بکنیم و اشارت بمأمون میکردند مأمون
 از شنیدن سخنان شیران بهوش گردید حضرت
 فرمود تا کلاب برافشانند و بوی خوش بکار برند
 تا بهوش آمد باز شیران بآرد میکردن کردند یا ولی الله
 ای ابرار نخواست میدی که او را بصبا حبش ملحق سازیم
 حضرت فرمود که حق تعالی را در او تدبیری است که او
 امضاء آن تدبیر خواهد کرد شیران گفتند پس
 ما را چه میفرمائی حضرت فرمود بجای خود باز گردید
 چنانکه بودید ایشان بسوی مسجد باز گشتند و هر
 چنان در وصیوت شدند که بودند مأمون چون ظاهر
 خود را از ضرر ایشان جمع دید آنحضرت را مخالف خشم
 گفت الحمد لله که حق تعالی شر حمید بن مهران را از
 من دور گردانید یا بن رسول الله این امری باد که
 انجده شما بود و الحال حق شماست التماس دارم
 که در مقام خود بنشینید و بر من وقت نهی حضرت

فرمود

فرمود اگر میل یا دشا میگوید با شما در این
 مدار مدارا نمیکردم و حق سبحانه و تعالی
 جمیع مخلوقات خود را مطیع و منقاد من
 ساخته چنانچه از این دو شیر دیدی آنکها
 بنی آدم را که از روی حسد و حسد میکنند
 و میکوبند آنچه میبینی و حق بعد از آن فرموده که
 بر قواعی تراش نکند و در تحت حکم تو نباشد چنانچه
 یوسف در تحت حکم عزیز مصر بود بعد از این وقت
 همیشه مأمون در راه بود تا عاقبت آن حضرت
 زهر خورانید و هشتم آنکه امام فخر بعد از
 جناب امام رضا امام محمد تقی را بر او است
 زیرا که آن بزرگوار بزرگ معصوم اعلم عصر خود بود
 و مدعی امامت بود پس امامت او بر حق است
 زیرا که معصوم از عصیان و نیان انچه میکوبد
 حق است و ایضا اعلم ترجیح دارد بر غیر اعلم و ترجیح
 غیر اعلم بر اعلم در امر ریاست دین و دنیا قیاس
 و ایضا بدین امام رضا و سایر معصومین که
 سابق بر او بوده اند تصریح بر امامت آن بزرگوار
 نموده اند پس او امام بر حق میباشد و مصم
 آن بزرگوار را دعای امامت کرد و صاحب محجزه

و کرامت مصلحت بود چنانکه مودیت که در
امام محمد تقی ع در مسجد نشسته بود که مردم
از در در آمد و گفت جان من فدای تو باد چهل
سال عمر کرده ام و از عمر شجره عمر بزرگ فرزند
دیگر سبزی ندارم و امروز والی شهر آن را گرفته
و میخواهد از کوه بیدار از حضرت فرمود که تقصیر
تو چیست گفت نذر ولی گفته اند که از جمله دوستان
محمد و علی است و تو لا و محبت با فرزندان ایشان دار
حضرت فرمود از من چه میخواهی گفت یا حضرت
فرزند دیگر ندارم و صبر به مفارقت او نیز نمیتوانم
حضرت فرمود انرا بخدا بسیار و چون این سخن را از
امام شنیدم قطع امید از فرزند کردم و بیرون
آمدم و بخانه نرفته و آن زن ببری داشت که
مادران زیاده احوال پیرا بر سید تاجی احوال را
با و نقل کرد و گفت که بخدمت امام محمد تقی ع رفتم
و این واقعه را بعضی از حضرت رسانیدم حضرت
نیز در پیچ باب خلاصی بر سبزی نکفت که تا
امید داری باشد مادر را از استماع این سخن
خود را بر زمین زد و بجهش کردید چون بگفت

بگفت

شد
آمد نوبت دیگر احوال پرسید که فرزند من چه
و بجا رفت باز بجهش آمد پس تاجی احوال
و زنان آن محله جمعیت غوده ایشان را تکی
میدادند و دلاری میدادند اما آن پسر
بر سر کوه بودند که بیدارزند پسر شروع در گریه
نمود و از حضرت امام محمد تقی ع و از ابا معصوم
او مدد میخواست و گفت یا امیر المؤمنین علی بن
ابی طالب بدوستی تو و اولاد تو امروز مرا می کشند
و من میدانم هر که با محبت شما بکشد در جهنم
شمار دارد و مادر بزرگوارم که ایشان را
کسی نیست که بکدام آب بدهد و متکفل خدای
ضروری ایشان کرد و از کب و محل مانده اند
و بر در ملک نشسته و تاب مصیبت ندارند
محق تو و ولایت امام زمان امام محمد تقی ع که
موا ازین ورطه نجات ده هنوز در این سخن بود
که ناگاه دو تن از هوا سدا شدند و گفتند
ای پسر چه واقع شده که گریه و اضطراب میکنی
پراحوالات خود را با التمام بیان نمود و چون
سخن پسر خود را تمام نمود آن دو تن
یکی دست دراز کرد و مکره گاه پیرا گرفت از زمین

دور بود و در هوا ناپدید گشت یکی دست دراز کرد
والی شهر مدینه را برداشت و بجای در نگاه داشت
تا آن را ببیند از فضل والی هر چند فریاد میکرد که
من والی شهر مدینه ام موکلان از وی غشیدند
زیرا که بقدرت حق سبحانه و تعالی و معجزه امام
عجلتی ۴ صورت والی منتقل بفرستاده بود
بعینه لباس پیرا در تن والی فریدند پس خواه
نخواهی والی را از کوه برد کردند بخوبی که بازه پاره
شد بعد از آن دو تن پیرا برداشته بخدمت
حضرت امام محمد باقر آوردند و سلام کردند و پیرا
بخدمت آن حضرت آورده شرف ملازمت آن
حضرت را ادراک نمودند حضرت فرمود چرا کم
خبر ای فرشتگان باید که هر جا دوستی از
دوستان ما که در محله گرفتار باشند اعانت
و همراهی کنید و ایشان را از بلاها و آفتها نجات
دهید فرشتگان گفتند ما سه هزار فرشته ایم
که از تو کرامت ابای کرام شما آفریده شده ایم
و کار ما اینست که در هر جا که از عالم دوستی
از دوستان شما را بنی با افتی بوسیله ما

بعد از این

بمدد او حاضر شویم و در حضرت او کوشش پس
فرشتگان آن حضرت را دعا کردند و متوجه
آسمان شدند بعد از آن حضرت پیرا فرمود
که الحال بخانه خود مراجعت کن که پدر و مادر
تو بمصیبت تو مشغولند پیرا آن حضرت را دعا
کرده متوجه خانه شد چون بدرخانه خود رسید
آغاز کرد و زاری شنید پس باندرون خانه دخل
شد بدو مادر خود را دید که جاها حال پاک
کرده و زوهارا خاشیده و در میان خاک و گل ذر
غم افشسته و چون آنها فرزند خود را ندیدند
تجرب خود از کمال فرح و خوشحالی بجهوش شدند
چون جهوش آمدند پیرا در کنار گرفته شاد می
میکردند و حمد و ثنای حضرت واجب الوجود را بجا
می آوردند و بعد از آن احوال از پیرا پرسیدند
پیرا جمیع احوالات گذشته را برای ایشان نقل نمود
و ایشان را بحبب با امام محمد باقر و سایر ائمه معصومین
افزود **نهم** آنکه امام دهم بعد از امام محمد باقر
امام علی نقی ۴ پیرا است زیرا که آن بزرگوار شوم و معصوم
اعلم عصر خود بود و مدعی امامت بود پیرا امامت
او بر حق است زیرا که معصوم از عصیان و نسیان
انچه میگوید حق است و انچه اعلم فرج دارد بر غیر

بر غیر علم و ترجیح علم بر علم در امر به است بر حق و دنیا
 قبح است و ایضا بدین شیوه امام محمد تقی هم و سایر معصومین
 که سابق بر او بوده اند تصریح بر امامت آن بزرگوار
 نموده اند پس و اما مبر حق میباشد و ایضا آن
 بزرگوار را دعای امامت کرد و صاحب مجزه و کرامت
 مصدقه بود چنانکه نقل است که مشعبد و هندی
 نزد متوکل عباسی لحظه الله علیه آمد با زنی میگوید
 و در آن فن چنان ظاهر میساخته بود که مثل آن ندیده
 بود ندان ملعون اراده کرد که با علی بن موسی لعینی
 باز دوان مهر سه کرامت را بخل سازد و متوکل
 نا بکار گفت اگر این کار کنی قوراد و بیت درهم
 جایزه بدهم متعبد گفت نانا فی چند تنک که نقلی
 نداشته باشد بجنه همیاسا زید بعد از آن کسی
 فرستاد و امام علی بن موسی را دعوت نمود بعد از تحمید
 مقدمات چون آنحضرت شرف حضور پذیرفتند
 همه آنحضرت را بالکلی که بر آن صورت شریف نقش بود
 گذاشتند و آن مشعبد در حوالی ایشان نشست
 پس چون کشته شدند و آن نانا را آوردند پیش آنحضرت

جای دادند چو حضرت دست در کتف بجانب آن
 دراز کرد آن ملعون لعینی باخته آن نانا را بر او
 داد پس آنحضرت متوجه نان دیگر شد که بود
 باز آن نانا را لعینی باخت که نان متوجه سقف
 کردید و همچنین تاسه نوبت آن کار کرد اهل مجلس
 خندیدند که بیکبار آن منبع طوفان جلال و
 تظلم هر فردی بجلال دست بر صورت شیر زد
 و فرمود که کبر این ملعون را آن صورت شیر شد
 و از بالی بر خست و آن ملعون را فرمود و بجانب
 خود معاودت نمود آن قوم بی سعادت از دید
 آن خارق عادت حیران گشتند و آنحضرت از
 مجلس برخاست متوکل ملعون زبان سؤال کشود
 گفت میخواهم که بشنوی و آن مرد را باز آوری
 حضرت فرمود بخدا قسم که دیگر او را نخواهی دید
 ایام سلطه میسازد دشمنان خدا را برود و نشان
 خدا بر این سخن بگفت و از مجلس بیرون آمد و دیگر
 مشعبد را هم کشتند و ایضا مرویست که یکی از
 اولاد خلفا را از لیمه بود و جمعی کثیر را طلبید بود

هر که در آن مجلس در تعظیم و اجلال امام علی بن ابی طالب
 بجای آورد مکتوب جوان آنکه عیث میگفت و عیث
 میخندید حضرت فرمود این جوان چنان از ذکر
 خدا غافل است که باین بیان میخندد و عیث اند
 بدش از سه روز دیگر زند و نخواهد بود از اهل
 مجلس و یکی گفتند که دلیل بر شناختن بهتر
 از این چیزی نیست و چون روز سیم شد آن جوان
 از دنیا رحلت نمود **و هم** آنکه امام یازدهم
 بعد از امام علی بن ابی طالب امام حسن عسکری بود
 زیرا که آن بزرگوار بشو معصوم علم عصر خود بود و مدعی
 امامت بود بر امامت او و چون شد زیرا که معصومان
 عصیان و شکیان آنچه میگوید حق است و اینها
 اعلم ترجیح دارد بر غیر علم و ترجیح غیر علم بر علم در
 امور دین و دنیا قلیح است و اینها باید که امام
 علی بن ابی طالب و سایر معصومان که سابق بر او بوده اند نص
 بر امامت آن بزرگوار کرده اند پس امام بر حق
 میباشد و اینهمه آن بزرگوار را دعای امامت کرده
 و صا معجزه و کرامت مصلحه بود چنانکه روایت است
 که جو معتمد عباسی بخلاف قشت و مدعی برآمد

دشمنان

دشمنان و منافقان اهل بیت افرازا کردند
 و دروغها گفتند که آنها موجب زیاد شدن
 عداوت معتمد شده امر عجیب امام حسن عسکری
 آنحضرت را بنزدان بردند و فیض آسمان و زمین
 منقطع شد و خط در ساق او پیدا شد معتمد امر
 نمود که مردم بنماز باران بیرون روند و سه روز
 متوالی بنماز باران بیرون رفتند و در میان
 ایشان راهی بود جوانی او بجانب آسمان دست دراز کرد
 این مرداننده آغاز باریدن کرد و نزول عظیم درین
 بهم رسید بعضی از مسلمانان بشک افتادند و بعضی
 بدین نصاری را غش شدند خبر معتمد رسید و سبط
 آنکه از یکطرف و همه زوال ملک بود و از یکجانب
 دین و از یکطرف طعن خلق زنندگی با بر خود تباه
 دید لا علاج صالح این صحنه که حاکم شهر مدینه بود
 و امر سیاست زندان تعلق با و داشت فرمودی بر و الحال
 امام حسن عسکری از حبس بیرون آوردند و من
 حاضر را صلاح بقهروده او آن حضرت را حاضر
 معتمد با و گفت ادو که امه جدک محمد قیلان ملک
 یعقوب ریاست جد خود محمد را بدش از آنکه هلاک

هر که در آن مجلس بود تعظیم واجبه امام علی (ع) را
 بجای آورد مگر یک جوان که عیث میگفت و عیث
 میخندید حضرت فرمود این جوان چنان از ذکر
 خدا غافل است که باین بیان میخندد و نمیداند
 مجلس از سه روز دیگر زنده نخواهد بود از اهل
 مجلس و کسانی که گفتند که دلیلی بر شناختن حضرت
 از این چیزی نیست و چون روز سیم شد آن جوان
 از دنیا رحلت نمود **دهم** آنکه امام یازدهم
 بعد از امام علی (ع) امام حسن عسکری (ع) بود و است
 زیرا که آن بزرگوار بشتر معصوم علم عصر خود بود و در
 امامت بود بر امامت او بر کسی شک نبود که معصوم از
 عصیان و تشکیان آنچه میگوید خواست و ایضا
 اعلم ترجیح دارد بر غیر علم و ترجیح غیر علم بر علم در
 امور دین و دنیا قلیح است و ایضا باید که امام
 علی (ع) و سایر معصومین که سابق بر او بوده اند نص
 بر امامت آن بزرگوار کرده اند پس امام بر حق
 میباشد و ایضا آن بزرگوار ادعای امامت کرده
 و صاحب مجریه و کرامت مصدقه بود چنانکه روایت است
 که بنو معتمد عباسی بخلافت نشست و مدعی برآمد

وتمثال

دشمنان و منافقان اهل بیت افزایا کردند
 و دروغها گفتند که آنها صوب زیاد شدن
 عداوت معتمد شده امر بحسب امام حسن عسکری
 آنحضرت را بنندگان بردند و فیض آسمان و زمین
 منقطع شد و خط در ساقه پیدا شد معتمد امر
 نمود که مردم بنماز باران بیرون روند و سه روز
 متوالی بنماز باران بیرون رفتند و در میان
 ایشان راه بود چنانچه او بجانب همان دست دراز کرد
 این پدیده آغاز باریدن کرد و بزرگوار عظیم در آن
 بهم رسید بعضی از مسلمانان بشک افتادند و بعضی
 بدین نصاری را غش شدند خبر معتمد رسید بوسیله
 آنکه از یکطرف واهمه زوال ملک بود و از یک
 دین و از یکطرف طعن خلق زنده کی با بر خود بپناه
 دید لا علاج صالح این صفتی که حاکم شهر مدینه بود
 و امر سیاست زندان تعلق با و داشت فرقی بر و الحال
 امام حسن عسکری از حبس بیرون آورد و نزد من
 حاضر را صلاح بقهروده او آن حضرت را حاضر
 معتمد با و گفت ادرك امه جلال محمد قبل الهلاك
 یعقوب و یاب است جلد خود محمد را بپس از آنکه هلاک

هلاک شوند که نماز باران و اقرای نماز و دعای
 ایشان مشرب نشد و نصاری و یهود و غیره
 بدعا بود افتادند از آمدن اکر سه روز و غیره
 از دست میفت و مردم در تزلزل افتادند از حضرت
 فرمود غم مخور که فردا بیرون میروم و شک از خاطر
 میبرم و بجای از خویشانش که در جبین بودند شفا
 نموده ایشان را خلاص می آید و روز دیگر حکم شد که
 دیگر باره کسی در شهر نماند و همه خلق نماز بیرون
 روند پس امام حسن عسکری با اصحابش در مصی
 حاضر شدند و امر نمودند رهبانان که شروع در
 دعا نمایند چون رهبانان دست به دعا برداشتند
 از هر طرف بریدند شد حضرت شخصی را اشاره کرد
 و فرمود بروان راهی که پیش نماز این جماعت
 در میان انگشتان او هر چه هست بیرون آید و آن شخص
 و فیه باره استخوان از میان انگشتان رهبان
 آورد و امام فرمود که آنرا در میان جامه نهادند
 در ساعت ابرها از هم دور شدند بجلالان
 رهبانان را امر نماز و دعا کرد پس نصاری هر چند

دعا و اقرار

دعا و ازاری گویند بریدند و خلق در تعب
 افتادند معتقد بر سید از حضرت که این حدیث
 آنحضرت فرمود که هرگاه استخوان پیغمبر را
 مکشوف کرد و البته باید باران باریدن گیرد
 و این راهب الکاظمی پیغمبر را از پیغمبر افتاد
 بود و استخوان آن پیغمبر را برداشت هر بار که
 آنرا ظاهر میساخت با و آن میباید اگر خواهی
 کنید چون استخوان را بیرون آوردند باز بر هم
 پس حضرت فرمود استخوان را پنهان کردند بقد
 از آن حضرت بطریق خود نماز گذارد و از خدا باران
 خوات از برکت آن حضرت فضا باران مقرر شد
 و قط بارانی مبدل شد و شک از خاطر هازل
 شد محمد از آن حضرت عذر خواهی نمود و در مقام
 عزت و احترام درآمد و ایضا مرویت که روزی
 امام علی نقی در نماز بود که امام حسن عسکری در
 طفولت بماء افتاد زن آن فریاد برآوردند چون
 بر سوجاه رفتند دیدند که آنحضرت بر روی آب
 نشسته و باب بازی میکند یازدهم آنکه امام
 دوازدهم بعد از امام حسن عسکری امام محمد باقر
 صاحب الزمان پراوت زیرا که آن بزرگوار عالی

مقدار

بشر معصوم اعلم عصر خود بوده و میباید و ممتد
 امامت پس امامت او بر حق است زیرا که معصوم
 از عصیان و نسیان انچه میگوید حق او ایضا
 اعلم ترجیح دارد بر غیر اعلم و ترجیح غیر اعلم بر اعلم
 در امر ریاست دین و دنیا قبیحت و ایضا
 پدرش امام حسن عسکری و سایر بر معصومین
 که سابق بر او بوده اند تصریح بر امامت آن
 بنده گوار کرده اند پس او امام بر حق میباشد و بهم
 آن بنده گوار ادعای امامت کرده و ضامن معجزه
 و کرامت مصدق شده بود چنانکه ابوالدین که یکی
 از خادمان امام حسن عسکری بود روایت
 میکند که من حضرت ابو محمد را خدمت می کردم
 و ناگه ای و را بشهرها میبردیم و روزی بر سر راهی
 که در آن بیماری از دنیا رحلت نمود نزد وی رفتم
 ناگهان فریاد و عواض بود که این ناچار را بدارید پیر
 بد رستی که مدت سفر تو بآن روزه روز خواهد شد
 و چون روز بآن روزه بتر من رای داخل شوی
 او از گریه و زاری از خواه من خواهی شنید
 گفتم تا سیدی در آنوقت امام و بشوای ماله خواهد

چون

بود گفت آن کسی که جواب ناچار از تو طلب کند
 او قایم مقام و جانشین من خواهد بود گفتم یا
 سیدی زیاد کن فرمود آن کسی که بر من نماز
 کند گفتم زیاد کن فرمود آن کسی که همان طلب کند
 پس من بوجوب فرموده آنحضرت بعد از این فرستم
 و ناچار بر دم و جواب گرفته مرا حجت بر حق رای
 نمودم و روز بآن روزه هم چنانچه آنحضرت فرموده
 بود داخل شدم صدای گریه و زاری از خانه آن
 حضرت شنیدم بتجسس خود را بدو خانه آنحضرت
 رسانیدم او در پیش جعفر بن علی پدر شوهری آن
 حضرت آمدیم و شیعیان جمع شده او را تعزیت
 کردند و آن حضرت را در آن حالت غلصه میدادند
 و من با خود گفتم که اگر امام این آ امامت او باطل است
 زیرا که من مکرر جعفر را دیدم که شرب خمر میکرد
 و قمار میداخت بعد از آن من پیش رفتم و ویرا
 تعزیت کردم و از من احوال جواب گفتا بجهت مطلق
 نرسید دافتم که او امام نیست در آن حال
 شخصی بیرون آمد و بجهت گفت یا سیدی برادرش را
 گفتن کرد که بر خیز بروی نماز کن پس جعفر بنش
 رفت که نماز کند و شیعیان چند بر در و در او

جمعیت کرده بودند که در آن حال کوردی کنند
و تنک موی و کشاده دندان بیرون آمد
و دای جعفر بن علی گرفت و کشید و گفت ای
عم یعقوب ای که من شما ز کردن بیدم اولی
از توام جعفر یعقوب آمد و تنک و روی او جو
شاک کردید پس آن کوردی پیش رفت و نماز
کرد چون حضرت را دفن کردند آن کوردی بمن
گفت که جوایانها که با توست بیا جواب ناها
بوی دادم با خود گفتم این هر دو علامت که ظاهر
شد هیان مانند پیش رفت و احوال کوردی از
وی پرسیدم گفت بخدا قسم که من هرگز انرا
ندیده بودم و من شسته بودم که جماعتی از
مردم قم رسیدند و احوال امام حسن عسکری را
پرسیدند ایشان را از وفات او خبر دادند گفتند
امام بعد از وی کیست مردمان اشاء و جعفر کردند
انجاعت بروی سلام کردند و گفتند با ما چه
ناهاست و مالی را آورده ایم اکنون تو بگو که ان ناها
از کیست و مال چند است جعفر از استماع این سخن از مجلس
برخواست و گفت مردم میخواهند که نادعوی علم غیب
کنیم و دران حین خادعی انجا بن حضرت صاحب الامر

جعفر

سودا آمد

بیرون آمد و گفت با شما ناها فلان فلان است
و همانست که در آن هزار و شایر ظاهر بدید
پس ایشان ناها و مال را دادند و گفتند که
تو را فرستاد او امام و محبت خدا بر خلفای جعفر بن علی
پیش خطبه رفت و حال ما و کی گفت معتمد کن
سند و ما در کوردی طلب نمود و ما را انکار نمود
ایشان در این گفتگو بودند خبر رسید که محی بن
خاقان بموت فجاء بر معتمد اسباب خود با شغول
شدند و ترک مادر و کوردی کردند و انصار بیت
که در آن هفتاد امام حسن عسکری و رحمت الهی و اصل
کوردی جمعی کثیر از تجار قم و غیره مال بسیار آورده بودند
و خبر از فوت آنحضرت نداشتند و بعد از استماع
از امامت و وارث او پرسیدند برادرش جعفر را
نشان دادند چون بدید خاندان جعفر رفتند دیدند
که با خواننده و نوایند و بر چله رفتند تجار را هم گفتند
که این صفت امام بیت کی گفت مال را بچه صاحب
پس باید برد یکی گفت صبر کنیم و به بنیم دیگر گفت
جعفر را به بنیم با او حرف بزنیم پس با این قرار داد
در آن محل ماندند تا آنکه جعفر از سیر مراجعت نموده
همه پیش او آمده سلام کردند و گفتند ای سید ما

نش

جماعتی از شیعیان شما هم و هر بار که با بخای ائمه
موالیان شما ملها میدهند که با ما هم و دهنای
ایشان برسانیم هر نوبت با ما حسن کوی قلم
میکردیم این نوبت چه کنیم جعفر گفت هر چه او
رده ایند تسلیم کنیم گفتند از ما بعضی کدینا و بعضی
دو دینار و ما همه زاد و کسبه کرده ایم جعفر غمخیز و
عزیز نرفته در آن کسبه مضبوط است هر بار که
امام حسن کوی میفرمود که تمام مال این قلندر و از هر
هر چه میدون نام برد و صاحبان عریضی می گفت شما نیز
بقاعدان عمل نمائید جعفر گفت شما دروغ میگویند
و به برادریم افترا میگویند او از غیب خبر میداد
تجارتهم نگاه کردند و در فکر شدند باز جعفر گفت
مالی که بجهت ما فرستاد اند چه فکر دارید گفتند ما
فوقین نیستیم که مال را بدهیم مگر بعلامت چند
که عرض کردیم اگر تو مای و بر تو مخفی نیست نشان
هر یک را بده و بر کوفتن مال از ما بر ما منت گذار
و آلا بقل و آنکه مولد را بجا جان نذر کنیم علاج دیگر
نداریم جعفر بخدمت خلیفه رفت و از تجارت شکوه نمود
خلیفه تجار را حاضر نمود گفت چرا مال را رد نمیکنید گفتند

در حکم ائمه

دولت خلیفه مستدام باد ما جمعی تجاریم و بویک
جمعی جزعما آورده ایم و ما موردیم بآنکه با علامت
و دلالت بدهیم ابو جعفر همیشه بعد از دستمال از آن
میکرفت و جمیع آنچه قبل ازین مذکور شد گفتند
باز جعفر گفت اینها به برادریم گذرد افرا می کنند
و علم غیب را بواسطه نیست میدهند خلیفه گفت
اینها رسولند و ما علی الا رسول الا البلاغ جعفر
شد تجار گفتند عمر خلیفه دراز با و القاسم شد
داریم که ما را ازین در آستان بگذرانند و از بیچار
بیرون رویم خلیفه بقتی همراه ما کرد تا ما را
انحل حصر گذرانید و برکت و الحال از خوشی
گفتگوی پیدا شد و نام یکیک از آن جماعت
گفته با ایشان گفت ایشان بخدمت مولای خود
گفتند تو مولای مائی گفت معاذ الله من یکلی از
بندگان مولای شما پس از عقب او رفتند بخدمت
ابن امام حسن عسکری رسیدند خادمی بکوبید
آمد رخصت دخول خانه تجار گفتند چون بخدمت
ابو محمد رفتیم بخدمت که روح ابو محمد در قبضه قدرت
اوست که مگر خوشتر آمدیدم که بر کرسی نشسته

چون ماه شب چهارده که نازده طلوع کند جامه سبزه
 سلام کردیم جواب ما را با حسن و جوی داده و پیش
 نمود بعد از آن حضرت فرمود که تمامی مال که با شماست
 فلان مبلغ آنرا بدهد و از و غلام چند داده است بیک رانام
 بود هر چه داد بود نکفت در آخر از اولاد فرزندانش
 بر سیده ماهی که در ششم عرض نمودیم همه را بر چه
 صواب بیندیم پس بما فرمود که دیگر مال با من نیاوریم
 در بغداد شکفتی نشان داد که بعد ازین مال داخل
 او کنیم که توقیعات نبرد او خواهد بود و با علی عهد
 نمود و یکی از رفقای ابوالیاس بود گفتی و خطوی به
 او عطا فرمود و آن شخص را نشانای به رحمت الهی
 و اصل شد بعد از آن شیعیان ببغداد مال با خانه
 آن شخص می رسانیدند و نزدیک از توقیعات حضرت
 صاحب علامات و دلالات بودت او ظاهر می شد
 و با علام حضرت صاحب یکی از ایشان نامش عثمان
 بن سعید عمری بود بعد از پیر ابو جعفر محمد بن عثمان
 وکیل و از هر یک از ایشان با علام قائم علامت و دلالات
 ظاهر میگردید **وصل** که تفصیل مذکور شد
 نیز از اهل اصول مذهب او منکر این از مذهب

اشعری خارج است و اقامت کردن با و زکوة داد
 با و مقبول شهادت او طاعت است هر چند که در عهد
 خود عادل باشد و او مختل در عهد در طوطی تقصیر
 خواهد بود و هم چنین عدم قبول فتوی بسیار
 احکام دنیا و آخرت که از برای غیر اثناعشریت
 جاریست و الله العالم **فصل ششم** در بیان ائمت
 که صاحب الزمان الان موجود است و ائمت است و غایب است
 و ظاهر خواهد شد و عالم را از ظلم و کفر پاک خواهد نمود
 و از عدل پر خواهد نمود و نیز که و حقان بر کوار
 لطف است چنانکه ظهور او نیز لطف است و توبه
 آن مثلند ترجمه مروج است و این قبیح است
 و محال است که قبیح از خداوند عالم صادر شود
 و چون وجود او مانع ندارد که واقع باشد و چون
 در او خیر امر دین مختل خواهد شد پس باید ظاهر
 شود تا اینکه دفع اختلال کند و با بض خداوند
 عالم فرمود و کل هم هاد یعنی از برای گروهی
 راه نمائی است پس چنانکه اهل زمان و رسول بسبب
 رسول هادی و راه نماد اشتند هم چنین
 گروهی که بعد از رسول بود اند راه نماد شدند
 و هم چنین گروهی که بعد از رسول بوده اند

راه غما داشتند و باید داشته باشند بی اهل
 این زمان نیز باید هادی داشته باشند و آن
 صاحب الزمان است که غایت او از نور وجود
 عالم روشن است چنانکه از وجود افتاب در زیر
 عالم ظاهر و روشن است و این امریست که فرموده است
و يقول الله ان الله تبارك وتعالى اطلع على احوال
الخلاعة و اخباها منها فخلق نبياً ثم اطلع
الثانية فاخباها منها علياً فخلق اماماً ثم اطلع
ان اتخذ له اخا وصياً و خليفه و وزيراً فعلى
صلى و ناموس على و هو ذوق انبي و ابو سلى الحسن
والحسين الا و ان الله تبارك وتعالى جعلى و اياهم
حجاً على عباد و جعل من صلح الحسين ائمة يتقون
بأمرى و يحفظونه و صيتى التاسع منهم قائم اهل
بیتى و مهدى امتى و ائمة الناس و ائمة العالم
واقباله و افعاله بطهر غيبته طوبى له و حرمه
مصلته فيعلم امر الله و يظهر دين الله و يقرى بغير الله
و ينصر الله ملائكة فملائكة من قضا و عدل و حجاب
صلوات جوار و ظلماء يعنى بتحقيق که خداوند عالم انفا
فرمودند بنصین و برکنید و ابرو این را بنمیزد کرد اند و

نفر یک

نظردیکر کرد و اخبا کرد علی را بر او امام کرد
 پس امر کرد مرا که علی را برادر خود و وصی خود
 و خلیفه و وزیر خود اخذ کنم پس علی زمین است
 و من از علی را و شهر دختر من را و پدر و مادر من را
 بدانید که خداوند عالم مرا و ایشان را با تمام حجت
 کرد انید بر بندگان خود و از نسل جناب امام حسین
 اما محافل دارد که بر میامینند امر مرا و محافظت
 میکنند و صفت مرا و فهمین این قائم اهل بیت
 من و مهدی امت است و شبیه ترین مردمان است
 بمن در صورت و سیرت و ظاهر میشود بعد از غایب
 شدن طویل و بعد از حیرت خلق بر وجهی که هرگاه
 در آنوقت ظاهر شود میکنند دین او را و پیروی خدا
 و ملائکه او پس زمین را بر میکنند از عدل چنانکه
 بر شد از جور و ستم و مثل این اسرار حادث
 چون حدیثی که مروی است از عایشه که وقتی جبرئیل
 نازل شد بر پیغمبر و آن حضرت امر کرد مرا که نگذار
 کسی که خدمت آن بزرگوار برود و نگاه جنا امام من
 داخل شد پس جبرئیل گفت که این کتبت پس حضرت
 فرمود که این فرزند است پس از این فرزند خود نشانید
 پس جبرئیل گفت که یا رسول الله این فرزند تو

خواهد شد حضرت فرمود یا اوست من او را می کشند
 جبرئیل گفت بلی اشاره کرد بر زمین کربلا و قدری
 از تربت سرخ از آن گرفت و گفت این تربت فلکماه
 او آید حضرت اگر بیت این جبرئیل گفت کربله ممکن
 که نود باشد که خدا انعام بکند از ایشان بیت قائم
 اهل بیت شما حضرت فرمود که آن قائم اهل ما کیست
 جبرئیل گفت فرز نادم از ذریه حسین چنین خبر
 داد مرا خداوند من که از نسل حسین و لدی خلق خواهد
 شد که اسم او علی است و از صلبه و لدی خلق خواهد
 شد که اسم او محمد است و از صلبه و لدی خواهد
 خلق شد که اسم او جعفر است و از صلب او موسی
 و از صلب او علی و از صلب او محمد و از صلب او علی
 و از صلب او حسن و منجرج من صلبه کلمه الحق و
لسان الصدق و منظر الحق حجه الله علی برتبه
له غیبه طویله یظهر الله به الاسلام و اهله و تحفه
به الکفر و اهله و یرون فی و در از صلب امام حسین
 فرزندی که حق و حق کویست و ذات کویست و ظاهر
 حق است و حجت خداست بر خلق او و از برای او است
 غائب شدن با طول ظاهر میکند خداوند عالم بسبب او
 اسلام و اهل اسلام را و بر طرف میکند بسبب کفر و

البرکات

و اهل کفر را و مجلی از کفایت رجعت انحضرت که
 از قطعیات مذهب اما میده است و مروتی است
 که هر که ایمان بوجبت نداشته باشد و مقعده را
 حلال نداند از زمانیت بنا بر آنحضرت که از اجماع
 اخبار مستفاد میشود اینست که در سالیکه مقدس
 شد ظهور انحضرت در آنال در ربهتم ماه جمادی
 الاول یا اول جمادی الثانیه تا جمل روزگار آن سخت
 می آید که هرگز از زمان آدم تا آن زمان جنات
 باران نیامده باشد و در عشر ماه رجب و جالان
 اصغیان خروج میکنند و عثمان قائم از ذریه
 ابوسفیان نیز خروج میکند و در روز جبهه دهم
 ماه محرم انحضرت ظهور میکنند با همت کوفتند
 لا غریب داخل در مسجد الحرام میشود و خطیب
 میکند بر در میان خانه کعبه غایب میشود پس
 چون شب شنبه در آید و تارک شود لنت
 بام کعبه خواهد رفت و نداء خواهد کرد نا انکه
 سبب و سیزده نفر اصحاب انحضرت از شرق
 و مغرب بیک چشم بر هردون حاضر میشوند پس
 چون صبح شود مردمان را دعوت به بیعت خواهد
 نمود و اول کسی که بیعت خواهد کرد جبرئیل خواهد بود

اول

پس در مکه مکث میکنند و کتاب الحی القاضی کنند
 آن محقق و فوری و زود و قرآن فائز که ده هزار نفر
 جمع میشوند پس در آن حال شخصی سید محمد است
 آنحضرت که در پیش محراب نشسته باشد و بگوید
 که ای سید منم تیر من و برادرم در میان مسجد
 هزار کس فکر گفیان بودیم و خواب کردیم دنیا را
 از دست تو بفرستاد و کوفته خواب کردیم و صله کنیم
 خواب کردیم و ضمیر را بر هم شکستیم و از سرهای
 در میان مسجد مدینه سرگشته انداختند پس
 متوجه شدیم که کعبه را خراب کنیم و اهانت را
 بقتل رسانیم پس در صحرای مدینه که حوالی مدینه است
 رسیدیم و آخر شب فرو دامدیم پس صدای
 از آسمان شنیدیم آمد که ای بید اهلان کرد
 این کرده ستم کاران را پس زمین شکافته شد و
 تمام لشکرها را با بچه را با نوان و اموال و سیاه و بوز
 و جبری بر روی زمین باقی نماند بغیر از من و برادرم
 ناگاه ملکی آمد و ما آمد و دعوای ما را به دست
 کرد ایند پس برادرم گفت ای ند بر برون نزد
 سفیان ملعون در دمشق و او را بترسان و با من

گفت

گفت ای بنیر منی شو حضرت مهدی در مکه و او را
 بناترت ده و توبه کن پس حضرت دست مبارک را
 بر روی بنیر مالید و نجوات اول بر کرد و با آن
 حضرت بیعت کند و در لشکر آن حضرت بماند
 پس در مکه خلیفه نصب میکنند و چون از مکه
 بیرون آید اهل مکه خلیفه آنحضرت را بقتل رسانند
 پس حضرت با زبوی مکه معاودت نمایند پس
 اهل مکه سر بر برافکنده تضرع کنند و توبه کنند
 پس اهل مکه شخصی را بر ایشان والی کنند و بیرون آید
 بازان ولی را بکشند آنگاه باوران خود را از حق
 و نقیابوی ایشان برگردانند که با ایشان بگویند
 که برگردند بجای هر که ایمان بیاورد او را به بختند
 و هر که ایمان نیاورد او را بقتل رسانند پس چون
 برگردند از هزار کس یک کس ایمان نیاورد
 پس بمدینه بیاید و امر کنند که عروایان بکورا از
 قبر بیرون آورند پس هر دو را با بدن تازه بپوشانند
 او را بکجهان طوق کنند داشته اند پس بفرماید
 که ای شایع حقایق کشند بر درخت خشکی پس اندرخت
 سبز شود و برگ بر آورد و شاخهایش بلند شود پس
 دوستان ایشان را حاضر کردند و بفرماید که دو
 ستان ایشان جدا شوند پس خلق دو طایفه شوند

يك فوفه دوست ايشان و يك فوفه دشمن ايشان
حضرت بفرمايد كه دوستان ايشان هزارى جويند
ايشان اظهار زياد شدت محبت كنند با ايشان و اظهار
هزارى جويند از آن حضرت و دوستان او پس
حضرت بفرمايد ياد سياهى نزد و ايشان اهل كوفه
كنند پس باقر الحلي آن دو ملعون را زنده كند و كناه
اولين و اخير را بر ايشان لازم آورد پس متوجه
كوفه شود و در حال را بگشت و سفيان با و ايمان
آورد و بعد از اين با غواء دژ آن خود برگردد و مقابل
كند و بدست آنحضرت كشته شود پس اهل خود را
با طوافي بفرستد و عالم را بر عدل كند و با محبت
آنحضرت شهر كوفه خواهد بود و محل حكومت مسجد
كوفه و محل بيت المال مسجد سحره و موضع خورشيد
بجفت اشرف و بمقدار هفتاد سال اين زمان سلطنت
كند و بعد از نگاه و نه سال از ظهور آن حضرت
حضرت امام حسين با انصاء و مملكت نصرت كنند
و بعد از هفتاد سال زخمي از بني تميم كه مثل مردان
و ليس داشته باشند با ايشان بالايام خرمي بر او زند و او را
بقتل رسانند حضرت امام حسين هم او را دفن نمايد
پس يزيدي و ساير دشمنان آن حضرت زنده شوند

و سحره اش

و حضرت انتقام كند و نگاه هزار سال سلطنت
و ابروي آنحضرت را جلا بكنند و جميع ائمه را
كنند و حضرت صاحب الامر بعد از رجعت اباي
از رجعت خواهد كرد جعلنا الله من انصاره
و اعوانه **و وصل** اين اعتقاد نيز از جمله اصول
مذهب است و احكام اهل ايمان و اتنا عشري خون
جواز اقتداء و قبول شهادت و فتوى و عدم
خلود در جهنم در صورت اين اعتقاد جاري خواهد
بود بلكه بنا بر قول بعضي اجتناب از ايشان و در
ايشان و ممانعت اينها لازم است و الله العالم و له
المحمد اللهم و الصلوة على رسوله و اله الى القائم
باب پنجم در بيان اصل پنجم است كه آن معاد است
بدانكه معاد در لغت عرب بمعني عود و برگشتن
از جائي بجائي و از حالى بحالى و هم جنس بمعني
و زمان عود نيز املاست و مراد از معاد در اینجا
بجوب معني تصودي عبارتست از برگردانيدن
خداوند عالم ارواح بسوي اجساد ايشان از
براي قواب و عقاب و بجهت معني تصديقي است
كه مكلف در دل اعتقاد كند و بن بيان اقرار كند

که خداوند عالم زنده میکرد اندام جمیع بندهگان را
 بعد از میراندن در عالم برزخ در بطن مثالی
 از برای غیر نبی و وصی و بعد از سؤال قبر و فشارش
 آن که ببدن اصلی تعلق میکرد بریند و در روز قیامت
 کبری و محشر و بطن اصلی از برای حساب قرار
 و عقاب بعد از بران و نیکوکاران و مانند ایشان را
 چون جا عتی که از کناهان ایشان غفور شده باشد
 بشفاعت و مثل آن چون حنا موقوفه باشد
 که باعث عفو از کناهان آن از بل صراط که جبریت
 بر وی بجهنم و از صوی بار کبر و از شمشیر بر سر
 میکند راند و با عراف یا جنت میرسد و بعضی از بد
 کاران را که کافران یا مانند ایشانند بجهنم میرسد
 و بعضی از بدکاران را که کافر نیستند چون ائمه
 عشری بعد از پاک شدن از کناهان با عفو
 اذن بشفاعت بعضی با امام یا یکی از مؤمنان
 از جهنم بیرون میروند و با عراف یا جنت میرسد
 پس در این اصل بنویسند **فصل اول** در بیان
 اینست که خداوند عالم بعد از میراندن بندهگان را

اولی

و روحهای ایشانرا تعلق میدهند نهائی
 از برای سؤال قبر و فشارش و بعد از بر
 میکرد اندام روحها را ببدنهای مثالی در عالم
 برزخ و قیامت صغری که بدنی از محشر و قیامت
 کبری و خوابان را در شبیه بجهت مشعر میازد
 و بدان را در شبیه بجهنم که در محشر است معذمت
 خلاف شخصی که فائزند که نفس انسانی که
 کس کمالات خود را نکرده بعد از موت منتقل
 میشود ببدن انسان دیگر که تمام کند کمالات ممکنه
 خود را و هم چنین مستحب که فائزند منتقل شدن
 ببدن حیوانی و چون شیراز برای نفس بجهت شجاع
 و هم چنین بجهت که فائزند منتقل شدن بجهنمهای
 گیاه و هم چنین فحشه که فائزند منتقل شدن
 بجهنم سنگ و هم چنین کسانیکه فائزند که تعلق فی
 کبر بجهنم استخوان و مانند آن از برای تحصیل کمالات
 پس باید دانست اولا آنکه هر کس از اجناس که از جمله
 و صرح بعضی از آیات آجنا بجه خداوند عالم فرمود کل
 نفس ذائقة الموت یعنی هر ذی حیا میچشد مرگ
 مرگ و تمام و ایضا فرمود کل من علیها فان یعنی هر کس
 بر وی غلبه میباشد فانی خواهد بود و ایضا فرمود
 کل شیء هالک الا وجهه یعنی هر چیزی هلاک خواهد کرد مگر

ذات خداوند عالم هر که آمد بجهان ۲ اهل فنا خواهد بود
 آنکه باینده و باقیست خدا خواهد بود و انصاف از حضرت
 صادق و موعود می آید که در زمان تغزیت فرزند اسمعیل
 فرمود که اهل زمین خواهند بود تا آنکه اهل باقی
 نخواهند ماند پس اهل آسمان می میرند تا آنکه اهل
 باقی نخواهند ماند ملک الموت و حاملان عرش
 و جبرئیل و میکائیل پس ملک الموت می آید و نزد
 حق تعالی می ایستد پس خدا از او می پرسد حال آنکه
 خود بهتر میداند که گمانه میگوید برورد کار
 باقی غمانه ام که ملک الموت و حاملان عرش و
 جبرئیل و میکائیل پس میگوید که بگو جبرئیل و میکائیل
 که می میرند پس آنکه گویند برورد کار ایشان دو
 رسول و دو امین تواند خداوند عالم خواهد فرمود
 که من مقدر کردم ملک را بر هر نفسی که دران
 روح بوده باشد پس ملک الموت بیاید و نزد
 حق تعالی بایستد و خدا از او سؤال کند که گمانه
 گوید برورد کار غمانه ام که ملک الموت و حاملان
 و حاملان عرش پس فرماید که بگو حاملان عرش
 که می میرند پس بیایند بکنین و از ترس نگاه بجانب
 بالا نکنند پس از او پرسد که گمانه گوید برورد کار
 بغیر ملک الموت کسی غمانه پس گوید بمهرای ملک

الموت

الموت پس او نیز عمر ایشان را و اسما را بداند
 خود بگیرد و نداند که گمانه گمانه با من شریک
 قرار میدادند و مانند اینها از آیات و اخبار
 بسیار است و تا نباشد آنکه در قبض روح و کراث
 موت رسول خدا و ائمه هدی حاضر میشوند از برای
 بشارت و آسائی مرگ بر دست ایشان و شوای
 برای مخالفان چنانکه مرویست از حضرت امام
 صادق که چون هنگام وفات می رسید میفرمود
 دو بار برای او میفرمود بگو منته و دیگر میفرمود
 بگو منته اهل و مال را از خاطر او می کشید و میفرمود
 او را بجا آورد و راضی میکرد اند بجان دادن و چون
 ملک الموت می آید که قبض روح او کند با او میگوید
 ای ستی خدا جزع مکن بحق آن خداوند که عمل
 بحق و سادۀ آمن مهران تر و شفقت ترم نسبت به
 از بد بهران بکشادیدهای خود را و نظر کن پس
 متحمل میخورد از برای او رسول خدا و امامان
 و فاطمه و حسن و حسین و امامان از ذریه
 ایشان پس با او میگویند اینها بید رسول خدا
 و امامان که رفیق ایشان خواهند بود پس چشم
 میکشاید و ایشان را می بیند و معنادن آنکه امینند

و ثانیاً

ید

او دراز میشود و آب از دیده اش روان می گردد
 و چون جان از بدنش بیرون رفت باز دنیا را بر او
 عرض می کنند و او اختیار آخرت میکند پس روح
 با اوست و او را غسل میدهند با آنکه غسل نمیدهند
 و میگردانند بدن او را با آنکه میگردانند و چون
 او را کفن کردند و در جنازه گذاشتند و جنازه را
 برداشتند روح در پیش روی آن جماعت میرود
 و ارواح منان با استقبال او می آیند و بر او سلام
 میکنند و نثارت میدهند او را با آنکه حصیم
 از برای او و جیاه کرده است از نعم بهشت و چون او را قبری
 گذاشتند روح را با او میگردانند از سر و پا که او
 و از او سؤال میکنند از آنچه میداند از اعتقاد
 حق چون جواب گفت در بهشت را بروی می کشند
 پس داخل میشود بر او قبر او از نور بهشت و چنانکه
 و بوی خوشی آن و ایضا پسند معجز از آنحضرت ص
 کرده اند که خطاب بشعبان نمود و فرمود بخدا قسم
 که خدا اعمال را از شما قبول میکند و شما را می زند
 و پس و چون شما چون بخلق او می رسید شاد و شگفت

میشود

میشود و می بیند آنچه خوب بر روی چشم او است
 و چون محضر میشود حاضر می گردد نزد او رسول خدا
 و امیر المؤمنین و جبرئیل و ملک صوت پس حضرت
 امیر المؤمنین ۴ نزدیک می آید و میگوید یا رسول الله
 این شخص دوست ما اهل بیت است او را دوست بدار
 و رسول خدا بجبرئیل میگوید که این خدا و رسول است
 و اهل بیت او را دوست میداشت پس او را دوست
 بدار پس جبرئیل بملک صوت میگوید که این دوست
 میداشت خدا و رسول و اهل بیت او را پس او را
 دوست دار و با او رفیق و مدارا کن پس ملک صوت
 نزدیک او می آید و میگوید ای پند خدایا اگر چنانچه
 چنینی که بان کورن خود را از عذاب خدا آزاد کنی
 و امان یافتی و بپزار شدی از آن باقی بجهنم و
 چنانکه زدی در عصمت کبری خدا در زنده کنی دنیا
 گوید بلی پس که ان کلامت مومن گوید و لا ایت
علی بن ابی طالب است ملک الموت گوید که راست گفته
 از آنچه از آن می شنیدید خدا ترانان اما داد
 و آنچه امید داشتی یافتی پس بشارت باد تو برقا
 لعن صالح رسول خدا و علی و فاطمه و عمر از ذر زنت
 ایشان پس جان او را قبض میکنند برقی و مدارا فرما

و انسانی پس کفن و حنوط او را از بهشت میاورند
 و حنوط او از مشک خوش بویتر خواهد بود و حنوط
 زردی با و پیوسته اند از حنوط های بهشت و بخور
 او را در قبر گذارند در روزی از درهای بهشت برای
 او بکشایند که از شمیم و گل های بهشت بر او رخت
 شود و از پیش روی او از جانب راست و چپش بگذرد
 یک ماه در راه بکشایند و با او گویند بخواب بخواب
 خوابیدن داماد در محله خود پس او گویند بشارت
 با تو را بروج و در میان و جنت نفیم برورد کاری
 که بر تو غضبناک نیست پس دنیا را می کشند از محله
 دنیا غنائم های بهشت و با ایشان میبرد از طعامها
 ایشان و میخامد از شراب ایشان و با ایشان سخن
 میگوید در مجالس ایشان تا وقتی که قائم ال محمد
 ظاهر شود و چون آنحضرت ظاهر شود حق تعالی
 او را مبعوث گرداند با ایشان تلبیه گویند و بخور
 کافرا مرگ در رسد باز رسول خدا و امیر المؤمنین
 و جبرئیل و میکائیل ملک موت حاضر شوند نزد
 او پس علی نزد بای ایستاد و گوید یا رسول الله
 این دشمن ما اهل بیت بود او را دشمن دار رسول
 خدا باز جبرئیل گویند که این دشمن خدا و دشمن

در کتب

رسول خدا و اهل بیت رسول بود او را دشمن
 و جبرئیل ملک موت گویند که این دشمن خدا و
 دشمن اهل بیت بود او را دشمن دار و جانفش را
 بعنف و دشواری بکشد پس ملک موت نزد
 او رود و بگوید ای بنده خدا آیا در زنده گانی
 دنیا گرفتاری چیزی که خود را از کردی عذاب
 خدا بد را زوری و از من گرفته ای برات بزاری
 که خود را از آتش جهنم و مقسک شده غضب
 کبری گویند نه ملک موت گویند بشارت دتورا
 ای دشمن خدا غضب خدا و عذاب او و
 آتش جهنم آنچه از او میترسیدی بان رسیدی
 پس جان او را بعنف و دشواری از بدن او
 میکشد و موکل میگردد بروج او سیدان
 که همه ابد جهان بر او میاندازند و از روح او
 منادیند و چون او را بقبر میگذارند در روزی
 از درهای جهنم میرود و میکشایند که زبانه
 آتش و بوی آتش جهنم از آن در داخل بر او شود
 و ناله اش آنکه باید لعن غاد و اقرار کرد بئوال
 قبر و فشارش آن و مانند اینها چنانکه اخطعیا

تکلیف

مذهب امامیه از نزدیکی از حضرت صادق
 که فرمود که هر کسی انکار کند حجاج و سؤال قبر
 و شفاعت را از جمله شیعه مانت و انصرم و کافر
 از جناب جعفر که فشارش بر کفار ضایع کردن
 نعمت خداست و انصرم و دیت که کسی که در حق
 کینه نه هوله او را فشار میدهد مثل فشارش
 قبر و انصرم و کافر از حضرت امام موسی کاظم که
 فرمود چون مؤمن میرد هفتاد هزار ملائکه
 او را مشایع میکنند تا بقیرو بر چون داخل قبر
 گردانند منکر و نیکو در نزد او می آیند و او را می شناسند
 و میگویند من و تنک و ماد منک و من نیک
 یعنی خدای تو کفایت و در حق توحید و تسمیه حق
 کسب لیلان مؤمن می گویند الله رب و محمد نبی
 و لا سلام دینی پس قرا و وسعت میدهند
 بقدری که حشم کار میکنند و از طعام هفت
 باو میدهند و روح و روح و روح و روح و روح
 داخل میشود و چون کافر داخل قبر کنند و
 نیکو سؤال کنند گویند غیلام بر روی
 از جهنم بجانب او بان کنند و چون در جهنم را

باو میزنند

باو میزنند و علامه مجلسی گفته که آمدن
 دو ملک از برای سؤال و متواتر و ضرورت
 و در اکثر اخبار وارد است که یکی منکر است
 و دیگری نیکو فرمود بعضی اندوایان وارد شده
 که نیست مؤمنان میفرستند و نیت
 بخالفا منکر و نیکو است زیرا که از برای مؤمنان
 بصورت خوب می آیند و بشارت میدهند آنرا
 بتوابع و نغمه ای آنها و برای کافران و مخالفان
 بصورت خبیث می آیند و ایشان را وعید به
 عذاب میکنند و از بعضی اخبار ظاهر
 میشود که چون مدتی را با اسم او و مواد را و
 تلقین کنند منکر و نیکو پس میروند و می
 گویند ما حو الانجا نشسته ایم تلقین حق
 او کردند و حدیث و وفات سلمان نیز
 بر این مطلب شاهد است آنکه مرده است
 از اصنع این نباشد که گفت که من با سلمان
 بودم در وقتیکه او از جانب علی بن ابی
 طالب حاکم مدائن بود پس در زمانیکه

در بعضی اخبار

بما ارشد به بیماری که در آن بیماری فوت شد
او را عبادت می کردم تا اینکه بیماری او شد
و یقین بر من کرد پس التفات من کرد و گفتم که چنانچه
بغیر من گفت ای سلمان چون من فوت شدی
با تو حرف نخواهد زد و من میخواهم که معلوم کنم بگفت
که تا وقتی حاضر کنی و وارد صیانت آن نگذاری و
بقبرستان بریدی چنانکه من بین ندانم که السلام علیکم
یا من جعلت لنا یا هم غدا جوابی شنید بر گفتن
السلام علیکم یا من خلقوا اعلم انی علیها دار السلام
جوابی شنید پس ندانم که السلام علیکم یا من
ما یوسوس جوابی شنید پس ندانم که السلام علیکم
یا منتظر النجاة الاولی سالت الله اعظم الاعلم
والله اعلم الا ما اجابنی عنکم بحسب سلام
بر شما باد ای کسانی که منتظر نجات اولیای
قسم منید خدا را اعظم و بزرگوارم که بلی از
شما و اجوابی شنید زیرا که من سلمان فارسی
از اد کرده رسول خدا هستم و انجناس من
داد که چون وفات من نزد من شد منستی
یا من حرف من نزد من میخواهم که بدانم که وفات

نزد من

من نزد من شد نه در آن کامیتی لعلی اهل گفت
السلام علیکم یا اهل البیاء و الفناء المثلثون
بعرضه الدنیا من حکمتم معون و یوالم ساعون
فلما بدلت رحمت الله یعنی سلام بر شما باد
ای اهل بیاء و فناء که مشغولید بامور دنیا مآل
شما را می شنوم جواب شما را دعوت می کنم پس
هر چه میخواهی سؤال کن خدا تو را رحمت کند
پس سلمان گفت ایاتو از اهل بهشتی بگو
الهی یا از اهل جهنمی بعد از او ان مدیت گفت من
اهل رحمت و نعمت الهی شمام پس سلمان گفت که
مرگ را چگونه دانستی آن مدیت گفت که ای سلمان
بخدا قسم که هر کس گوشت بدن را بفروشد بپزند و پیک
آتش کنند اسان مرا از خشتیدن مرگ آتش و نود
ضربت شمشیر اسان تو را بکشد و گوشت
پس سلمان گفت که حال تو در دنیا چه بود آن
مدیت گفت که من از جمله کسانی بودم که دانا
بخیر بودم از لطف خدا و عمل خیر کردم و واجب را
بجای آوردم و کتاب خدا را میخواندم و خوش
در احسان و الدین داشتم و از حوائج احتیاج می کردم
و جمع حلال میکردم از خوف سؤال قبر که را
گاه بیمار شدم پس شخصی بزرگ خلعت و بلند

مرتب در نزد من آمد و از او پرسیدم که چه کردی و دیدم که
من تو را ندیده و پنهان من ایستاده بودی و این
حال اهل بیت من و خویشان من را بیند که تو
کسی که اعضاء من از خوف بلرزه در آمدند گفت
من ملک الموت میباشم که از برای قبض روح تو آمدم تا
آنکه نوبت از دنیا بردن تو را بخت بهم رسد و چنین
نیگو و نظر من آمدند یکی در جانب راست من
و دیگری در چپ سلام من کردند و گفتند که ما
نامه اعمال تو را آوردیم پس یکدیگر بخوان و بگو که
چه عمل کردی پس من گفتم که شهادت دادم و نامه چه نام
است گفتند که دو ملک میباشیم که یکی رقیب است
که نامه جنات بدست افت و دیگری عقیل که
نامه سیئات در نزد اوست پس چون نگاه بنام
جنات کردم خوشحال شدم و خندیدم و چون نگاه
بنامه سیئات کردم بدحال شدم و گریه کردم پس ملک
الموت نوبت آمد پس روح مرا کشید و هر گشتی مثل
غلام شلخت و سختی میان آسمان و زمین بود تا
آنکه روح مرا پسندید و رسانید پس کشید جان
مرا بنویس که اگر برگردد و آید میشد او را میگردان
پس روح فلان بنی من بیرون آورد پس فرمود
شدت کردند و گویا کردن پس ملک الموت حضرت

باری

بایشان گفت که ما بر شما ستم نکردیم بلکه فرمان بردار
خدا کردیم پس اگر صبر کردید اجر دارید و اگر خج کردید
کناه کارید پس روح مرا برداشت و برگشت پس
ملک دیگر آمد روح مرا از او گرفت و در جامه سبز
ابریش می گذاشت پس بالا برد پس خداوند عالم از اجابت
و محرمات سؤال کرد پس روح مرا برگردانیدند
بجانب بدنه در وقتیکه غشای انرا برهنه نمود
و شروع کرد بکشیدن پس روح من گفت که باران
عسل بده که این بدن ضعیف نتواند تندرستی
بدن فراغت دادند و گفتن کردند و بر او غبار کردند
و چون داخل قبر کردند مثلان بود که از آسمان برین
افشاد با شتم پس دفن کردند و برگشتند پس روح من
پسوی بدن من برگشت و من شروع کردم در گفتن
و گوینم از شکرت و فضلش از او گفتم که شایسته
میکنم بد شما انکه عمل صالح میکردم پس شخصی
جوابی از جانب قبر جواب داد که عذرا انکه انست
فانکما یعنی حاضران این حیاتی که تو میگوئی و این
خواهد شد پس من گفتم تو کیستی گفت من منسّم
هستم گفتم منسّم چیست گفت ملک هستم که خدا
مرا مقرر کرد بر جمع خلق خود پس انکه انگاه منسّم
بر اعمال انسان تا آنکه گویا در حال خودشان گفتند
پس نزد من آمد و مرا آتشید و گفت بنویس
عمل خود را که در دنیا کردی من گفتم که بخاطر من

نیت گفت و گویم کفتم کا غنتم دارم پس یاره از
 مرا گرفت پس کا غن کرد یک گفت این کا غنتم کفتم قلم
 ندارم گفت آنکست تو گفت تو یک ندارم گفت ای
 دهان تو پس تمام اعمال کو گفت و فرستم پس
 نوشته را گرفت و بطرفی کرد و در گردن من انداخت
 بنوعی که خیال کردم که کوههای دنیا را آوردن
 انداخته اند پس رفت و من گریتم بر حال خودی
 کفتم که کاش زدنیا بغیر از عمل خیر کاری نمیکرد
 زیرا که هر گاه صلی حاضر شد هولناک مثل کوه عظیم با کوز
 اهلی که جمیع اهل دنیا اگر میخواهند این را بکنند
 نمیتوانستند پس فرمود یک شد و رفت مرا گرفت
 و کشید و صدای زد که اگر اهل دنیا می شنیدند
 هر چی می نند پس سوال کرد من زبک و من بیک
 و ما دینک و ما عملک یعنی خدای تو گیت و بگو تو
 گیت و دین تو حیت و عمل تو چه بود پس زبان
 من از خوف کمر کرد و فرمود ایست که چه بگویم تا امله
 رحمت خدا بیا مل حال من شد و زبان من فرغ کرد
 شد کفتم الله ربی و محمد نبی و الی الله قلی و لا
 سلام دینی علی و آلبی و اما می و بعد اولاد
 اظهار بر اعظمی و القرآن کنای و المؤمنین اخوانی
 و ان للموت حق و السؤال حق و القراط حق و الحجة
 حق و النار حق و ان الساعة آتیه لا ریب فیها و ان الله
 بیعت من فی القبور پس مرا بشارت داد و گیت

که از من بخاری

که از من بخاری یافتی پس بخواب مثل خواب سادات
 پس متکبر رفت و ملک دیگر آمد که اسم و نیکو است
 هولناک تر از منکر بود و نیز مثل منکر سوال کرد و من
 از حال آمدن جواب او را مثل جواب منکر گفتم او نیز
 مرا بشارت داد و کفتم بخواب مثل خواب سادات پس در
 از بخت از سمت سر من باز کرد و در ری از بخت از سمت
 پای من بست پس گفت که بخاری یافتی از این اعداب
 منکر بلیب معرفت خدا و رسول او و نامه هدیه پس
 ان در ملک از سمت چپ بود بست و در بخت را باقی
 گذاشت و قبر مرا و سبب داد و بقدری که چشم کار
 میکند و چراغی روشن کرد که از افق ماه را روشن تر
 و بیرون رفت و تلخ مرگ تا قیامت در مذاق من خواهد
 بود بخت حال منک و کاران و اما بدکاران پس چون منکر
 نیکو را نشان سوال کنند از خدای ایشان آنها گویند شما
 خدای من هستید ایشان گویند که دروغ گفتی ای دشمن خدا
 پس کزنی بر او رفتند که اعضای او را از هر جا کنند پس
 او را با کفار بخواب کنند و در عذاب شدیدا بسانند پس
 کلام ان مدت قطع شد و سلمان را بمنزل او آوردند و
 بر حمت الله و اصل شد و جناب امیر المؤمنین اباعباس
 شد و او را غل داد و بر او نماز کرد و دفن کرد و مثل بخت
 سادات حدیث و را دعوا آنکه در حقیقت روح طلاق
 و حکما و جمعی از علماء امامیه انرا جوهر مجرد از ماده
 میدانند و میگویند که نه جسم است و نه جسمانی و بعضی
 میگویند که نه جسم است و نه جسمانی و بعضی میگویند که روح
 بخاری و آنرا گویند و نفس تا طهر را روان پس روح

مکمل

حیوانی جسم و آن بخاریت که را که در آن و خون ح
 اوست و روح انسانی در آن است و بعضی میگویند که در
 بدن اجزاء اصلی است که باقی است از اول عمر تا آخر عمر و در
 حال حیات و در قبر باقی میماند و در قیامت محو می
 شود و بعد از حشر و ثواب و عذاب بر آن است و اجزاء
 فضلیه است که زیاد و کم و متغیر و متبدل می شود و انسان
 که مثالی است یعنی آن اجزاء اصلی است و بعضی عرض جماعه
 میدانند و بعضی میگویند که انسان مرکب است از روح و بدن
 و این دو جوهر و حقیقتند که متماثلان با غایت اشتباه
 نهایت بیکدیگر که خلقت یکی از طبیعت ملائکه و عالم علوی است
 و دیگری از خاک و عالم سفلی است و خورد و خواست و گفت
 و گفت و شنیدن و امتثال اینها از آثار جسم است و علم
 و فهم و اعتقادات از آثار روح است و بعضی گفته اند که
 روح در بدن مانند چراغ است در فانوس و از حضرت
 صادق علیه السلام مرویست که روح مؤمن در بدن مثل جوهر
 در صندوق و ایضا از آن حضرت مروی است که روح مجزوم
 ببدن و با خل بدن نمیشود بلکه مثل سربشی است بر بدن
 که محیط با آن و انصاف مرویست که فرمود که روح مثل آفتاب است
 که هرگز در آن سماوات و شعاعش در جهان بگشاید
 و خامه آنکه باید تصدیق کرد بعالم برزخ و ثواب و عذاب
 آن و باقی بودن روح بعد از مفارقت بدن و سؤال هر
 و نکره متکرم و آنکه صفت را چون در قبر گذارند روح او
 ببدن او تعلق میگیرد و نکره متکرم را از سؤال میکنند
 و فشارش قبر نیز باین بدن تعلق میگیرد و بعد از آن

و اما

روح تعلق میگیرد ببدن مثالی که مثل این بدن است
 انا خاریس را مستفاد میشود که روح بعد از مفارقت
 از بدن تعلق با آن جد میگیرد و ثواب و عذاب عالم برزخ
 و مانند آنها با آن جد است و ظاهر اینست که آن جد بعد
 از مرگ موجود میشود و بعضی میگویند که در حال حیات
 نیز موجود است و در حال بیداری تعلق روح با بدن بدن
 بلذات و در وقت خواب ببدن مثالی بلذات
 و بعد از مرگ تعلقش با بدن میشود و نفوس انبیا و اوصیا
 در اجساد مثالی بسیار تصرف میکنند و از آنجه در
 در مکانهای متعدده حاضر میشوند و دلیل بر تحقق عالم
 برزخ آیات و اخبار است چنانکه خداوند عالم فرمود حتی
 اذا جاء احدکم الموت قال رب انجونی بعملی صالحا فاما
 ترک کلامها کلامه هو قائلها ومن وراثة برزخ الی یوم
 یعنی وقتیکه برسد یکی از کفار یا ترک کننده زکوة را
 مولا خواهد گفت برود کار او برود آن مراد دنیا باشد
 که عمل نایسته بکنم در آخرت بیکدیگر ترک کردم و واکذا کلام
 آنها را در دنیا پس در جوار و کهنه خواهد شد که کلام
 حاشا حنین خواهد شد زیرا که این کلام حق است که او
 میگوید و واقع خواهد شد و ایشان بر نخواهند گشت
 بلکه بحالت اول خود که مرکب باقی خواهند ماند و از
 عقب این حال ایشان بر نمی آید که میان حال دنیا و آخرت
 است تا روزی که در قیامت مبعوث و محو شوند و
 فرمود لا تحبون الذین علوا فی سبیل الله و انما بل احياء

عند ربه من قوت فوحين بما اتهم الله من فضله و
باللهين لم ليحقوا بهم من خلقهم الا حرف عليهم و
يستبشرون بغيره من الله وفضل وان الله لا يضيع اجرا
المؤمنين يعني كان مكنون كذا في كذا كذا شده اند در راه
خدا مرده گانند بلکه ایشان زنده اند در نزد پروردگار خود
در حالتی که روزی مدیونند و شادند و شادند و شادند که
خدا با ایشان عطا فرمود از فضل خود با از نعمت خود
و شاد میباشند از برای مؤمنانی که مکتوب شده اند با
ایشان و در عقب ایشان باشند با شکی خونی برایشان نکست
و اند و هنالك نخواهند بود و شاد میباشند بسبب بقی
خدا و فضل او و اینکه خدا ضایع نمیکند اجر مؤمنان
و ايضا فرمود از انست حکایت مؤمن بالکفر قوی جلوان
بما غفر فی ربی و جلانی من الکفر یعنی ای کاش قوم می
دانستند که خلائی امر زید و از جمله اقوام کرده شده ها
گودانید و ایضا مریدت از یوسف بن ظهیران که گفت
در خدمت حضرت امام جعفر صادق بودم و فرمود که مرد
چه میکنی در راه مؤمنان بعد از مرگ ایشان گفت
منگویند که در حوضه مرغان سبز میباشند گفت سبحان
الله مؤمن کرانی ثواب نزد خدا ازین بلکه در وقت مرگ
او رسول خدا و علی بن ابی طالب و حسن و حسین در نزد او میباشند
و با ایشان ملاکه خدا هستند پس اگر خدا گویا کرد اند زنا
او را بشهادت از برای خدا بکافران و از برای رسول خدا
پیغمبر و از برای اهل بیت و اولاد آن بندگان و اولاد
مقربان نیز باین کاهی میدهند و اگر بانش نبند شد حق تعالی

محمود

مخصوص میکرد اند و غیر خود را بعلم داشتن با خبری که
دل او هست از این عقاید و این شهادت شهادت میدهند
بر این و شهادت میدهند بشهادت رسول خدا
و علی و فاطمه و حسن و حسین و هر که با ایشان از اولاد و
حق تعالی فی روح او را نمودن روح و ابوی بخت میرد
در صورتی که مثالی صورت است که در دنیا داشته اند
و میخورند و می شامند پس مرده تازه که نزد او شام و غذا
میشناسد بان صورتی که در دنیا داشته اند و برین
دیگر است که روح مؤمن در بدن فانیست که مثل بدنهای
ایشان آید و برایت دیگر مری که روح مؤمن در قالبین
که مثل قالب او است که در دنیا داشت پس بخورند و می
اشامند پس چون کس ایشان وارد میدوید می شناسد
ایشان را باین صورتی که در دنیا داشته اند و از امام محمد
با قوس مریدت که خداوند عالم در مغرب زمین بوستانی خلق
کرد که اب فوات از انستان بیرون می آمد و در هر شب
از راه مؤمنین در آنجا می روند و از میوه های آنجا می خورند
و با هم ملاقات و تعارف میکنند و چون صبح شد از آنجا
جنت بیرون می روند و در هوا بر و از میکنند و ملاقات
قبرهای خود میکنند و با هم ملاقات و تعارف می
کنند و نیز خداوند عالم انشی خلق کرد از برای ارواح
کفار که در آنجا مکن دارند و از قوم ان می خورند
و از جمیع ان می خورند و چون صبح شد بیرون می روند
سوی کادی که درین است که انرا برهنه میکنند که
ان مکاترات از انشی دنیا و ارواح کفار و در آنجا با هم
ملاقات و تعارف می کنند و چون شام شد بنشینند

بعضی از ایشان پیش از این همیشه با برادران خود در
 قیامت پس فرمود که مستضعفین و کافی که بغیر از این
 ولایت اهل بیت را ندانند در قرعهای خود هستند و از
 انجا بیرون نمیروند و داخل میشوند بر ایشان را حق است
 که در مغرب است تا روز قیامت پس در آن روز حساب
 ایشان را میکنند پس به بهشت یا جهنم میبرند و همچنین
 حال اهل و اطفال و اولاد مسلمانان که پیش از این بفرمود
 اند و مرویت که از برای مؤمن در می میکنند که جای
 خود را در بهشت میبینند پس از آن در هر خوش صورتی و
 خل شود و آن مؤمن گوید که ترکیبی گوید من اعتقاد بنویس
 و عمل صالح قوام پس در خوش را در بهشت گذارند و نیم بهشت
 بجد او میرسد تا روز قیامت و چون کافرا داخل شوند
 برای او در می از جهنم باز کنند و شخص بد صورتی داخل شود
 و گوید ترکیبی گوید من اعتقاد بد و عمل ناشایسته قوام پس
 در خوش را در آتش گذارند و از آن آتش حواری بجد او میرسد
 تا روز قیامت و مستطاب گویند بر او شصت و نه مار عظیم
 که او را کوند و کوشش را دارند که اگر یکی از آن مارها را
 بزدین بد مد هرگز کیم از آن نروند و مرویت
 که اعتقاد و اعمال مجسم میشوند و ولایت میکنند
 که هر نفسی که در از بدن تمام میکنند و مرویت که
 مؤمن در مشرق و مغرب زمین نمی ماند مگر آنکه
 خدا حاضر میکند روح او را بپایه ای سلام که در
 کوفه است و از بعضی اخبار مستفاد میشود که احوال
 مقدسه انبیا و اوصیا بعد از سه روز یا
 بیشتر مجدهای اصلی ایشان معاودت می نمایند

و ایشان را

و ایشان را با سمان میبرند و مرویت که چون زیارت
 قبور خویشان و برادران میرسد مطلع میشوند و شما
 انرا میکنند و چون برو میگردید و رحمت بهم میسرانند
 و مرویت که چون مؤمن و کافر نیست مگر آنکه در
 وقت زوال شمس زیارت اهل خود میاید اگر مؤمن
 میبیند که اهل او عمل صالح میکنند خدا را خلد میکند
 و اگر کافر میبیند که ایشان اعمال صالح میکنند
 موجب حسرت ایشان میشود و از حضرت امام موسی
 کاظم مرویت که مکتب در هفته یا ماه یا سال
 بقدر منزلت زیارت اهل خود میاید بصورت مرغ
 لطیفی زبرد یوا را ایشان می بینند و مشرف میشود
 بر ایشان و اگر ایشان را خبر میبیند شاد شود و الا
 غمگین گردد و مرویت که بعضی هر روز و بعضی هر دو روز
 و بعضی هر سه روز و کمتر ایشان هر هفته در وقت
 زوال شمس بمشال بن بقور گشتن با کربل و با او ملا
 میاید و با او میفایند آنکه که باغی سه قرأست و از او
 میخوانند آنخبر را که باعث اندوه اوست بدانکه
 ظاهرا اخبار اینست که قال مثالی استقل است نه
 از این بدن **وصل** این اعتقاد از اصول مذهب است
 چنانکه از اخبار نیز مستفاد میشود و علامه محقق
 است که اجماع مسلمانان آنکه در فی سوال میباشند

و روح را از برای سوال سید و میکرد بلکه از برای
 دین اسلام و منکرش کافرات و انبیاء
 فی الجمله مسلم است و بتفصیل مذکور از اصول مذهب است
 زیرا که بعضی از اهل دین آنها معلوم نیست والله اعلم
فصل دق در بیان اینکه در محضر قیامت کبری
 ارواح عباد میکنند به مدغمای اصلیه باین طریق
 که بعد از زمین صعدا سرافیل جدهای پوسیده
 و متفرق گردیده را صورتی مثل عقده اقله کبکی کنند
 و دو چهار پا بها تعلق میدهند و بموقف حاب آورند
 و نامه اعمال او را در منبر این میبندند پس آنست اول
 آنکه خداوند عالم بعد از آنکه نظر بمجموع بعضی از اصحاب
 میراند اهل زمین را و تا خیزند اخت مثل آنکه خلق
 کرد خلایق را و میراند اهل آسمان اول را و بر اینحال
 و کذاست مثل آنکه خلق کرد خلق را و مثل آنکه میرانده
 اهل زمین را بلکه اعضا فی و هم جنس هر یک از صفت
 و جبرئیل و اسرافیل و عزرائیل را با مکت بقصد اعضا
 و زماهای گذشته میبرند همه را سبک فعه بد میدن
 صورت اول خانه مقتضای بعضی دیگر از اخبار است
 امی میکند نظر بمجموع بعضی از احادیث که محل نزول را
 ببارد و اجزاء هر فالج را جمع میکند و صورت با و میبویانند
 و روح با و تعلق میدهد تا آنکه معاد جسمانی متحقق شود

اولا

از برای

از برای حاب و ثواب و عذاب جسمانی که جمع شود با
 الذات روحانی و از برای و تمنیها دادن شکو و انوار
 از بدکاران بدلیل عقلی و نقلی اما دلیل عقلی این است
 ملا ظاهر کرده اند که رسانیدن لذت جسمانی و
 روحانی با هم امکان ندارد چرا که تراست از روحانی بها مثلا
 و هم جنس عذاب جسمانی و روحانی در مقام انتقام
 از ظالم چون بنده و تر جیح مرجوح بدو سبب روحی
 قبیح او تر جیح رائج نیکوست بلکه لازم است و اعضا عضا
 حکمت غرض اصلی خدا از خلق کردن ایشان و امثال ایشان
 و رسانیدن بنعم اندی و خروست و مقتضای عدالت
 او اینکه انتقام مظلوم از ظالم بکشد پس لازم است
 خلق کردن بهمت و بهمتهای او و جنم و عذابهای
 نا اینکه حکمت و عدالت تمام شوند و این علت خانه که
 سبب اعاده ارواح است سبب اعاده اجساد نیست
 و جمیع بفرمان که تصدیق ایشان لازم است اتفاق بحقیقت
 آن کرده اند و دلیل نقلی در این باب بسیار است علاوه
 بر اینکه این از جمله ضروریات دین و مذهب است چنانکه
 نظر بمجموع حدیث امام جعفر صادق در وقتیکه
 ابی بن خلف در مجلس حضرت رسالت آمد و در آن
 مجلس بعضی از اصناد دیدند در پیش حاضر بودند اسخوان
 پوسیده را بدست مالید و خورد کرده و بویا
 داد و گفت کسیت که این اجزاء متفرقه جمع نمائند
 دیگر باره زنده کند آنحضرت فرمود که برو و در کار
 من در روز قیامت این اجزاء متفرقه را جمع کرده

زنده خواهد ساخت و قور از زنده کرده بد و زنده خواهد
 پس خداوند عالم این کلام را نازل ساخت و ضرب لنا
 مثلا و لنمخلصنک قال من نحي العظام و هو ميم فلجها
 الذي انشاها اقول له وهو بكل خلق عليم يعني ان
 دشمن خدا از برای ما مثلی زد و از خلقت خود فراموش
 کرد و گفت که کشت زنده کن دستهای ما که بوسیده
 و ریزه شده باشند و پوست و گوشت و عروق و اعصاب
 از او رفته باشد تو ای محمد بگو که کی زنده میکنی از آنجا
 نهای بوسیده و خورده شده را بگو که آنکی که بقدرت کامل
 خود آفرید او را اقول باری و اصل و ماده و از عدم بوجود
 آورده و او بجه افزیده ها و کفیت خلقت انها را انشا
 و اجزاء و اصول و اعضاء و فضول انها را میداند که کدام
 و در کجا اند و اینم نظرم بمن بعضی از خدا دیت بعد از آن
 انکه عذی بن و سبعة که هم با رسول بود و با او در نهان
 عداوت و دشمنی بود بعد از آن حضرت از احوال قیامت
 پرسید و بعد از آن خبر از حضرت بوقوع آن گفت که اگر
 از امانت نه بلیتم با و زندگم خدا او را عالم فرمود
الحب الان ان ان نحي عظامه لی قادر بر علی ان
تو می بینی بنا نه یعنی با کمان دارد ادی که ما استخوانهای
او را بعد از آن برکنده کی جمع میکنیم و اعاده خواهد نمود
چنانست بلکه جمع میکنیم انها را و در قیامت در کجا
نشکر ما قرار می داریم بر آنکه مای و بجهت اول
خلق کنیم سرانگشتهای او را با لطافت و صفا آن چه
جای آنجا نهای بزرگ و اینم فرمود ان الساعة اشیه

لا ریب

لا ریب ان الله یبعث من فی القبور یعنی تحقیق که
 که روز قیامت خواهد آمد بد و شک و درستی که
 خدا بوجه آنکه در تمام کائنات در حقها هستند و
 هم چنین سائیات که دلالت میکنند بر حقیقت عباد
 جانی چنانکه حکایت حضرت ابواهم در سوال کردن
 از زنده کردن مرده ها و امر کردن خدا بکشتن چهار مرغ و
 در هر کوفتن انها و نگاه داشتن سرهای انها و صفری
 سالخیز اجزاء انها را بر کوهها و خواندنك انها و جمع
 شدن انها نیز کوه این مطلب است و اینم مرویست
 که زنده می که انکار خدا و روز جزا داشت حضرت صادق
 گفت که چگونه زنده میکنی خدا بدن بوسیده و
 اعضا و متفرق شده را که در شهرها متفرق افتاده اند
 و درنده ها انها را خورده اند و بعضی خاک شده اند
 و دیواران بنا کرده اند حضرت فرمود که خدا شکره ایجا
 کرد انها را بدین ماده و صورت را دید و مثال فر
 شبیه که پیش از انها بوده باشد قادر است که انها را
 برگرداند بان صورتی که اول با نهاد ادا و زندیق گفت
 و افرین از برای من این مطلب را حضرت فرمود چون
 زنده کردن ایشان در رسد تا بان بسیار خواهد
 بارید تا آنکه زمین با آب مخلوط میشود و خاک هر بدنی
 با هم جمع میشود پس صورت بان بر میگردد و روح بان
 میگردد و اخبار در بان باب بسیار است اگر کسی بد
 که برگردانیدن انواع با این بدنهای که مرکب از خاک
 و آب و سایر عناصر است نشاء میباشد و محل ساختن
 میباشد منافات با عقل و نقل زیرا که مخلوق بودن

کشفات که در دنیا علت موقوفه است و در آخرت نیز نیست
 قناء خواهد بود و این باطل بود که مقتضای عقل و نقل
 است و عین از خلقت است منافات دارد علاوه بر این
 که اخباری که دلالت میکند بر صفات بدن اهل بیت
 محبتی که اهل میکنند و بول و غایط نمیکند منافی است
 با اعاده اجساد که در دنیا بود جواب گوئیم که این شبهه
 مخالف ضروری است ازین که معلوم است با اینکه هر چه از جنس
 شریعت که بنای بر او بر اینست که اعتقاد کنند که این
 بدنهاست که ازین عناد هر یک میباشد بعد از خاک
 شدن و مستغرق شدن در خشت جمع کرده خواهند شد
 چنانکه ایشان مان شد و شبهه در مقابل ضروری درین
 غلط است علاوه بر این مقتضای حکمت و قدرت تامة است که
 این بدنها را مثل مس که با کسر طلا قابل بقاء میشود قابل
 بقاء کند و برگرداند تا اینکه جمیع نعمت های ممکنه متسع
 شوند چنانکه حدیثی که دلالت میکند بر اینکه مثل معاد
 مثل خشتی است که خشت مال آن را بشکند و باز در قالب
 گذارد و خشت کند شاهد بر این مطلب است و اگر کسی گوید که
 معاد جسمانی ممکن نیست زیرا هرگاه انسانی انسان دیگری
 بخورد و اجزاء بدن ماکول اجزاء بدن اکل شود پس هرگاه
 در خشت این جزء را جزء هر دو بدن کند حال خواهد بود
 و هرگاه جزء یکی کند و در دیگری ترجیح بلا مرجح لازم
 خواهد آمد جواب گوئیم که جزء اصلی ماکول جزء عین
 و فاعل اکل میشود و در معاد اعود بجا کول میکنند که او اولی است

و اگر

و اکل را با جزاء اصلیه او که در جسم بوده اند بر یکدیگر
 با اینکه عدم امکان در بعضی از بدنهاست که عدم امکان
 در سایر بدنها نیست و ثانیاً آنکه بعد از زنده کردن
 بندها را با جمیع من بعضی از حوادث خلل و در عالم
 سر برهنه و بای هر چند مثل مدبرشان در و کانی جمع
 میکنند پس ایشان را ظلمت شد بدی با طبع میکنند
 تا اینکه عرق شد بدی میکنند و قفسهای ایشان را
 میشود پس ایشان استغناء میکنند پس خلل و در عالم
 و میگویند برورد کار این ظلمت را بر طرفی که تا اینکه فرد
 ذریه رسول خدا از برای ایشان ظاهر میشود پس بداه
 میاید که شفاعت کنند از برای دوستان و شعبان
 خود و اوص و مروت که در قیامت بخانه موقوف است
 که در هر موقوف هزار سال اهل عشر میباشند از برای
 سؤال از عقاید و اعمال که مجموع آن تمام هزار سال است
 چنانکه خلل و در عالم فرمود فی يوم کان مقدار خمس
 الف سنة یعنی عذاب الحی واقع است با اینکه ملائکه
 عروج میکنند و بالامر و در درونی که مقلدان
 بندها هزار سال و ثالثاً آنکه در جاهلی قیامت که
 میزان است چنانکه خداوند عالم فرمود و نفع للوازی
 القبط لبوم القیمه یعنی قوار میگویم میزانها را وزن
 حق را از برای حساب روز قیامت و اسم فرمود و الو
 یومئذ الحق من ثقلت موازينه فاولئک هم الملقون
 و من خفت موازينه فاولئک الذین خسرو انفسهم
 بآکانوا یظلمون یعنی وزن و سنجیدن اعمال در روز قیامت
 حق است پس هر کسی که سنگین باشد نامه اعمال او

و ثانیاً

و ثالثاً

ی

هستند با اسلیم فی الایام الخالیة و اما من وقت کتبه
شماله فیقول یا لیتنی لم اوت کتایبه ولم ادر ما حاسبه
یا لیتها کانت القاضیه ما اغنی عنی بالیه هکذا عنی
سلطانیه خذوه فخلوه ثم المحکم صلوه عنی سلیمان
زعماست خود را عا فاسلکوه انکه کان لا یؤمن بالله ثم
یعنی اما انک لکنی نامه عمل و یا بیک است او دانه اند بران
روی بر روز خوشی گوید بکیم بد نامه عمل را و بخواند
بد رستیکه من یقین شدم که ملاقات کن حساب خود را
بر او در زنده کافی بنده ای که در غیبتی که بلند او میوی
او که حیل می شود نزدیک است بقایم و قاعه مضطجع بر
رضوان گوید بخورید و بنایا میل که کوارا باشد شهاد
لبس اعمال صالحه که بشن فرستادید در روزهای گذشته
و اما کاینکه نامه عمل او را بدست چپ او داده اند پس
از روی ندامت گوید کاشکی نامه عمل مرا عن نمیدادند و
کاش میدانستم که حساب من چیست ای کاش که حالت
فناء من حکم میکردید و ام فناء فائده نخبید و دفع عذاب
من مال من و نابود گشت از من تسلط پس خطاب بنده ای
رسد که بکیم بد او را پس بخبر کیم بد پس در جهنم درازید
او را پس در بخش هفتاد و گری درازید زیرا که او ایمان
بخدا نیاورد و آیات و اخباری که دلالت میکنند بر ظاهر
ساختن نامه عمل او و حساب کردن و سؤال نموده در
قیامت بسیار است چنانچه خداوند عالم فرمود ثم لیسئلن

بگویند

بگویند عن النعم یعنی سؤال کرده می شود در روز قیامت
از نعمت الهی که در روایت حضرت صادق و تفسیر شده
است بجهت علی بن ابیطالب اهل بیت و ولایات و
اعتقاد با مامت ائمه بعد از قید و بنو و عزو
که مؤمن کناه کار را می آورند روز قیامت و در مقام
حساب باز می دارند و حق تعالی خود متوجه حساب
او میشود و مطلع نمیکرد اند بر حال او اخذی از
مردم را و کناهش را بر او میخواند و جزا قرار میدهند
خود کرد حق تعالی کاتبان اعمال او را میگویند که بد
کنید کناهان او را بحسنات و طهارت
گویند انیدانها را برای مردم چون به بینند مردم میگویند
که این بنده یک کناه نداشته پس آن میگویند که او را به
بجهت بریند و است تاویل ای که او لشک بیدل الله
سپهانی هم حنای و کان الله عفورا و رحیما یعنی بد
میکنند خلد کناهان ایشانرا بحسنات و خدا آمرزیده
و رحیمت و مرتبه که خداست عا لی حساب میکنند همه
خلق را مگر کسی که با خدا شریک قرار داده باشد
و او را حساب بجهت صیغرت و از حضرت صادق
رسد که جو روز قیامت شود خدا ما را عوکل میگردان
بحساب شمعنا ما لیس نجه از خدا از خدا سؤال می
کنیم که عفو کند و آنچه حتماست با ایشان میبخشیم
پس حضرت این یه را خواند ان الدنایا الهتم ثم ان
علینا حسابهم و مریدیت که حق تعالی صیغرا ما ید

که داخل عتبت میشود کسی که مظلومه احد از مسلمانان
در دمه او باشد تا آنکه آن مظلومه را در وقت حیات او
بگیرند و بکشند و خلافتی اماده حساب باشد پس زاه
ایشان امیکشاید که بعضی حد را بینند و غیرش را
و دیوانها کثرت شود و میز آنها بر پا شود و بفرمان
و ائمه که کواها بر خلقتند کواهی میدهند و گمانند که
در میان ایشان بوده اند و ایشان را سوی خدا خوانده اند
موت که از حسنات ظالم بقدر حق مظلوم بگیرند و بر حسنات
مظلوم می افزایند و اگر ظالم حسنات نداشته باشد اگر کما
مظلوم بقدر مظلومه و صید گیرند و بر کینه ظالم می افزایند و
از حضرت صادق مرویت که چون روز قیامت خود نامه
هر کس بدستش بدهند و گویند بخوان پس حق تعالی
بناطرا و محاوره جمیع کرده های او را از نگاه کردن و سخن
گفتن و قدم برداشتن بخوبی که کوبه الحاکم کرده است و آن
موت از آن حضرت که جو کفار بعد از اظهار اعمال ایشان
انکار کنند و سخاوت ملامت را در کنند اعضا و جوارح
ایشان کواهی میدهند با نچه مرتکب شده اند و از
حضرت باقر مرویت که جوارح بر مومن کواهی میدهند
بلکه شهادت بر کسی میدهند که عذاب بر او لازم
شده باشد و هم چنین آیات و اخباری که دلالت
میکند که در روز قیامت هر کس از دیگری فراری
کند حتی آنکه پدر از فرزند و مانند اینها و تمثالی
کنند که فرزند یا مثل آن را در عتق او و عذاب کنند
و خامگ آنکه در روز قیامت شفاعت کردن

از برای

خامگ

از برای گناه کاران و مانند آن حق است چنانکه از
صادق مرویت که هر کس که انکار کند معراج حق
و سؤال قبر و شفاعت را از جمله شیعہ مانیت
و اسم در غیر و لوث بعیطیک رتک فترت که چون
رسول خدا غم خواری از برای امیکشاید که خود نموده این ایه
نازل شد و رسول شجاعان شد و گفت ای عزیزم که علی از
امت من در روز رخ باشد و فرمود که مرا خدا شفاعت
دهند که کوم حبیبی و وصیت رضیت یعنی پس ا
طو خندم و از حضرت صادق مرویت که جلی من از زمان
راضی خواهد شد که هر موصی در روز رخ غاند قام
از آن حضرت مرویت که حضرت رسالت بنهاده بودند که هر کس
از خدا سؤال الکنید از وسیله من سؤال الکنید پس
که وسیله جلیت فرمود که آن چه من در وقت و هز
پایه دار دو از پایه تا پایه دیگر گناه راهست بدوید
انجیب و بله های و بعضی از بر جلیت بعضی از بر جلیت
و بعضی از بر جوارح و بعضی از طلا و بعضی از نقره و بعضی
از عود و بعضی از مشک و بعضی از عنبر و بعضی از نور پس
بیاورند پس بیاورند از در روز قیامت و نص کنند
با درجه سابر بنظران و آن دو سیاق آنها امتاز باشد
مانند ماه در میان سابر ستاره کان پس نما ند
در آن روز مغری و نه شصیدی و نه صد بی مگر
آنکه گوید خوشحال کی که این درجه اوست پس
منادی ندا کند که جمیع پیغمبران و صدیقان و خدای

عت

و مؤمنان بشنوند که این چه حد است ای حضرت رسول
فرمود که من در آن روز بیایم و جامه از خود بپوشم
با شما و تاج یا دشمنان و اکابر گرامت بر سر داشته باشم
و علی بن ابیطالب در پیش روی من رود و لواء علم من
در دست او باشد و آن لواء محمد و بر آن لواء نوشته
باشد لا اله الا الله محمد رسول الله المظفر هم القادر
و بن با الله پس چون بگذریم بفرمان گویند که ای خدا
مکنند که ما اینها را نمیشناسیم و چون علامه بگذریم
گویند اینها را نمیترسند تا آن صبر بر آید و من و علی
از من آید چون با علی رجه در آید علی را بایه از
من بستر باشد و علم من در دست او باشد پس جمع
بفرمان و مؤمنان سرها را بلند کنند و بوی مس
نظر کنند و گویند خوشحال این دو بنده چه بسیار
کرامی و مکرمتی در نزد خدا پس منادی از جانب
حق تعالی ندا کند که بفرمان و جمع خلافت بشنوند که ای
حبیب من محمد و این ولی من است علی بن ابیطالب
خوشحال گشتی که او را دوست دارد و ای یوگنی که او را
دشمن دارد و دروغ به او بنید پس حضرت رسول
فرمود که عیمانند در آن روز در مشهد قیامت احد
که نور او دست دارد مکرانه و احث یا بد از این ندا
و رویش سفید شود و دلش شاد گردد و نمائند احدی
از آنها که با خود شمنی کرده باشند یا در مقام محاربه یا بوق
در آمده باشند یا انکار حق کرده باشند مگر آنکه روش
سیاه شود و با هایش بلرزد پس در این حالت دو ملک
بیایند از جانب خدا یکی من بنی رضوان خازن بهشت
و دیگری مالک خازن جهنم پس رضوان نزدیک من آید

صفت

و سلام

و سلام کند بر من جواب سلام او بگویم و گویم ای ملک
خوش بوی خوش روی کرامی نزد پروردگار تو
کیمی گوید من رضوان خازن بهشت که پروردگار
من مرا امر کرد که کلیدهای بهشت را از برای تو
بیاورم پس گوید بگو با خود من گویم قبول کردم اینها
از جانب پروردگار خود حمد صلیک او را با خود
انعام کرده است بر من بده آنها را به برادر من علی
ابن ابی طالب پس رضوان کلیدها را با علی میدهد
و بر میگردد پس مالک نزدیک من میاید و سلام می
کند و من جواب گویم و گویم ای ملک چه بسیار مکرمتی
در بدن تو و مکرمتی و کوی تو و کیمی گوید من مالک خازن
جهنم که خدا امر کرد که کلیدهای جهنم نزد تو بیاورم
گویم که قبول کردم از پروردگار خود و او است حمد و شایسته
از جهت انعام و تفضل دادن مرا بر دیگران بده آنها
به برادر من علی بن ابی طالب پس مالک کلیدها را با علی
دهد و بر گردد پس علی آید با کلیدهای بهشت و جهنم
تا بنشیند بر آخر جهنم و چهارش بدست بگیرد و در و علی
که صدای نبانه بر بلند شده باشد و حراتش بنهایی
رسیده باشد و شوره ها از لبها ریزد بده باشد پس
جهنم ندا کند که یا علی از من بگذر که نور تو زیاده مرا فرو
نشانید علی گوید که قرار گیر که امر زیاده اطاعت من
بکنی پس فوج فوج مردم آیند و انحضرت گوید که این را بگذر
که دوست من است و این را بگذر که دشمن من است
پس جهنم در آن روز طاعتش بجهنم است از اطاعت غلام
زیر که او قسمت کننده بهشت و دوزخ است در آن روز

و

و هم چنین سایر احادیث که دلالت میکنند بر شفاعت
 معصومان و علمای و صلوات الله علیه اثنی عشره
 چنانکه از حضرت باقر علیه السلام مرویست که فرمود که حضرت رسول
 شفاعتی خواهد بود در امت او و ما را شفاعتی
 خواهد بود در شعبان و شعبان ما را شفاعتی
 خواهد بود در اهل کثرت و مؤمنان باشد که شفاعت
 کند و مثل ربه و مضر که اعظم قبایل عربند و چون
 شفاعت کند حتی از برای خادم خود میگوید برو
 او حق خدمت دارد چون و مرا از سر ما و گرمانگاه دا
 شته است و از حضرت صادق علیه السلام مرویست که چون
 روز قیامت شود عالمی و عابدی را میاورند بجا
 گویند برو بوی بهشت و به عالم گویند بایست و شفاعت
 کن مردم را بتادیب نیکی که ایشان کرده **وصل**
 اعتقاد معاد جمعی و برگرداندن روح ببدن مرگ
 از عناصر فراطین این عالم که محسوس است و بعد از متعلق
 و متصرف میگردند از جمله اصول دین و ضروری
 دین است و متکثر این از جمله کافیه است خواه قائل باشد
 بمعاد روحانی نفس چنانکه معتاد بعضی از حکماست و خواه
 اختیار کند معاد روحانی و جسمانی بروحه اخلاص
 و خروج خلط که ببطان از عالم دیگر باشد و خلط آن
 از این عالم باشد یا بطریق که قائل باشد که اجزای این
 عالم عود نمیکند و اما معتاد روحانی و جسمانی بحکم
 نورانی بروحه اخلاص و بدست و ابقاء حیات و جزاء
 نیکو مانند طلای که در قالب اندازند و جرم آنرا
 بدندانند و خالص آنرا اخذ نمایند چنانکه بعضی قائل
 نیست پس دران اشکال است بل معاد روحانی و جسمانی

ش

بجسمی که بروحه تطهیر باشد بقدر و مشیت الهی
 لطیف کردن منسوب است که آنرا طاهر گویند و بعضی
 چنانکه از بعضی از اخبار معتاد میشود و هم چنانکه
 نجم شبیه با جام این نشاء **نصل** **سپ** درین
 احوال اهل جهنم است **اولا** که باید دانست که از جمله اعتقاد
 اینست که صراط حقیقی و آن بطریق منتهی و بعضی از اخبار
 حسی هست بروی جهنم که از سوی یار یکتر است و
 از شمشیر نیز تر است و از آن کرم نوات و جمع خلط
 بر آن موز باید بکنند چنانکه حق تعالی فرموده و آن منکم
 الا و در ها یعنی اهل جهنم از شایسته مکرر و دارد
 جهنم میشوند یعنی بروی صراط خواهند آمد و از
 حضرت صادق علیه السلام مرویست که میگوید رند مردم بر صراط
 میگردند بر طریقه و صراط یار یکتر است از موفقی و م
 شمشیر ترند و بعضی میگویند مثل بوی و بعضی دو
 یدن است و بعضی راه میروند و بعضی بدست و با و بعضی
 چسبیده اند بر صراط و بعضی از بدست ایشان را انیس میگیرند
 و بعضی را نمیکشند و از حضرت باقر علیه السلام مرویست که بجایه و حی
 بومشند و بعضی نازل شد از حضرت رسول بر سیدان از
 معنی آن آیه فرمود که روح الامین مواخرازه که حق
 تعالی خلق او را و آخرین را در قیامت جمع کند و هر
 ملک جهنم را با هزار هزار و رند و جهنم نفسی باشد و
 صدای آواز ظاهر شود که اگر حق تعالی مقدر نکرده
 بود که مردم باقی بمانند از برای حساب هر اینه همه را هلاک
 کند پس بانه از او بپوشاید که حاطه کند به خواب و بیدار

پس هر دو نفسی کوبند و توانی بفهمی خدا امی
 کنی و از برای امت دعا کنی پس صراط را بروی آن بگذارند
 از میان یکم و از ششم عشر بنده توان سه قطره در دهان
 باشد بر یک قطره امانت باشد و صله رحم و برودیم
 نماز باشد و بر ستم عدالت برود که عالمیان یعنی حکم
 در وظایف هائی بیکه کان پس درم را تکلیف میکنند
 که بر صراط بگذرند پس در عقبه صله رحم و امانت باشد
 نگاه میدارد اگر قطع رحم و خیانت در اموال مردم کرده
 باشند از این عقبه بگذرند تا از عملشان بدارند
 یا بجهنم افتند و اگر از این عقبه نجات یافتند در عقبه
 نماز ایشان نگاه میدارد و اگر از این عقبه نجات یافتند
 در عقبه سیم نگاه میدارد و این اشاره فرمود بقول خود
 ان ربك لبالمرصاد یعنی بد رستبکه برود که روبرو سر
 یا در کسب کاه است و مردم بر صراط میروند بعضی بدست
 و بعضی بکلیش اغریده بیانی دیگر خود را نگاه میدارد و میگوید که
 بود و ایشان ابتداء و دعا و نداء میکنند که بخداوند
 حلیم عفوکن بفضل خود و بسلامت بگذران ایشان را
 و مردم را صبر نهند در آتش مانند شب پره پس کسی که
 بر حمت خدا نجات یافت و گذشت میگوید الحمد لله و از
 حضرت صادق علیه السلام که صراط بر دو قسم است صراط دنیا و صراط
 آخرت صراط دنیا اما می آید که اطاعت او فریض و
 جنب است هر که او را غناخت در دنیا و بروی او کمر می
 گذارد بر صراط آخرت که خبر جهنم است و هر که او را

س

شناخت در دنیا و دنیا را از صراط آخرت میفرمود و
 می گفت و بعضی میگویند که همه عقبات بر صراط
 هست و اسم یک عقبه از آنها اولیات است و اسم
 هر فرعی از این یا یکی عقبه هست که بنده را نبرد
 آن عقبه باز میدارند و از آن فرعی سوال میکنند
 و گمانا آنکه تحقق آنست چنانچه در فرج جانی بخوبی
 که در فرج آیات و اخبار متواتره و متظافره و آیه
 فی الجمله از ضروریات دین اسلام است و تاویل کردن آنها را
 بجهنمهای روح که از جهل و فقدان کمال حاصل میشود
 چنانکه بعضی از فلاسفه میگویند ایمان بشرایع انبیا
جمع میشود زیرا که خداوند عالم فرموده و ان جنت لحظه
با کافرین یعنی چنانچه حاضر کرده است بکافرها و فرمود
سا صلیه سقر یعنی زود باشد که در اندام آن
بدکار را در سقر و فرمود که لیسندک فی الحطی یعنی هر
آنکه انداخته خواهد شد آن بدکار در حطی که
یک طبقه از طبقات جهنم است و مثل اینجا است سایر
آیات و اخبار که دلالت میکنند بر دو فرج جانی
بلکه بعضی از متکلمین عامه حکایت کرده اند و فرج
بعد از این مخلوق خواهد شد و لیکن اکثر متکلمین بلکه
فایده امامیه علی الظاهر قائلند که بالفعل موجود میباشد
چنانکه از آیات و حدیث معراج و ما اندام مستفاد میشود
و از حضرت امام علی علیه السلام مروی است که جماعتی میگویند
که امر و مصلحت شده اند و هنوز مخلوق نشده اند از
مانندتند و ما از ایشان نیستیم و هر که انکار کند بگوید
رسول و ما کرده است و داخل در اولیات مائیت و مخلد

ثانی

در آتش جهنم خواهد بود و از آن حضرت مروی که کسی که اقرار
کند بر جهنم و منعه و حج منع و ایمان بیاورد و عیال
و سؤال فقر و حوائج و شفاعت و خلق جهنم و جهنم
و عوارط و میزان و لعن و ثور و جزاء و حساب او
مؤمن حق هست و از شعله ما اهل بیت او مروی
که در باها و زمین هر آتش میشوند و اضاف بر جهنم
میشوند و عوارط بردوی او نصب میکنند و زاهی
میشود و مستقیم بوی جهنم و خود از اینها گذشتند
مستحق میشوند جهنم و از آنجا که سقف آتش و حرنی
از عرش منقلب خواهد بود که محل حضور انبیا و انبیا
و مؤمنان خواهد بود و منابر انبیا و اصحاب او در آنجا
خواهند گذشت و ناله آتش از برای جهنم هفت
طبقه و در است چنانکه خداوند عالم فرمود لهذا سبعة
ابواب یعقی از برای جهنم هفت در است چنانکه از این
عباس مروی که در اول جهنم هفت و دوم سقر و سیم
سقر و چهارم جهنم و پنجم لظى و ششم حطیم و هفتم
هاویه و مروی است که در کتب جهنم هفت مرتبه است
اول جهنم است که اهل آن مرتبه را بر است که ای آفته می
دارند که در ماغ ایشان مانند یک میجو شد و دوم
لظى است که محل کابیت که از حق روی کرده اند و جمع
مال نموده و حقوق الهی را از آن نموده ستم سقر است
که بر آن نوزده ملک موکلند و جای کاروان است
بهارم حطیم که شراب و ان مثل شراب نورد میباشند
و اعضا هم میسوزند و جهنم هاویه است که در آنجا کزوی
هستند که کافر میسوزند که ای ملک بفرایمنا برس

مالک

مالک ظرفی از جگر و خون و عرق ایشان که مثل سر کلاه
با ایشان بخوراند ششم سعیر است که در آن سبیل
سرا بوده از آتش و در هر سر بوده سبیل قصر است از
آتش و در هر قمری سبیل خانه از آتش و در هر خانه
سبیل نفع از عذاب مقر است و آن برای کافران است
و طبقه هفتم جهنم است که خلق در آنجا است و آنجا
در این باب بسیار است و مذکور میشود که جهنم که
طبقه اول است که جای اهل توحید است که بقدر
اعمال قبیح خود معذب میشوند و بعد از این
پروان خواهند آمد و طبقه دوم هم مثل جهنم
است و ستم جای نصاری است و چهارم جای صابون
است و پنجم جای جوس است و ستم جای مشرکین عرب
و هفتم جای منافقین است و در آنجا آنکه کفار مقصر
و مانند ایشان مخلد در آتش جهنم می باشند چنانکه
صریح آیات است بلی مناقی عشری و انتفاع و
مثل آن پروان خواهند آورد چنانکه خداوند عالم
فرمود ان الذین کفرو باایان اسوف یصلون نار
کلهما نضحت جلودهم بد لنا هم جلود اغیر هالک و هو
العذاب ان الله کان عزیزا حکیم بعضی بد و ستم که
انسانی که نه گویند با آیات قرآن یا معجزات
یا دلائل وحدانیت نورد باشد که در او هم ایشانرا
در آتش که هر زمانی که بخت شود یا بوزیر است
ایشان بان آتش بدل کنیم انهارا نبوست دیگر
چنانکه مروی است که در یک ساعت صد بار نبوست ایشانرا

در آنجا

ایشان را بد کنند تا آنکه بختند عذاب را دائماً بدست که
خدا غالب است کنی تواند او را از عذاب کفار منع کند و
حکیم آید از عذاب و در خیانت را بجهنم می کشد و ایشان
فرمود ان الله يضل الذین یفکروا و یظلمون المذنبون الله لیعصر لهم
ولا یسئلهم طریقاً الا طریق جهنم خالداً فیها ابداً
وكان ذلک علی الله یسر لعلهم یتقوا وکنانی که
کافر شدند و ستم کردند بر مردم مان یا بر بعضی از ایشان
نمی رود خدا ایشان را واده نمی کند مگر برای جهنم
در حالی که ایشان هر چه در اید در جهنم خواهند و این را
بو خدا است و از حضرت باو فرمود که اهل جهنم
برای عذاب است که از عذاب نجات یابند و عذاب ایشان
هرگز سبک نشود و در میان آن آتش فتنه و کوسنه
باشند و کوه و کوهان و کنکان باشند و درهای
ایشان سیاه باشد و خرم و فادام و پیمان و غضب
کود که برود کار خود روح برایشان نکنند و عذاب
ایشان را تخفیف ندهند و آتش برایشان افزونند
و از جهنم کرم جهنم بعضی آب اشامند و از زقوم چمن
بعضی طعام خورند و بقیه بوی آتش بد فهای ایشان را
درند و کوزه های آهن بر سر ایشان کوبند و ملامت که بسیار
بسیار غلیظ و شدید ایشان را در شکنجه دارند
و برایشان رحم نمی کنند و ایشان را بددیاری رانند
می کشند و با نیل طین ایشان را در زنجیر کنند و در غلجا

دینها

مسک

و بند هایشان را می کشد سازند و اگر دعا کنند دعا
ایشان مستجاب نشود و اگر حاجتی طلبند برآورده
نمی شود و اینست حال جمعی که جهنم می روند و جهنم
است سایر ایات و اخبار و خاصاً آنکه خوراک
اهل جهنم زقوم و حور و میوه ها است و مانند آنها است
چنانکه خداوند عالم میوه های آن درخت زقوم
الان کماله یغلی فی البطون کفی الحیم یعنی بدستی
که بر آنها میوه ها درخت زقوم خوراک کند که کار
است مثل مس که داخته و مانند آن که میوه ها
در شکم ایشان مانند جوشیدن آب بسیار گرم که در
ها را باره یار کند و ایشان را میوه های آنها را
المکذوبون لا یطعمون زقوم فاما الثور منها البکر
فشاربون علیه من الحیم فشاربون شراب الحیم یعنی
بدستی که شما آنکه اهل آن از طریق که تلافی کنند
بغیر می باشد هر یک بعد از بقیه شما خورند و
از درخت زقوم که درختی است در آن که میوه آن درختها
تلخی و خشونت و بد بوی است پس از آن برخواهند
نمود شکم خودتان را پس بعد از حور و آب طلبند
خواهند آشامید از حیم که آب بسیار گرم چنانکه
عشاق آب بسیار سرد است که از ستری میوزا شد
و بعضی گفته اند که حیم چشمه ایست در جهنم که زهره
صاحبش در آن جاری می شود و بعضی گفته اند که آب

و چرا و دریم بدن ایفانت بر می آید مثل غزال
 بسیار تشنه که صدق آن نیافته باشند و مبتلا باشند
 بدرد شبیه با ستقاء و اینها فرمود تصدیق را حامیه
 فنی من عین انبیه لیس لهم طعام الا من ضریع یعنی
 در آورده شود در آنی که بحفایت حرارت رسیده
 شود که زبانه زند بود شمعان خدا اشامیده شوند
 از آب چشمه بسیار گرم نیست از برای اهل جهنم خورنی
 مگر از ضریع که آنه کیا هست خنک مثل شکر قندیل
 و اینها فرمود فلیراه الیوم ها هینا حیم و لا طعام
 الا من ضریع لا یأكل الا الخاطئون یعنی نیست از
 برای بدکار در روز قیامت خورنی که حمایت او
 کند و نیست خوردنی از برای او مگر از غزاله و زرد
 ابله و جوك و خورن که از اعضای و زخیان بیرون
 می آید بخورند آنها را مگر کینه کاران که از روغن
 تعدیل مرکب خطیبه شوند و از حضرت امیر مروت
 که در وصف جهنم فرمود که قعرش بعید است و چرا
 و تش شد یلالت و شرابش صد یلالت و غذایش
 جد یلالت و گردش از حله آ و هم چنین است
 سایر اخبار و **وصل** این اعتقاد نیز از اصول
 دین است و منکران از جمله کافران چنانکه اشاره بان
 شد بل بعضی از تفاسیل آنها که محتاج باخبار و دلیل
 ظنی میباشد حکم بکفر منکران مشکل است

ایات

و لکن بجا

و لکن بجا باید دانست جمیع ما جاء به النبی
 اعتقاد کرد و هر چیزی که متصل آن قطعی و
 ضروری است بان نیز اعتقاد کرد و بعضی از
 بر وجه آن اعتقاد نمایند و الله العالم
فصل چهارم در بیان احوال اهل اعراف است
 بدان اولا که اعراف علی الشجر حصار است میان
 جهنم و جهم و بعضی گفته اند که کنگرهای بالای
 حصارهاست و از حضرت صادق مرویست که
 اعراف ایست ایست میان جنت و نار و در اینجا
 میدارند هر چیزی و هر خلیفه با کناه کاران
 اهل زمان خود هم چنانکه خلیفه سرده لشکر
 یا ضعیفان لشکر خود که ایشانرا محافظ نماید و
 متفق است که اعراف مکانی است میان جنت
 و دوزخ چنانکه خداوند عالم میفرماید و علی اعراف
 رجال یعرفون سیماهم و نادوا صحابا الجنة ان سلام
 علیکم لم یدخلوها و هم یلکون الا اخرها یعنی بجز
 مردانی باشند معروف به جنت و دوزخ که هر دو را
 به بلینند و شناسند هر یک از اهل جنت و
 دوزخ بعلامتها و سیماهای ایشان چه بهشتیان
 سفید رو باشند و دوزخیان سیاه رو گویند
 که چون آن ساکنان عارف میباشند با اهل جنت
 و دوزخ از این جهت آن موضع را اعراف گویند

اولا

کلا

و ندانند اصحاب محبت را که سلام بر شما باد که بسلامت
 بدو را سلام رسید و ایشان هنوز داخل محبت نشده
 ولیکن طمع دارند که داخل شوند و در وقتیکه برگردانند
 چشم ایشان بود و در آن کوبند خدا را مگردان ما را با
 ظالمین و با ایشان که بیکدیگر محبت شما فائده بحال شما اند
 و تا نباشد مقتضای جمع میان اجنبای مختلفه است که
 اصحاب اعراف که حکمند رسول خدا و ائمه هدی علیهم السلام
 که مؤمنان حقیقی را اول مرتبه روانه محبت میکنند و از
 صراط میگردانند و دشمنان خود را جهنم میکنند و بعضی
 از اهل اعراف را بفطاعت داخل محبت میکنند و بعضی قابل
 فطاعت و دخول در رحمت نیستند همیشه در اعراف
 میمانند و آنها که ساکنند مستضعفین و امثال
 ایشان میباشد چنانکه در وقت که اعراف موضوع کنند
 بر صراط که علی و جعفر و حمزه و عباس در آنجا میمانند
 و دوستان خود را میبناهند بقتل و بقتل خود دشمنان
 خود را میبناهند بسیار در روایات بسیار از ائمه
 وارد شده که ما هم اصحاب اعراف که میبناستیم هر کس را
 بسایه و هر که ما را میبناست و ما او را میبناستیم
 او را داخل محبت میکنیم و هر که شیعیه ما نیست و ما
 او را نمیبناستیم داخل جهنم میکنیم و اصحاب مروی است

که چنانچه

که جای میدهند و اعراف جماعتی را که اسحق
 ثواب عقاب خلود در جهنم دارند و ایشان را
 مسکن اند تا آنکه بفطاعت پیغمبر الزم و ائمه
 هدی اذن داده شوند که داخل محبت شوند
 و گفته اند که اعراف کسانی باشند که جنات
 و مستثنیات ایشان بر او باشد و باطنی از او بر
 راضی باشند و در دیکری و یا موحی که در عمل
 تقصیر کرده باشد و بعضی گفته اند که اعراف مکن
 کائنات که در دنیا مکلف نبوده اند تا آنکه حق
 محبت یاد و رخ شوند پس خداوند عالم ایشان را
 در اعراف مکن میدهند تا آنکه در عوالم عالم دنیا
 نعمت آخرت با ایشان برسد و مرویست که در اعراف
 چند خطیره است که آنها جای مؤمنین حق است
 و جای و کدورت است که از مؤمنین عمل آمده باشند تا
 هفت شکم و هم چنین بعضی از دیوانه ها و **فصل**
 این اعتقاد را بجز علی الظاهر مثل اعتقاد سابق است
 و بیشتر این مثل منکران از جمله کفار است که با تقصیر
 مخلد در نار است و احکام دیگر نیز جاری است **فصل**
چشم در بیان احوال اهل محبت است بدانکه محبت
 بقا و خلود و سلوک است او در آن مرتبه نیت و بری
 و کوری و کوری و در دین و عبادت و زهد و غیره
 الم و فقر و مانند اینها نیت و هر چه نفس خواست
 کند حاصل و انواع تقصیراتی از خود و قصور و عیوب

و ظهور و مانند اینها از برای اهل بهشت اما در آیه
چنانکه خداوند عالم میفرماید و بشر الذین امنوا
وعملوا الصالحات ان لهم جنات تجري من تحتها الانهار
كلما دخلوا فيها من ثمرة قالوا هذا الذي كنتم
من قبل واقرب به مثابها و لهم فيها ازواج مطهرة وهم
فيها خالدون یعنی بشارت شده است که از جنات بر غلب
ان کسانی را که بتوفیق الهی ایمان آورده اند و عمل شایسته
کردند چون نماز و روزه و زکوة و حج و محامد و مانند
اینها که از برای ایشان بهشت های است که در او انواع میوه ها
و طعام های لذیذ است که در او می شود در زیر درخت های
انجا با غنای آنها همراه و جویند فراخ از آن شیرین و
و شراب بخورند و بملکی یکدیگر بگردانند و فاصله و فاصله
آنکه غلوط شوند و ایشان بر غنای برآمده نظار و در آن
و آبهای روان کنند و از میوه های بهشت تناول نمایند
و هر زمانیکه روزی آمده شوند از آن بهشتها از میوه ها
درختان آن کوینند با یکدیگر که این نوع از میوه بدش
از دنیا یا در زمان سابق در آخرت و داده می شوند به
روزی آخرت در حالتیکه مانند روزی دنیا باشد
در وقتیکه هر چند تفاوت داشته باشند در نعم جنات که
مرویت که در آن جمیع میوه های دنیا در یک میوه بهشت است
با آنکه نعمت های بهشت هر یک موافق یکدیگر نیستند مثل خا و
موافق ممکن و ممکن موافق قرقرش و امثال اینها و

از برای

۸۸
و از برای ایشان در آن بهشتها انانی که با کندن از
زنان دنیا چون حیض و نفاس و استحاظه و بول
و عایط و منی و حرم و سایر منقذات طبیعت و
ایشان در آن بهشت ها هرگز نیستند و نعمت
ایشان منقطع نمیشود چنانکه عذاب کفار مرتفع
نمیکردد و ایضا فرمود و عد الله للمؤمنین و المؤمنات
جنات تجري من تحتها الانهار خالدون فيها و ما لهن
طیبه فی جنات عدن و رضوان من الله اکر ذلك
هو القول العظیم یعنی وعده داد و در آن مؤمن و زنان
مؤمنه را بهشت های که در آن می شود از زیر آنها
در حالتی که همیشه در آنجا هستند و وعده فرمود
مسکنهای پاکیزه که از زیر صد و باقوت و اولی و صد
در بوسه های با اقامه و حال آنکه از برای ایشان
خوشنودی خدا که از همه بزرگتر و بهتر است چنانکه در
که جنات اهل بهشت قرار گیرند حق تعالی خطاب کند که خوشنود
شدید گویند و خواص شوند بنا شده که جمیع عطا فرمود
خبر بیا که هیچ کس عطا نکرده حق تعالی فرماید که شما
فاحل ترازین عطا کنم ایشان گویند که چه خبر فاضل
از این عطا باشد خطاب شد که خوشنودی من این
خوشنودی با نعمت بهشت دادن و ستکار است
بزرگ که دنیا و مافیها در جنب آن در غایت حقارت
و بیستی است و ایضا فرمود ان اصحاب الجنة اليوم مشغول

ختم اندوشن گردد و دل او شحال شود چنان
 شکر خدا را بجا آورد گویند که سر خود را بلند کن
 و باغ دیگر را به بین چون آن باغ را نگاه کنی
 و در آنجا به بیند جز بهائرا که در باغ اول نماند
 گوید خدا با این باغ را بمن عطا کن پس خداوند
 عالم گوید اگر این باغ را بتو بدهم شاید باغ دیگر
 خواهش کنی گوید خدا یا همین را میخواهم پس باو
 عطا کند و چون داخل شود و شکر خدا کند در
 بهشت را باز کند و در آنجا چندین برابر آنها
 به بیند و باو عطا کند و فرمود که در بهشت بنده
 مؤمن راه شستندن با کوه و چهار زن ثقیله و
 دو حور العین کرامت میکنند که مع حور العین از
 زیر هفتاد حله نمایان آ و فرمود که حضرت علی
 ای طالب فرمود که هفت بهشت در صیوب است
 یک در آن برای پیغمبر و صدیقان آ و یک در آنجا
 شهدا و صلوات است و پنج در آن برای شیعیان و دو
 ستان ماست پس هفت بهشت بودی صراط ایستاده ام
 و میگویم خداوند نجات بده شیعیان و دوستان
 مرا که در دنیا مرا یاری کرده اند پس ندانم که دعا
 تو را مستجاب کردم و در آنوقت هر کسی که مراد و ست
 دارد و یاری کرد و یار دشمن من بخانه کرد بفعل ما قول
 شفاعت میکنند از برای هفتاد هزار از هر مکان
 خود و خدیوان خود و از حضرت امام زین العابدین

فاکون هموا زواجی فی ظلل علی الاراک متکئون
 و ما فاکون و لم یألفوا سلام و لا من ربهم یخبر
 بد رستگاری اهل بهشت در آنوقت مشغول بهشت بهشت
 و در خزان بگراغند و بفرا که و صیوه هائی که متکند
 و شادمان باشند و ایشان زنان ایشان در سایه
 باشند که حرارت آفتاب ایشان اثر نکند و بر تختهای
 آراسته تکیه کنند از برای ایشان در بهشت صیوه
 بسیار است و از برای ایشان است هر چیزی که خوا
 هشت کنند و در عالم خود آورند از اطعمه و شرابه
 و حور و قصور و فواکه و طیوری آنکه بخواهند و
 از برای ایشان است سلام و تحیه که قوی است که صادر میشود
 از جانب پروردگار هر آن که نظر محبت گوید السلام
 علیکم ای اهل الجنة و از حضرت امام جعفر صادق
 مرویست که فرمود از برای بهترین اهل بهشت منزلت است
 که هرگاه جن و انس را در آنجا وارد شوند کفایت ایشانرا
 میکند و اطعمه و شرابه از برای همه ایشان در آنجا
 مهتاب و هر کفایت میکند در هر گول و مشرق
 بدقت آنکه از نعمت او چیزی کم شود و بد رستی
 که بت ترین اهل بهشت از برای سه باغ است
 پس وقتی که داخل بهترین آنها شودی بنده بدان
 زنها و خدمتکاران و فرها و صیوه هائی که با آنها

است

مرویت که چنانچه هفت در هفت در آیند و هر
از ایشان در منزل خود و تحت خود نیکه کند و
خدمتکاران بر او و بایستند و میوه ها بر بالای
سرا و او خسته باشد و خیمه ها بود و در او بخواب
اید و از زیر قصر و هر جا جاری شود و میند ها
برای او بکترانند و متکای متکد برای او بکترانند
و هر چه خواهش کند خدمتکاران برای او حاضر
کنند نبشاند آنکه از ایشان بطلبند و حویلی سیاه
چشم از باغستان بروی و بخوابند و در این وقت
همانند آنچه خدا خواهد بعد از آن خداوند
چنانچه ایشانرا نیک کند که ای دوستان من و اهل
طاعت من و ساکنان هفت من در جوار من می
خواهید خبر ده شما را چیزی که بهیضات از
انجیری که در آن هستید گویند ای پروردگار
چه چیز بهتر میباشد از این نعمت ها که ما داریم
از انجیری که نفس ما خواهش میکند و بدیهه من
لذت میرد از نعمت های که داریم و در جوار رحمت
پروردگار خود هستیم چون بزرگواران ایشان
برسد گویند بلی پروردگار ما بدیهه انچه بهتر
از انجیری که ما در آن هستیم حق تعالی فرماید که
رضا و خوشنودی ان من از شما و محبت من نسبت
لشما بهتر و عظیم تر است از انچه در او هستید بزرگوار

بلی پروردگار

۹۰
بلی پروردگار رضا رضای تو از ما و تو دانی تو
بهتر است از برای ما و خیر ما بان شادمانی و از حضرت رسول
مرویت که در هفت غریبه چند هست که از بیرون
انها اند و آنها و از آندها بر آن آنها دید میشود
و از امت من کسی را آنها ساکن میشود که سخن او نیک
باشد و طعام بخوراند و بیکه رسد سلام کند و
نماز کند و شب در هفت کعبه که مردم در خوابند
و از حضرت صادق علیه السلام مروی است که طوی در حقیقت در هفت
و امشب در خانه امیر المؤمنین است و در خانه هفت
شانی از شانه های آن هفت بهیضی از آن امیر را
سایه می کند و فرمود که حضرت رسول فاطمه را سید
عایشه و اید آمد و گفت زن شوهر را بر او بیفکند
چون امیدویی حضرت فاطمه عایشه در وقت عراج
داخل بهشت شدیم و جبرئیل را بفرستد طوی بود
و میوه از آن بمن داد که تناول نمودم پس خدا
انرا ای کرد درشت من چون بفرستد المذم باطل
نزدیکی کردم و طاهر شد بفاطمه پس هرگاه فاطمه را
میوسم بوی درخت طوی از آن است تمام میکنم
و آیات او اخبار در این باب بسیار است **صلی** این
اعتقاد میر از جمله اصول دین او متکوا به از جمله
کافریست **خاتمه** در بیان حقیقت سلام و ایمان

و گفت وارتداد و ما اینها است بدانکه ظاهر بعضی
از آیات و اخبار اینست که محض تلفظ تشهد است که
خلاف مقتضای آن معلوم نباشد کافیت در حکم
کردن با اسلام چنانکه خداوند عالم فرمود قَالَ لَا
عَرَابَ امْتَأْتُوا و کفر و کفر قولوا اسْلَمُوا و ما باید
آیا فَلَوْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ الْإِسْلَامَ و اینها را آوردیم
بگوای محمد که شما ایمان نیاوردید و لیکن بگویند
که مسلمان شدیم و هنوز داخل نشد ایمان در دلهای
شما و انما در حقیقت ایمان خلوص است و محلی از امانت
و مانند ایشان قائلند که ایمان محض تصدیق است و آن
عبارت از واقع ساختن در دل نسبت خلت محمد
و یکا نکی همانند آن و نسبت پیغمبر محمد بر عبد الله
بر وجهی که دعا کرد و نسبت دادن او را بصدق
و راستی بدو کفایت کردن محض معرفت و علم چنانکه
خداوند عالم فرمود لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلَىٰ أَكْثَرِهِمْ
لَا يُؤْمِنُونَ یعنی تحقیق که ثابت شد قول پیغمبر و آن
او بر بسیاری ایشان پس ایشان ایمان نمی آورند زیرا
که این آیه دلالت میکند بر آنکه محض معرفت حقیقت
کافی نیست بلکه محتاج است به امر دیگر که تصدیق شهادت
یا باقرار بر زبان باشد و بعضی گویند که ایمان عبارت
از اعتقاد بدل و اقرار بر زبان چنانکه از خواهی
نصیر الدین در تخریج محکم است و بعضی گویند که ایمان
عبارت از تصدق کردن بدل و اقرار کردن بر زبان عمل

کردن

کردن بارکان و اعضا و جوارح چنانکه از شیخ
مانند از محدثین و غیر ایشان محکم است و مذهب
که مختار خواهد نصیر الدین است اقول زیرا که
خداوند عالم در وصف کفار فرمود و محمد و اهله
و استیغنی عن انفسهم یعنی بکار بردند کفار
آیات ما را و حال آنکه بیدین دارند نفسهای ایشان
پس باید علاوه بر تصدیق قلبی بدین ضرورت انکار
نکنند بلکه اقرار بر زبان کنند و اینها در وصف
فرمود و الدین امنوا و عملوا الصالحات یعنی انگیزی
که ایمان آوردند و عمل شایسته کردند پس عمل غیر ایمان
خواهد بود و کفر بر دو قسم است یکی کفر مقابل اسلام
که باعث نجات و خلود در جهنم با تقصیر و سایر
احکام کفر بر ایشان مرتب میشود و دیگر کفر مقابل
ایمان است که باعث خلود در جهنم و مثل آن است و لیکن
باعث نجات نیست چون حال سیر یا که در دنیا
امتا دارند در جان و مال و عرض از کشته شدن و اسیر
شدن و اخذ مال و اهانت و مانند اینها که از بوی
کافر بکفر مقابل اسلام است و لیکن ظاهر اینست که کفر
بهم دو قسم است عبارت نیست از عدم اسلام و ایمان
چنانکه از اکثر متکلمین محکم است بلکه عبارت از انکار
الحق یا نبوت یا ضرورت یا دین اسلام بلکه ضرورت نبوت

ی

که در آئینه عده نزمین و اندر تریخ کند و این خالی از
 اشکال نیست و ایضا باید دانست که ایمان بر سه قسم است
 اول ایمان عام العام باین نحو که اظهار شهادتین
 کند و انکاری که موجب ارتداد شود بر وجه مزبور از
 اوصاف در نشود و در این ایمان داخل است ایمان شیعہ
 و سنی بلکه منافق و دویم ایمان عام باین طریق که اظهار
 شهادتین کند و اقرا کند بخلاف علی بن ابی طالب
 بلا فصل و در این ایمان سنی داخل نیست و لیکن ایمان
 غیر امامیه اثنی عشریه چون کسانیکه بعد از
 امام حسین علیه السلام حقیقه را امام میدانند و امامت
 امام زین العابدین و سایر ائمه را قابل نیستند نیز داخل است
 سیم ایمان خاص باین طریق که اظهار شهادتین کند و اقرا
 کند بولایت و خلافت علی بن ابی طالب و یار زنده فرزند
 او که بتوکل امام و جانشین ستم نرا الزمانند یعنی
 بنص خدا و رسول خدا با بودن هر یک معصوم و اعلم
 عصر خود واجب بودن محبت و اطاعت ایشان و زنده
 بودن صاحب الزمان و غایب بودن او و ظاهر شدن
 او و عالم را از ظلم پاک کردن و از عدل پر نمودن و هم
 چنین معاد جسمانی بروی که مذکور میشود و همانند
 اینها و اینها جماعت اثنی عشریه که دوازده امام معصوم

معرضه

معرضه اطاعت و اطاعت و ایمان داخل است ایمان
 مقدسین و فاسقین و این ایمان موطا است در محبت
 دادن و همانند آن چهارم ایمان خاص الخاص است
 باین نحو که بر وجه مذکور ایمان آورد و اصول دین را
 بدون فن اصول مذهب جعفری اثنی عشری اعتقاد
 کند بدلیل عقلی و نقلی بقدر امکان زیرا که تقلید
 در اصول دین کافی نیست و اقرا کند و جمیع واجبات
 را بجا آورد و از جمیع محرمات اجتناب کند بلکه از
 لغوی مجامع آنها و مکروهات نیز اجتناب کند و بخلاف
 نیز عا آورد و در این ایمان صاحبان کثیره و مانند
 ایشان داخل نیست بحکم ایمان اخلاص است
 باین طریق که در علم الباقین یا عین الباقین یا الحقیقین
 تحصیل عقاید حقه نماید و علاوه بر اعمال سابقه
 تقویت نفس از اخلاق ذمیه کند و تحصیل اخلاق
 حسنه نماید و بصفت خاصه مؤمن که در دنیا
 و آخرت کوراست متصف گردد و شرک خفی و
 اعتماد کردن بتدبیر خود و اعتماد در حفظ عذر
 و کفایت نماز بکند ایشان آنکس را از آنکس که آنکس
 دیگر و مانند آنها که از اخبار مستفاد میشود و شرک
 خفی میباشد ندانسته باشد و این ایمان
 مخصوص بانبیاء و اوصیاء و اولیاء است چنانکه از آیات
 اخبار مستفاد میشود و معنی حلیت مرویت
 از حضرت امام رضا علیه السلام که اصحاب کبار شریفه مؤمنند

و نه کافر بلکه محل شفا عتند و مسلمانند از تقییم
 میشود که از برای ایشان ایمان خاص الخاص
 و اخص نیست و بنا بر این معنی هر چند صاحب کناه
 صغیره را نیز میتوان گفت که مؤمن نیست و کافر
 نیست و لیکن چون بیان حکم صاحب کناه کبیره
 اهم بود و احتیاج شفاعت او داشت زیرا که کناه
 صغیره بسبب عدم ایثار یا مثل او نمی شود ذکر
 آن را فیه و نه اند و محل ذکر معاصی صغیره و کبیره
 همانند آن کتب فقهیهست و ذکر آنها در این رساله
 کنایه ایشان دارد و اینها باید دانست که در تمام ادب
 می که انسان فتنه است در قیبه برای او باز است
 و رحمت الهی بر او مایه است چنانکه خداوند عالم
 میفرماید قل یا عباد الذین اسرفوا علی انفسهم لا
 تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب کما
 انه هو الغفور الرحیم یعنی بگوئی که ای بنده گان من
 اسراف کردید و ستم کردید بر نفس خودتان بترک
 یا قتل نفس و مانند اینها مأیوس و نومید نباشید
 از رحمت خدا بدوستی که خدا می زند کناهان را با ایما
 بدوستی که او را می زند کناهان او بر همه کس همایان است
 و فرمود انی لغفار الذین تابوا من بعد ذنوبهم و سوسه
 امر بنده و می کند کناهانم از برای هر کسی که توبه کرد
 و آیات و اخبار در این باب بسیار است و اقل توبه
 آن است پشیمان شود از گذشته و عزیم کند بفرمان

معصیت

معصیت در اینده و مانند اینها چنانکه در بیت از
 حضرت امیر المؤمنین علیه السلام استغفار استی
 که بر شش معصی واقع میشود اول پشیمانی از گذشته
 دوم عزم بر آنکه عود بآن هرگز نکند سیم آنکه
 ادائیجی بوی خلاقین حق ایشان تا آنکه در توبه مردن
 پاک با شای و حق کسی توبه توبه باشد چهارم آنکه قصد
 کنی بوی هر توبه که بر تو واجب بوده و ضایع کرده
 و حق افراد او کنی پنجم آنکه قصد کنی بوی کسی
 که در بدین تو مجرم زده شده است و از او بچون و اند
 بریزی ثابست توبه استخوان تو بچسبند و گوشت
 تازه در میان آنها بود ششم آنکه بخشای عظیم خود را
 الم طاعت را انقلد که با وجت آئیده حلاوت معصیت
 این بعد از آن بگو استغفر الله و از حضرت صادق عم
 مرویت که کسی که معصیت او کناه و استغفار میکند
 از آن مانند کسی که استیغاث کند و لیکن بعد از توبه
 خداوند همایان از همه فضل او و عده عفو و توبه او
 توبه را قبول خواهد کرد چنانکه مقتضای بعضی آن
 اخبار از آیات تفصیل الی کناه را عین و پسند یافت
 ساعت یا مثل آن با احتمال آنکه توبه کند یا حسنه
 که باعث عفو از کناهان است از او صادر شود
 چنانکه مواخذه بر نیت معصیت و وسوسه
 نفس نمیکند و بقصد طاعت ثواب میدهد از راه
 فضل و الله العالم و له الحمد الدائم و القلوه علی برله
 و الله ۱۱ الی الخاتم

تمام شد رساله فلان مشحون که اب حیات کبیرا در
 سحر از شب بخشنید و هفت ماه در بیع المولود از شهر
 شکران هزار رد و دست هفت و چهار از شهر با حیدر و در
 در زمان شب کوایان سال پنجمین مقال اشتغال
 داشتیم دوش وقت سحر از غصه بخاتم دادند
 و اندرون ظلمت شب استیاءم دادند چه مبارک سحری
 بود و چه فرخنده شبی ان شب قدر که این تازه
 برایم دادند و الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام
 علی محمد و آله الطاهیرین کتبه العبد المذنب علی بن محمد
 و ختم فی شهر ربیع الثانی سنه ۱۲۴۴



اعوذ بالله
 سوره الطه استخوان امام
 قیامت
 صاحبان نسخه حافظ المذنب علی بن محمد
 نقل فراموش کرده

